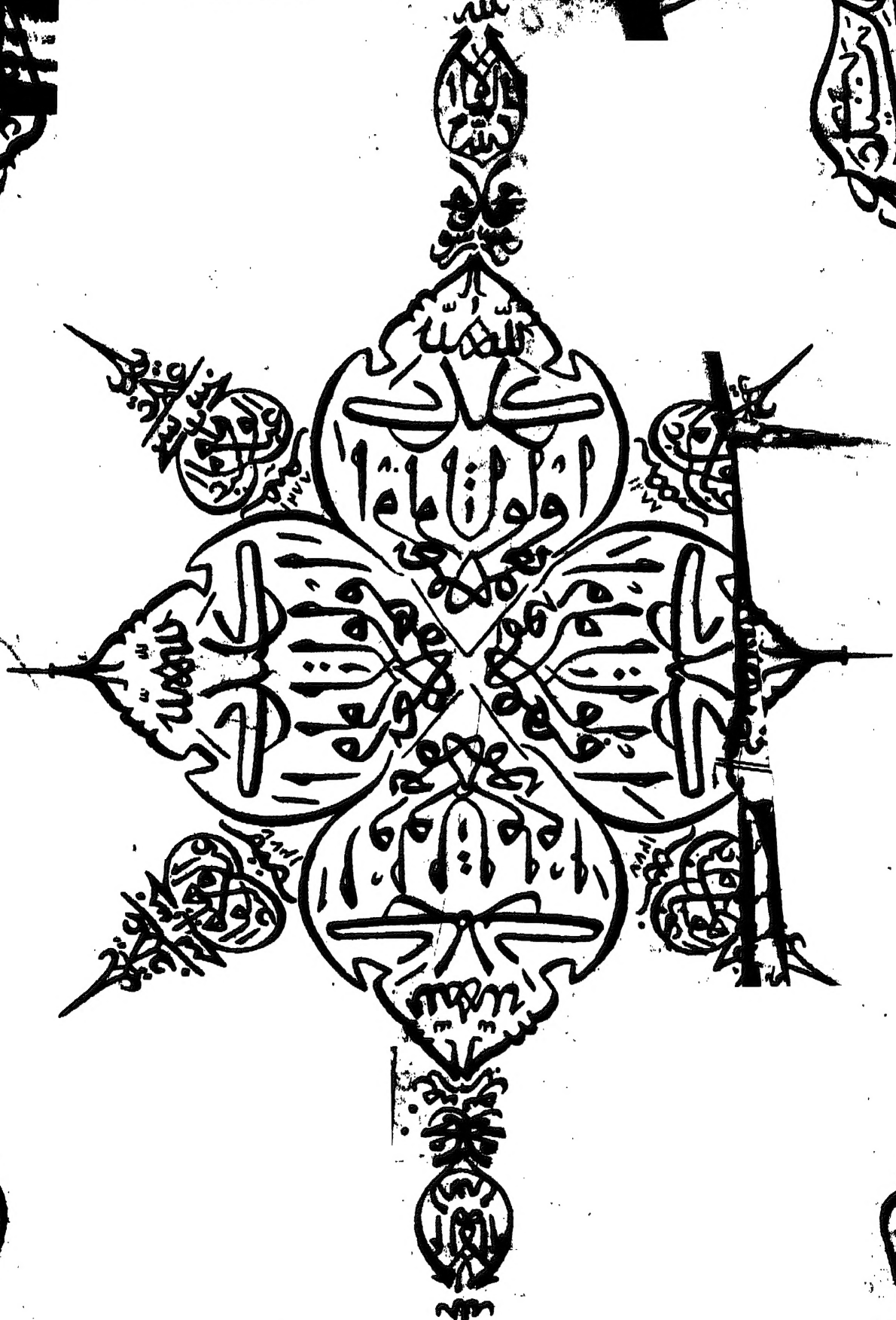


A03/2

A03/2

مشکات



تصنیف شیخ عبدالحق  
وفیلوی

عزرا علیہ





ورو عای باور چنین آمده است و خبر حدیث بیک منی است و بعض حدیث را فخر بن بخت رسالت بنا صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار لوک و مسلمین  
 و آیام ماضیه استعمال کنند و رفع کاهی صحیح بود چنانکه گفته شد و کاهی در کتب صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سختی نقل کنند که از ابا قتاده و کثرو قیاس نقل نتوان گفت و کرد و خبر جماع و نقل  
 بدان راه بود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و کتبه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم رفع  
 است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد و وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بعضی سند آید و کاهی بعضی ذکر سند و اظهار  
 آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی کرد و بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از روایت حدیث از میان ساقط نکرد و اسناد آن پیوسته آید از حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط  
 را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط کرد و منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از بسبب دی سند و او اهل آنست از اعلی خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقطی باشد یا بشیر و کاهی  
 تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مضنی است و تعلیق است در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی  
 از ازم کرده است که درین کتاب خبر صحیح یا و بعضی از آنرا در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل باطل  
 چنانکه باقی گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک منی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور  
 علما چه بخواند و انت که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنفہ و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا  
 و ایشان گویند که ارسال بحدت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح بود ارسال نمید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نزد امام شافعی رحمته الله علیه حدیث  
 مرسل اعتقاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد و قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اشای اسناد است اگر ساقط در راوی باشند متوالی و بی هم متصل  
 خوانند بضمیم و سکون عین و فتح ضا و مجه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیغم بلکه از دو جای است یا از منقطع گویند و منقطع بعضی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است  
 که از ادلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل از ادلس خوانند و فاعل از ادلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق او است روایت کند  
 و فعلی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و کرده است که اگر ثقه است شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه در آن غرض  
 فاسد نباشد مثل انخاسی سماع از شیخ بحدت مضرس و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کلا پیشین است و بمعنی اختلاط و اشتباه و کلام  
 نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند یا بحدت و وثوق بصحت حدیث و استغناء بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در نهاد یا متن از راوی حدیث  
 اختلافی واقع شود تقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا مبادل راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان قوی و امثال آن از حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان  
 حدیث آورده بحدت غرضی و مصلحتی آنرا مدح گویند تلبیه این کلام مخبر میکرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثرانند که جایز است  
 اما اگر کسی که عالم باشد بعربیت و ما هر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و غرض روایت  
 حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و مضن حدیث را گویند که روایت کرده شده باشد یا بن طریق و غرض از خوف تدلیس مغتربیت بحدت اشتباه و القیاس مذکور و هر  
 حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و منقطع بود و بعض مرفوع را مسند گویند  
 هر چند مرسل و بعض منقطع بود و المقدمه اول و صلب و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معال است شاذ و لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در حدیث  
 حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ائمهات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است بسبیل در اینجا ترجیح است نزد مخط  
 و ضبط یا کثرت عد و دیگر و جو و رجحان پس آنرا که راجع است محظوظ و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر مرفوع  
 است پس در منکر معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محظوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محظوظ و معروف هر دو  
 راجع و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نموده اند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرود بدان و از بیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن بنا  
 و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکورند و حدیث مطعون بفتی و لغو غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و نه اصطلاحات  
 لا مشاحیه و محلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قاذح است و صحت آن و درمی یابند از اهل عبارات و حدائق  
 در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است منی آنکه میخوان  
 میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تأیید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت راوی  
 شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد  
 و اگر از دو صحابی باشد او را شاید گویند چنانچه میگویند له شواهد و مشهده حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاید و پیدا کردن آن اعتبار خواهد  
 و متصل حدیث تبیه قسم است صحیح و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و من متوسط حدیث صحیح آن است که بقل مل تمام الضبط متصل  
 اسناد متنی ثابت شده باشد اگر این صفات بوجه کمال و تمام پدید است آن را صحیح نهاده خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جریان نقصان

کرده صحیح گویند و اگر نقصان نشده از احسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جز نقصان ضعیف وی کرده آن را حسن لغیر گویند و ظاهر کلام تو مست  
 که در حسن نقصان در حدیث ضعیف و نقصان در ضبط است نقطه و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف حسن لغیر نقصان  
 در حدیث صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام متکشف گردد بدانکه مراد بعدالت بلکه است در شخص که حامل و باعث گردد و اگر بر طاعت  
 تقوی و مروت و مراد تقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از ضعیفه اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است  
 که اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کیره است و مراد بمرتبه تنزه از بعضی خائس و نقائص است که مقتضای همت و مردانگی است مثل بعضی مباحات و نیه چنانکه اکل و  
 شرب و بازارد و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شهادت مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بمراد و ضبط  
 خط مثبت مسموع و مروی است از فوات و اختلال یحیی که ممکن و قادر گردد بر استخراج آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر باید داشت و حفظ قلب است  
 ضبط کتاب نیکی داشت و حیاتی آن نزو و دو وقت ادا و وصل و وجهی متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب را وی دوم اشیام وی کذب سوم فسق  
 چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب را وی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است را وی وی کذب موضوع  
 خوانند و هر که ثابت شد از وی تعدد کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست از اختلاف شام زور چون توبه کند که از قائل او مراد  
 بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان را نیست  
 فان الکذب تعدد صدق و الا اشیام را وی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدو نوع کفین در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده  
 و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرعیه نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیث متروک او بهیچ وجه صحیح نیست و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود  
 و امارات صدق و سیماهی صلاح در ناصیه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق مذرت دروغی در کلام وی و غیر حدیث نبوی بوج و آید اگر چه معصیت  
 است اما در تسمیه حدیث وی موضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که از داخل بدعت دارند و اگر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب  
 نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت ظن و روی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام را وی نیز بجهت ظن در حدیثی که چون نام وی معلوم نگردد و حال وی  
 نیز معلوم نخواهد بود و میتوان دانست که تعدد است یا غیر تعدد چنانکه گویند اخباری رجل و اخباری شیخ و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبوی مگر آنکه صحابی باشد که اینجا همه عدل اند و اگر مبهم  
 بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اخباری عدل و اخباری تعدد اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود او را تعدد خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس  
 بگویند نام او را همه بدانند که تعدد است و اگر نام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد و پیروی است که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم  
 است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه تا ویل نه بطریقی مجود و عناد که آن کفارت و حدیث مبتدع مراد و است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لای و سیما  
 لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که متکبر است امری متواتر از امر شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مرود است و هر که نبیین صفت بود اگر چه مخالف  
 او را تکفیر کرده باشد مقبول است ماضیام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و محتاط آن است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام تردید و تردید آن بوده قبول نکنند و اگر تردید  
 بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که معقوب بدعت وی بود برین تقدیر مرود و است و باجماع علای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهل ارباب مذاهب را فاعده و جلی  
 الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فقه خارج و از ائمه که منسوبند بقدر تشیع در نفس و دیگر اصحاب بدع و اهل ارباب مذاهب دیگر احتیاط کرده اند و توجع نموده اند از اخذ  
 حدیث از این فرق و هر که مراد این است اتقی و شک نیست که اخذ حدیث از این فرق با بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت  
 رسیده است که این مرود وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع از ارباب میگرداند و ائمه اهل وصل و وجهی متعلق بضبط نیز بچ گفته اند  
 اول از جهت فوط خلعت دوم کثرت خلط سوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ اما فوط خلعت و کثرت خلط نزدیک یکدیگر اند خلعت در سماع و تحمل حدیث و خلط در سماع  
 و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و این موجب شده و حدیث است و اعتبار روی از وجهی متعلق بضبط بجهت آن باشد که با  
 برخلاف ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما ظن بجهت و هم و نسیان را وی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاق یافت  
 شود بر توهم وی بجهت آنکه بران و دریافت علل و اسباب قاصد آنرا حدیث معلول خوانند و این را غرض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بان مگر کسی که داده شده  
 است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بر مراتب رواه و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا وارفتنی که میگویند که بعد از وی مثل وی بدین  
 باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلول از قاصد حجت قاصد بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد رجم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند  
 که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان بود یا صواب و ایقان این هر دو صورت و دخل در سوء حفظ است  
 و معتبر غلبه کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی کرد و حدیث و منی معتبر نبود و این قسم را نیز شاکویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و  
 خارض شده بجهت عارضی مثل احتمال حافظ بکسر یا در باب بصرف اوقات کتب این قسم را تحت خط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و احتمال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است



از آنچه بعد از وی کرده قول کرده شود و اگر تکرار کرده و جدا ساخته توقف کند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد، اگر این قسم را تعالعات و شواهد پیدا شود و ترقی کند از درجه رد و توقف بر تریه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل و وصل حدیث صحیح اگر دوی و سی یکی است از آن غریب نامند و اگر دو بود غیر لویند و اگر زیاد از دو بود مستور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رده بعدی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد و متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود است که اگر در یک موضع هم یحییین افتد غریب است ولیکن انفرادی نباشد و اگر هر جا یحییین آمدند مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید است که همه جا یحییین آمد و اگر یک جا یکی آید آن غیر بنود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار از یاد برد و در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین قرن اقل حاکم را کثرت فافهم و از اینجا معلوم شد که غریب منافات بصحت ندارد و حدیث صحیح صحیح می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی معنی شایسته آید از شد و دو که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید با حدیث غریب و بعضی ارشاد در اینر مفرد راوی تفسیر کرده انانی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شایسته است و غیر شایسته و معنی فرد ثقه و آنکه مقام طعن مذکور شود معنی مخالفت ثقات است و وصل حدیث ضعیف است که یکی ازین شرائط معتبره در صحت حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعد مصلحت یا عدم ضبط و کسانا و با قطع قسم بود و بشد و ذنکار و علت موصوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد او ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتها و لغیرها مترتبات است تعادلات مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثال آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط هم رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید ازین العادین از پدرش از جدش و بعضی مالک را از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم را سندی مخصوص باصحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا ترادف اعلام است و عدلی از اسانید را اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسأله درست است و الله اعلم بقلوبه عادات ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح غیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غریب منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی زاو است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن یا او معنی اوست که شک و تردد دارد و در آنکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراتب اینها مصطلح نیست بلکه با میل الیه الطبع است بقید اتصال اجتماع در احکام بنجر صحیح لذاته جمع علیه است و بهم چنین حسن لذاته نزد عالم علی و آن محلی بصحیح است در احتجاج اگر چه در مرتبه کمر است و چون حدیث ضعیف بقدر طرق بر تبه حسن برسد آن نیز صحیح بدست و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموعی که آن تعدد طرق داخل حر است نه ضعیف صریح به الاینه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجر میگرد و تبع و طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و ذن و فحش خطاب و اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجر نگردد و حدیث محکوم لضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر نصورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که حقوق ضعف لضعف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفضا است مذهب و وصل چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب معتقه با گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معارض ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و حودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت و فائقی اشارات و محاسن نکات و ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان می رود و مرصحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است و در رجال وی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم بحالیه فی موضع و الله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر ترجیح آن حدیث متفق علیه اند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و در برابر و سه صد و بیست و شش است و باطله مذکور جمهور محدثین آن است که اعلامی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پسترا آنچه مفرد است بان بخاری پسترا آنچه مفرد است بان مسلم پسترا آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پسترا آنچه بر شرط مسلم بود پسترا آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از آنکه حدیث که اقترام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفتی باشد که رعایت کرده اند از اینجا دوی و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شد و ذنکار و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر این است که در مقدم شرح سفر السعاده گفته است و الله اعلم و وصل احادیث ضعیفه منجه نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند تمامه صحاح را بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز بنیاده اند چه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیاروده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاروده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیث صحت یا از جهت مقاصد و دیگر و حاکم ابو عبد الله پیشا پوری کتابی فی ضعیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرد گذشت است و است از اتلافی و استدرک نموده و درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط

ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم کرده اند که صحیح نیست احادیث غیر اینچنینی که درین دو کتاب و گفته که درین عصر جامعه از مبتدعین پیدا شده اند که زبان طعن برائت وین کشا و نه اند که تمام اینچنین صحیح شده و نزد شما از احادیث بدیهه و نه از آن غیر سر از بخاری می آید که گفت باید دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح و دست هزار و طاهر این است که صحیح بشرط خود را میسقت باشد و مبلغ اینچنین احادیث درین کتاب آورده با آنکه از هفت هزار و دست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و نه و دیگر نیز از صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزمه که او را امام الاثر گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که یک داند صنعت سنی راه یاد و در الفاظ صحیح او را و زیادت آنرا غیر وی که کویا که سنن و احادیث همیش جتم است و مثل صحیح ابن حبان شاکر این خیمه که ثقت فاضل فہام بود و حاکم در شان او گفته است که بودی از او و عیبه علم رفقه و دست و حدیث و وعظ و از عتق ای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشابوری السیاط لثقه که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز از او یافته است و گفته اند که ابن خزمه و ابن حبان اکمن و قوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر از وی اسایند و متون و چنانکه فخر حافظ ضیای مقدسی دوی نیز صحیح که در صحیح نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین منتقین ابن جبار و دین کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و بر اینصوب یا انصاف رفقه اند و فوق کل ذی علم علیم و الله اعلم و صل کتب سه که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی که سنن ابی داؤد و نسائی و نیز بعضی مرطاست بدل این ماحه و صاحب جامع الاصول موطرا اختیار کرده و درین کتب سه اقسام احادیث از صحیح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسبیح آن بصحاح بطریق تغذی است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین و جاست و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعضی گفته اند که کتاب دارمی سنن او را تراست بگرداندین دوی سادس کتب زیرا که رجال دوی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ و دوی نا دست این مذکور است مشابه کتب اند و سیوطی در جمیع البوام احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مثل بر صحیح و حسان و ضعاف و گفته که دوی حدیثی نیاردم که موسوم بوضع باشد و با اتفاق محدثین متروک و مردود و دود و الله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ثمره حدیث کرده ماینر بیان احوال آنها بر تبتی که دوی نناده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه تسمیه و اکل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق احوال بخاری کینت ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن میسر بن برز بن بقیع موحده و سکون را و کسه دال مملعه و سکون زای و قیحه موحده ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخاری شده و بخاری غیر علم او و کتاب او گشته و او را حنفی بنیمیم و سکون عین مملعه و بغایر گویند زیرا که منیبه که جدا است جومی بوده و بر دست یمان حنفی که در آن زمان دالی بخاری ابو موسی کینت و بخاری را نیز نسبت بوی حنفی گفته چنانکه نسبت بشان فحقی گویند و بخاری پیشوا و متقدمی فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی السحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و فاشر المروایث المحمديه لقب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بجدولی اندازده کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد اومی در آمد میگفت که در آمد تا بوسه زخم دوی می ترا یا طیب السدیث یا استاذ استاذین یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را از غیبت این امت و این مدنی گفته که دوی ندیده است مثل خود و ابن خزمه گفته نیست بزرگبوی آسمان و ناما ترمذی حدیث و حافظ ترازوی و بعضی از علمای شان او گفته اند که دوی استی از آیات الهی است که بر روی زمین می رود و گفته اند که دوی در زمان خود در حفظ احادیث و ایتقان آن و فهم کافی کتاب و سنت و حدیث و وجود ترحیت و وفور فقه و کمال زهد و خایب و رع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علی آن و دقت نظر و قوت جهاد و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از برابر و اختیار و از اهل روایت بوده و باین مبارک صحبت داشته دوی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقه ایشان در دوی بودی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بار دمی گفت خداوند دعا می مایم در دنیا مستجاب کرد آن و چیزی برای آخرت نگاه دارد و مادرش نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطباء از معالجت وی عاجز آمدند و دوی بد رکاه حتی توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با دوی گفت حتی بسانه و تعالی بصیرت ترا و ما زکرا دیند بسبب کثرت دعا و بکای تو و دوی در صحاح آن میان برخاست و آورده اند که دوی در ده سالگی طعم شد بخلف حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و کعب خط کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت نگاه پدر او مع والده و برادر او را بیچ برد و در سن هزده سالگی کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تألیف نمود و در شب های ماهتاب بیخوشت پس برای سماع و قرائت راحات متعدد بملا و اسلام نموده منقول است از وی که گفت و ما بر مبصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و اجساد غنیوتم کرد که چند نوبت با محدثان مکوفه و بعد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتبات حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او برین طبقه اند متبع تابعین و اتباع تبع و اقوان و اصحاب او و بعضی تلازمه او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کردید کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لایکون التحدیث کا لاحتی کتب عن فقه و عن موشکله و عن مبرو و نه و خلاقی کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزمه و فوری و جز ایشان و قریب بصدد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سایر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت تمول بود مالی که از پدر میراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مردت و متورخ و محتاط بود و جمیع امور را تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بد و بادام یا سه یا دهم میکرد و بر دایمی چهل سال مان خوش نخورد چون بیمار شد اطباء گفته که این مرض بجهت نان خشک خوردن

عارض شده پس بمبالغه شریقی مانان اختیار کرد و درست که نوبتی در نماز بود و زنبور مرده نوبت او را پیش زد و نماز را قطع نمود رحمه الله علیه رحمه واسعه و کافه بخاری را  
غیر این جامع صحیح کتاب است مانند کتاب ادب مفرد و دفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد  
و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشرار و کتاب الهبة و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب بسوط و کتاب فوائد  
**ذکر باعثة بر تصنیف بخاری صحیح جامع** را پوشیده نمائند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیه بر جمیعین احادیث و آثار درج  
مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان انحضرت لغایت وسیع و اذهان  
در نهایت ضفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث رجوع و تألیف کرد و کثیر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که کسی به راز نوشتن احادیث نمی  
کرده بودند تا بمبادی بعضی از آن قرآن مغلط شود و در بادوی نظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث  
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا شد پس جماعتی مثل زهری و بیح بن ضبیح و معبد بن ابی عوبده و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی  
علیه نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تألیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند تا مالک که پیشوای اهل مدینه بود مؤطا تصنیف کرد و آنچه  
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعد هم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز  
بن جریج بحمیمین اول مضموم و در شام ابو عمر و عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کردند بعد از آن سبکی از عیان علمای  
مجتهدین تألیف نمودند و از کبرای مجتهدین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مساند نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ  
کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح بخاری تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمیع صحیح و از وی  
مر و لیت که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل انحضرت ایستادم و هر وجهی بر دست من است و آن سرور را یاد میکنم و مکنم را  
از روی مبارک وی می رانم و این واقعه را بر معتبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز را باعث و موه که شد بر تألیف و تحریر  
صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصدهزار حدیث استخراج نمودم و جلسته ختمی بین الله و کونید بخاری در مدت شانزده سال  
تصنیف صحیح نموده و گفت در دنیا و درم در این کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در مسیحی ابراهیم نمود و هیچ  
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بر دایته آمده که غسل باب زفرم میکرد و دو رکعت نماز  
خلف مقام میکرد و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد نمیداد و این عده از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحمل تراجم کتابت خود  
در مدینه در میان قبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تقدیم رسانیده و هر ترجمه که فیه ثبوت دو رکعت نماز میکرد و دو جوفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته  
اند که مسوده کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره از ابیاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را دست نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تحقیق  
به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و هر چه  
او را یقین بشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه بالهام مجاور و منحصن میگشت فیه ثبوت و الله اعلم و الوزیدم و زی کوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب  
بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی کوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب منجی بن اسمعیل بخاری و بعضی  
علماء و عظماء آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که انحضرت برمیداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمیع  
علماء بر آنکه کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مضافه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری و شیخ شهاب الدین ابی حنیفه  
در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلقات و الشواهد و التالیفات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط  
مکررات احادیث مرفوعه آن دوهزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهى و در نیمایان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز نیست و الله  
اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات از این  
قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت فحوات و قضای حاجات و دفع غیبات  
و کشف کرمات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدا یذ خوانده اند و بمراورسیده و مقصود خود را در یافته اند و از آنرا مانند ترایق محبوب دانسته  
و این مضی نزد علمای حدیث بر تیره شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب  
صد و بیست بار صحیح بخاری را در دفعات و جهات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است  
و میان علمای این عصر شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شتی نتواند اندا که نجات و کثرت از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و بهر خانه که آن  
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای حیرت کرده



ذکر قصه وفات بخاری رحمه الله علیه آورده اند که محمد بن اسماعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود  
ارگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نمودند و یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن یکم سنگت برای او زدند و در ابرام و دانیس بروی تار ساختند پس  
مدتی در بخارا بود و بیشتر ماجادیت و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استعاضه نمود که صحیح جامع خود و  
تاریخ کبیر را بیاور تا سماع آن دو کتاب از تو نام محمد بن اسماعیل فرستاده و او را گفت من خوانی که دانش علم را و نمی برم آنرا بدست می مردم اگر او را حاجتی هست بخاری را اعظم  
باید نزد من حاضر شود و در مسجد من یا در سرای من و علم بشود و روایتی آنکه دالی بخارا استعاضه نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد و اوصیان سازد که در آن مجلس غرض ایشان  
نما شد و استماع حدیث خود بخاری در جواب گفته فرستاد که قومی را دون قومی بسامع حدیث مخصوص سازم پس این را بحسب و حشمت ندیدم بخاری  
و حاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسماعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بزرگی بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند و دالی بخارا  
و جمعی از اعیان آن مبله که بادی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ابرهم ما قصد و نی به فی انفسهم و اولادهم و اهلهم خداوند انبیا ای ایشانرا جزای آنچه  
قصد کردند مبادان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی وعای او را در شان آنجا بخت قبول کرد ما بی ازین امر نگزشتیم بود که از او را بخلافه فرمان صادر شده بغزل و الی و بانکه  
ویرا برادر از گوش مده نشاندند و کر شهزاده ایندند و ندانیدند که سرای بخارا این است و در زندان جلس کردند تا بر و آن جمعی از اعیان که بادی مواظقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند  
که مده عبرت خلایق گشتند شعری که قوم اذ احلوا منزله حل الرضا و یسیر الجودان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر به قدر رسید اهل سمرقند که توبی با و بودند  
و از وی استعاضه نمودند که به سمرقند آید بخاری بجا بسم قدر توبه نمود و چون بقریه خزینت رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهل آن مبله اختلاف دارند و در بودن و  
ان مبله در آنجا توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار یابد بشی از ملاحظه اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف و توقع و رفتن ایشان که منجر بدین کرد و طول و دل تنگ  
شد و بعد از نماز سجده دست برد عابد داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی الیک خداوند انتک آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس برادر  
هر او بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه چهار ماه از عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائه سبله بخارا و وفات وی  
شب شنبه عرّه شوال سنه ست و خمسين و مائین بود رحمة الله و خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طرابلسی نقل میکند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم  
در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد و گفت یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع  
چیست فرمود انتظار محمد بن اسماعیل بعد از چند روز خرفت بخاری رسید چون تقصص نمودم از وقت و فاش همان ساعت بود که من در واقع دیدم بودم پیغمبر را صلی الله علیه  
و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند در ایام طیبه از مشک از قبر او میدید و این را سحبه می از خاک تربت او استنشام میکردند و مردم بزبانت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند  
چنانکه مغلی بر تربت او پیدا شد پس مردم به خیره از چوب بر سر تربت و ترتیب دادند و مردم خاک ماحول بخیره می بردند و همان را بچه می شنیدند و تا مدت های مدید آن را بچه  
باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و برداری بی کل روید و لاله روید اندر ته وی کجالی بهمنشین در من اثر کرد و گرنه من همان حاکم که هستم احوال مسلم ابو الحسن مسلم  
بن الحجاج بن مسلم بن ربن کوشا القشیری نسا و نسا بوری و طنا و مسکنانکی از علمای اعلام امت و حفاظ طاعت است و در فن حدیث معتد و پیشوا و مسلم از باب این فن  
و یکی از متیقان و مبرران این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد و داند اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش و طلب حدیث با قهاره اکتاف و امصار و اطراف عالم و سماع  
حدیث نموده در خراسان ایرجی بن یحیی و اسحق بن راهب و غیره و در ری از محمد بن محمد بن جمال بن محمد از ابی غسان سمعی و غیره و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلم قشیری و  
و غیره و در سجستان از سبعم بن منصور و از ابی مصعب و غیره و در مصر از عمر بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار رحلی و حفاظ عصر خود که فوق او بوده  
اند و رحلت کرد به بغداد و چند بار و تخریث کرد و در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن  
هارون و احمد بن سلمه و ابوعبسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیره و خلایق بسیار که خصوصاً اصحابی ایشان متعسر است و در صحیح محمد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده  
اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب بتورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردیم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث  
مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمر بن احمد بن حمدان جبری گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النسابوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعظم است  
گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز کردیم و می بینیم که گفت بستر گفت یا اباعمر کا هی غلط می کنی بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از انصار ابلکنت و ذکر میکند  
در جای دیگر بنام پس کمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود و او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است بر  
علم وی و راست میرود بر ابی بادی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخندمت وی شافت و بسیار آند و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر  
بخاری نمی بود میرفت مسلم و نمی آمد و با سجد مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان او را و هسته و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث  
کتاب او و کتاب خود متصرفا آورده و بسیار دلیلی کرده که با وضوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نموده و الله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان و و پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم چار واسطه باشد و هشاد و چند حدیث در صحیح و این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر نیست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

و کتاب او هم محدثین و کتاب تیره و کتاب من لیس له الا ربو و احد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مختصر مبین و شیخ محمد الذین نویدی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از تحقیق  
و امعان نظر نماید کند و در صحیح مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسناد احادیث و ترتیب آن و حسن سیاق و بدیع طریقت آن از انقائس تحقیق و جواهر تدقیق و انوار  
و روح و احتیاط و تحوی در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از نحاس و انجم بات بدانند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او بدو نرسد  
و کسی که مساوی مل مدانی او باشد در وقت و زمان او در خایت فلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی لو کتاب بکار  
است در صحت و قنات و نزد بعضی از مغایره کتاب او مرجع است بر کتاب بخاری تا آن از حیثیت جودت و وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای  
اسلام تصحیح با صحت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفائی که صحت بر آن و ایراست که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ  
و علت است در بخاری اتم است و شرط بخاری در آن صفات قوی و اشد ولادت مسلم در سال دو و سیست و چهار و بقول در سال دو و سیست و شش و وفات او در نیشاپور شب  
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دو و سیست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بده نیشاپور واقع شده و رحمه الله علیه احوال مالک الوعد الله مالک بن انس  
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دارالجمود یعنی مدینه مطهره بوده کان الله مونا و رعایه قیما محمد تا حجه وی از تبع تابعین است از نافع  
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جامع دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و در جمله تابعین اند از وی روایت  
حدیث کرده اند و ابن جریر و سفیان ثوری و سفیان عجمی و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلأق و بشیر و طوافط و حماد بن عمار و یحیی بن  
منصور و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل البیاء و هم از اصحاب  
منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصبح من مؤطا و مالک و در آن زمان صحیح بخاری و  
مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالده که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم این تر از مالک  
نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی حدیث کتاب حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من قوی تر گرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول  
خدا صلی الله علیه و سلم با قصی الثانی میکوشید و چون شخصی لطلب علم بدر سراسی مالک آمدی جاریه خود را گفتی که بر و بر سر این شخص که قوی میخوابد یا حدیث اگر گفتی قوی میخوابم  
مالک بیرون آمدی و جواب قوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخوابم او را بنشاندی و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظم ساختی و دو  
ساده بنهادی و بر بالای ساده با هیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنوادی آورده اند که بارون رشید در انکس طنط  
خود بزیارت... و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد مالک مدین دی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمات با انجام رسید مالک  
خودت که بیرون آید بارون گفت اگر مقتدای مسلمانیان فضل فرماید و هر روز در ویک حاضر آید و فرزندان ما این و ما مون از و سماع حدیث کنند ثمت از و بیاست  
مالک بکر اهیت در وی نکریت و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تقنع فی عزه شی رفعة الله العلم لوی و لایا فی لغی بکذا و لیت مکران غت چیزی را که بلند گردانیده آنرا  
حق غش نه علم چیزیست که بجا نماند و می بیانند نه علم بجا نماند کسی بر و در وایتی انکه اعزک الله علم از منبر که اصل و قله شماست ناشی و پیدا شده بر شما است که از  
غیر اید بارون با بصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بیعتس انرا  
بر من و بکذا از من پس این و ما مون را بدر سراسی مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدان صف نشانندی که دیگران و آورده  
اند که بارون بر مالک زرمی فرستاد مالک سجد مشک را بران خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج کنید بعد از آن بارون مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در محبت  
ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بندهب تو و موافق کتاب تو بیا رحم مالک گفت حاشا این کتابی است که من بر اندازم علم و دانش خود صحیح کرد  
و فرایم آورده ام و شاید که در اینجا خطا کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بندهب من آوردن چه منی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت من  
پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاد بارون اعتذار نمود و مبلغ تکلف شافعی کوید دیدم بر در سراسی مالک اسی چند از اسبان خراسانی و بغل چند از بغل مصری بسته که ندیده بودم هرگز  
بهتر از اسب و بر سیل تعجب با وی گفت چه نیکی می نمایاند این افراس و بغل گفت یا اباعبد الله این بدیه است از من بسوی تو قبول کنی گفت پس از اینها یک داب برای خود نگاه دار تا سواری  
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمین که تربت رسول صلی الله علیه و سلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه و سلم  
باقی الغایت کوشیدی و دیگر از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج بذت عمر و مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و  
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و فاش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس  
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی ویرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلا ی او خا که معلوم شد مطلب بن عبد مناف  
است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و او را نسبت بجد شافع کرده شافعی گفته و نسبت بوی بدین لفظ گفته و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر  
هاشم بن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مادر شافع خلدت بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدۀ امیر المؤمنین علی است



رضی الله عنه وکونیکه مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن یزید بن الحسن بن علی بن ابی طالب پس امام شافعی را با بن جبات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافعی بن  
سائب طاقت با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل کعبه سیر مسلمانان شده و هدیه خویش داد و مسلمان  
گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقول دیگر در عسقلان بود و بقول دیگر در منی او را یکم برنده نشود و نما در انجلیات و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطای مالک  
یادداشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او اذن قوی دادند بعد از آن رحلت بدرینه کرد و وظایف مالک نمود و در شافعی  
منقولست که در ابتدای امر مرا میل بسیار بود بشعر و بسیاری ورزیدم آنرا تا رسیدم بیایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر دو خط عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و یکم از من بخود  
عقب خود شنیدم که گویند میکفت یا محمد علیک بالفقه و مع الشعرو هم از وی منقول است که پیش از او ان بلخی پیغمبر راستی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود با صبی گفتیم  
لیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتیم تو فرمود نزدیک من آیی و من بکشی چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و من  
امض بک الله فیکت و دیگر بعد ازین واقعه در من بخی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید و ساعتی نظر بجای من نمود و گفت  
را خدا سستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد پیغمبر و تبرس از خدای تعالی و از معاصی محبت و محترز باش بدستی که تورا شانی عظیمست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه  
و سلم پس ندی از دست کردم او را تا تحصیل علی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از خواستم در حال و احوال با من گفت ای جوان خدا بیگانه خدای تعالی در دل تو نور  
القادر نموده است پس اطفا کن آن نور را بظلمت محصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز در او روی و غیر هم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن  
حنبل و ابو ثور و غنی و غیر ایشان خلق بسیار آورده اند که بعد از مالک به بعد از مالک دو سال انجا اقامت نموده علی بن ابی بروتی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی  
کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از یک سال برگشت پس نوبتی دیگر بعد از رفت بعد از آن غزیت مصر کرد و بتدریس و نشر علم مشغول شد و کتب جدید  
در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد در فروع از صد متجاوز است و از احمد بن حنبل منقول است که گفت ما نشاء ختم ناسخ حدیث رسول را صلی  
الله علیه و سلم از شیخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی نه شستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز شافعی در نیامده ام الا که احمد  
بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نماز با میکفت اللهم اغفر لی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است بر روز و رات و مانند  
حایت است مردم را در کف سی سال است که شب مکرر اینده الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار رجسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که در اس و رئیس اهل مدینه  
است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده برین نعل شافعی می روی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده می رفتی بر بسیار فضل او  
بیت حسنه که وانش نباشدش روزی نیکت دارد و دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب او سطر او حنیفه را از من بجا رت گرفت  
و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بی پایان می کردند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و حکم و حسن بیان  
و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت در کمال داشت و از ابو محمد خواهر زاده شافعی منقول است که گفت شافعی  
در یک شب چند بار میفرمود تا جاییه وی برای وی چراغ روشن می ساخت و در سایه چراغ کتاب میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بر دار پس بزد که  
و تفکر اشتغال می نمود پس بار بار نیکت میزد که چراغ بیا را از ابو محمد پرسیدند که در مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلای بیشتر دهم و از کلمات او است رضی الله عنه و تعالی  
علی الکلام بالصبر و علی استباط بالفکر و غیر گفته من و عطا اخاه سرافقه نصحه و زانه و من و عطا علانیه فقه و فقه و ثناء و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق  
و جلالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس ویرا آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاها قط و کونیکه بارون رشید  
باشافعی گفت بمن رسیده است که تو فدا ایگاه می خوری حکمت درین چیست گفت بردت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم ما دعه طلع در مواضع احسب  
بارون گفت هذا بیت القصیده دوی گفته آنچه علما را زینت و به فقر است یا قباغت و خشود بودن بان و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جبال ضروری  
و آورده اند که منی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر بعد از حال از دنیا و مفارقت از برادران و غنی  
و بر بعد از آن میدن جام موت و به بدیهای که در خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند و جای عفو و مغفرت الهی و جان  
داد و لاوتش در صد و پنجاه از بهجت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقبره مشهور زیاده و دیگران  
به رحمه الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن اسد بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ربیع بن نزار بن معد بن  
حدنان پیشه او مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معطل نشد و نماز و بعد از اقامت و طلب علم و تحصیل حدیث در آن  
ویار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش که فخر و کبره و مدینه و یمن و شام  
و جزیره و کتب حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مکرره نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلق بسیار  
و روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو دهره و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه و حنبل و

گفته احمد بن حنبل است میان خداوند و بندگان او بر زوی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمد و نگذاشتند در آنجا احدی را که او را معذرت و اطمینان داده باشد  
از احمد بن حنبل احمد بن سید داری گوید من ندیدم هیچ جوان را که حفظ باشد مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف  
است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده و نام  
زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود و سجستانی منقول است که گفت محالست با احمد بن حنبل محالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او نبود می آوردند  
که احمد بن حنبل فقر اختیار کرد و هفتاد و سه سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد الغزیز مرثیه او صد هزار دینار زر سنجید  
کرده بخدا و فرستادند وی از آنجا که نیکو زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال من رسیده است بجز آنکه  
و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بان و هیچ از آن قبول نکرد شمس که چه کرد او فقرم شرم باز از بهتم که باب چشمه خورشید و امن ترکم و از وی در باب  
صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرج علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمت الله علیه و  
واسعه کافه رباعی دست و دل ما هر چه می ترخوشت و ازادی ما هر چه خوشتر خوشتر عیش خوش منسله یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود و سجستانی  
منقول است که گفت دوستی شخص را از کارهای مشایخ حدیث وین با شمس هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چنان من یک کس مثل احمد بن  
حنبل ندیده گفته در علم او داد در علم و زبده و در جمع نیکوئی با علی بن المدنی گوید در اصحاب ما را حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن عمر  
گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو حاصم بنیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که و انما شایده و حال آنکه در میان شما نقیص نیست و در ایستادن و خدمت ایشان مینمود  
گفته در میان ما یک موقوفه است بر سید که گیت آن گفته همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق انفرادی که میخواستی آمد ابو حاصم بازگشت  
و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت کرده میدارم که یا بر کردن مردم نم ابو حاصم با اهل مجلس گفت این از جمله آنکه او یکی است آنکه گفت که کشاده سازید برای آن مجلس را  
پس کشاده ساختند و او را بر برابر خود نشاند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنیدند همچنین مسائل می پرسیدند و جواب مسائل گفت  
ابو حاصم گفت این از آن مردانست که بر روی دریا میرودند و از آنکه بر روی زمین میروند و از آن قوای حج و اسنای بر این علوم تمام درخت مکان و وقت مذہب و جهاد  
این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فراد جاب غوث اعظم شیخ محمد بن عبد القادر رضی الله عنه و از ضیاء حامل مذہب و نایب احوال او  
است و در بعضی الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی  
ازین دو مذہب و مشهور و مقرر آن است که ایشان جنلی مذہب اند و ذکر ایشان در خالیه واقع و ثابت است و الله اعلم و ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع و ستمین ماه و  
وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و یائین مات رحمة الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن عبدالعصر احوال ابو داود سجستانی بن اشعث بن اسحاق بن بشیر  
سجستانی یکی از آنجا است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان  
و شام مصر و جزیره را در یافت و لغزو و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن جریر  
و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره و روایت کرده اند از او پس روی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلاد و غیره و ابو داود در بعضی ساکن بودند  
و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس بسند او را و  
استحسان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و ضبط کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار  
بیرون آورده و در آن کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بان است و ادعی را از جمله این احادیث که در این کتاب آورده ام چه  
حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء تزکجه لایحیه سوم لایکون المؤمن مؤثما حتی یرضی لایحیه یا رضی لنفسه چارم ان اعمال  
بین و ان السجرات بین و بینا مشبهات السجده و او که خلال در شان او گفته که ابو داود و پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زبده و ورع و بصارت و مهارت  
در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود و کتاب بیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از انجاری و مسلم و ابو داود  
منقول است که گفت درین خود حدیثی ایراد کرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر آن و گفتند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الاصح  
بغداد آن کتاب ابو داود و احتیاج نمی افتد و از پیگیری و در احکام مجروح وی کسی تصنیف کرد و چون تصنیف کرد و مردم خواندند گشت در میان مردم مثل مصنف که تمنی می  
کرد و بآن و مخالفت نمی کردند از او موسی بن هرون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که آنچه  
که یکی از معتقدایان رفدگار است در نقد و علم و حفظ حدیث و سنک و در مع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دود و فائش در سال دویست و هفتاد و پنج بود و  
نومذی ابو عیسی محمد بن عیسی بن پوره بن موسی بن الشافعی که سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوه والسلام و از ثقات مجمع طیب  
بوده و مر او را در حدیث و فقه و مصالحه است و کتاب جامع دی ولالت و در بر علم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و درین فن و مثل آن کتاب خدین

فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تصنیف آن و بیان مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان  
کتاب جامع او گفته اند به کاف الجهد و من المجهود وایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن الشیخ  
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی طریق بسیار مانند محمد بن احمد مجبلی و یثیم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث  
در سنن او این حلل دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالتالیض علی البحر و مسلم و ابو داؤد ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد  
بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمال البنی تصنیف او است و آن را از حسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن درین باب  
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای عبادت مجرب اکابر است و ولادت ترندی در سال دو سیت و نه و وفات او در سال دو سیت و هفتاد و نه بود و الله اعلم احوال  
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن یحیی بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشارالیه و مقدم و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی مجتهدین  
العلماء در اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان نهج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا  
و مستمسکی ساخته بمجتبی بن یزید و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد و او را بنویشتن صحیح  
مجدد پس مجتبی از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب استخاط نمود و چون محمدان گویند رواه النسائی مراد ایشان  
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند حاکم ابوالف  
غیاثی پوری گویند شنیدم از ابو علی غیاثی پوری حافظ که چهار نفر از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یا در اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم  
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی پیش از یکدیگر که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که علم حدیث و جرح و تعدیل رواه آن مذکور شود در زمان خود و بود در خاست  
و یزید غمی بنی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین را بنظر طرق می کند که قرنی علیه و انما اسمع و در روایت از وی غمی گویند حدیثا و اخرنا خا که در روایت دیگری از مشایخ  
خود میکوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث و نسائی خشونت واقع شد و دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین مجلس  
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او را از او را می شنید و از وی استماع حدیث نمیداد و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت  
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار را سبب  
ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میکوید از شیخ عبد الله یا فعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی  
صاحب مصنفات و متقدما می زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او اخذ و نقل حدیث کرده اند پس از مصر بدشت  
آمد و اهل آن ناحیه نبوی در مسجد باو گفته چه میکوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت معاویه ای که یحیی را برائش حتی فضیلت و روا  
ای که گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا شیخ الله بطنه پس مردم بر خاستند و در وی پیچیدند و پیچیدنها کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر لب دریا  
و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و روایتی آنکه بکه بر دندش و از آن جهت بیمار شد و در آنکه وفات یافت و میان صفاه و مرده مدفون گشت و بهمین یا فعی  
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التیمه و السلام تصنیف کرد تا او را گفته چرا فضائل صحابه و دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر تصنیف  
آن بود که در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافته ام از امامیه المؤمنین علی خاستم که خداوند تعالی ایشان را راه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تا یاف کردم و او این  
روز روز می داشت و یکروز از افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوج داشت و میان ایشان قسم میکرد و در امی آن سراری نیز می داشت و ولادت نسائی  
در سال دو سیت و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سصد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولا هم القزونی یکی از پیشوایان و حفاظ  
احادیث ثقه و متحجج است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرده و در حلت نمود و طلب حدیث بیلا و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین  
العلماء با اصول سنه و کتب سنه مشهور شده و بصحاح سنه نیز تعبیر کرده اند و بنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی و دشمن نسائی و سنن ابن ماجه چون  
محمدان حدیثی را گویند رواه البخاری مراد این است که شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعه مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه  
را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین و سنن خویش حدیث ایراد کرده و بروی در کتاب وی از بیعت طعن و عیب کرده اند از آن حیث که آن حدیثی  
است منکر بل موضوعی و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوعی است و بسره شخصی بوده اند و اصحابان که آنرا وضع کرده و ولادت ابن ماجه  
در سال دو سیت و نه و وفات او در سال دو سیت و هفتاد و نه بود احوال دادی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدلمی یکی از حفاظ  
حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است باز در موضوع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از حسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن  
ماجه و حبان بن محال و النضر بن سبیل و حیوه بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قزانی آورده اند که شخصی سوال کرد از احمد بن حنبل را  
از ابو الذنجد جواب گفت نمی شناسم او را بمحقق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما را که با فرایده عبد الله بن عبد الرحمن علیک بذاک السید علیک بذاک السید



حکایت بدانکه السید بنده که در خط و در دنیا چار اند محمد بن اسمعیل بدخواره ابو زنه در می و مسلم بن الحجاج در شاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و علی و اقرب اسانید او  
 است که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اسوه واسطه باشد و مانده حدیث و کتاب الی غیره و مرئی کشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سبت و پنجم  
 پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید مانده محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت نگاه مهر را کرد و کل استرجاع  
 گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما احوال داد قطنی ابوالحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عال  
 فرید عصر و حید و هر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث پیچید بود با صدق و دانات و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و کونیکه  
 بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در تفسیر و تفه و ادب و شعر صاحب کمال تفسیر بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و از خلفی بسیار دارد  
 و روایت دارد از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برفانی و جوهری و قاضی ابوالطیب طبرسی و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیده که مثل دار قطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده  
 من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال صد و پنج یا شش و وفاتش هم در بخارا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعد سال صد و هفتاد و پنج احوال بهیچ  
 ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و متقدمان حدیث و تفه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره فایده انصاف مرعی داشته و تفسیر  
 بیشتر کرده و گویند که تصانیف او بنابر جزو رسیده و گویند که او را در علم کافی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرتبه که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از  
 تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی دار قطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الله بن سید از وی مصری چارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی  
 پنجم ابو عمر بن عبد الله بن عمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین طبرسی هفتم خلیل ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد دومی تفه از شیخ سهل صعلوکی  
 حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یاری آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم با وجه یعنی بی بنیاد و بی اجازت او متاد و بی مهارت تصرف میکرد  
 و او را این شیخ از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن خورک و ابو عبد الله سلی و از دانشمیر مصنفات معتبری کتاب جوط  
 و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب لغت و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب  
 الایمان و کتاب خلافاست ولادت او در خراسان که قریه است از قریه بیته و واقع شده در شعبان سال صد و هشتاد و چهار و وفاتش در شاپور در سال چهار صد و پنجاه  
 و هشت بود و بخاره او را از بخارا برگردیده بوطن خودش باز آورند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت احوال در ذین ابوالحسن زرین بن معویه البغدادی صاحب  
 کتاب تجرد فی البصیح من الصحاح و وفات او بعد از احوال پانصد و بیست بوده و عبد ری منسوب است بعد الدار بن قسطنطینی مشهور است از قش رحمة الله علیه احوال اما  
 نفوذی لغتی می می الدین و گیت او ذکر یا نام وی یکی بن شرف خراسانی است و خراسانی سجای جمله مکتوبه و بنیاد است بخرام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در  
 عتبه اول از محرم سنه احدی و تثنی و ستائند در وی از شام که از اعمال و مشق است و نسبت بوی نوامی نیز گویند و آت کرد قرآن مجید را پس قدم آورد بدمشق در سنه تسع و  
 در ربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذہب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذہب را در بقعه سال و مکت کرد دو سال چنانکه پهلونها و زبیرین و میخاند در شب و روز و در  
 درس بر مشایخ در انواع علوم مدینه و تفه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذہب شافعی و محمد و منعم و مرتب اوست بعد از  
 و الا ان مدار مذہب شافعی بر تفسیر و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی درآمد بحکام و منجز در آن فو که اکثر قوت اهل اندیاب  
 بر آن است بخت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبه و قوت میکرد با پیروی از اجداد وی از نزد والدین وی و اهل نمیکرد در شب و روز و مکرکیا رجا از نماز عشا و شرب میکرد مکرکیا ر  
 نزد سحر و منجذ آب رغب چنانکه عادت شامیان است و اختیار بخورد و افراد را و اتفاق یافتند او را از نوج و بسیار میکرد دیداری در عبادت و تصنیف میکرد و ام معروف  
 دینی نمیکرد مگر در آن و امر او غیر هم در راه نمیداد و لهنت را درین کار و دو بار بچ رفت و متولی شد در احدیث الشریفه را در سنه شمس و تثنی و مکتف از وظائف وی چیزی یافت  
 از عالم و نبود در نیمه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی مسکینه و قار در بحث و در جمع احوال و منزه بود از تصب شافیت و متصف با لضاف و نقل میکرد در کتب خود  
 از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بمصروف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببلخ خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بسیار افتاد نزد والدین خود پس  
 وفات یافت در شب چهارشنبه چهارم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستائند و هم در شهر خود و هفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جویری  
 گیت وی ابوالفتح است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الخلیف الصمدی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضع که آنرا فرتة الخو میگویند و می کرد بر وی کار  
 روئیندگی عالم بود و فاضل و تفه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و تفه و سیر و تواریخ و اخبار و مواطع و متنازل بود از اهل عصر خود درین ابواب  
 و مشغول بود بوظیفه و ذکر و قصص و حکایات و جواب میداد سولات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و شیخ فاضل  
 ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند حکم ابن جوزی و وی بر بر و عطف می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصلایه پس رعایت  
 جانبین کرده و قرص اصابت نموده گفت افضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم الا فی بنه فی بنه ابن سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نه نمایند بنحین ذکر کرد  
 این حکایت را امام یاضی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته که انصار الدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذہب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش پدران خود

از این جزوی پس بدین فصل انس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس این جزوی در جواب او این کلام گفت و این جزوی را کتابت در موضوعات حدیث که افزوده است در  
تکلیف نسبت وضع با حدیث و حکم کرده است و روی بر بسیاری از احادیث مجروح و تبهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخین و غیره متحلی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده  
و گفته آنها و نسبت بروی در نسبت وضع با حدیث و ولادت این جزوی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعين و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدين الله و این  
جزوی را کتابت مشهور است علی بن ابی طالب بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطریق مرموز و واقع شده اند و بدعت و خلاف سنت خصم صابر با طایفه صوفیه و بما که در  
درود و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بطله حال و طبع سکر و نسبت کرده بر زبان این طایفه علیه را بجل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطر سخته  
است و بحکایت غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بروی این راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگر چه سواد بخیر و غرض مراد را بخار علم و تقی  
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشییع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تفریط از حد اعتدال در رد و تشییع دالات برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از مکران این طایفه علیه است و  
نزع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد رزوق گفته است که تخیر کرده اند ما صاحبان از این کتاب دی که مورث سوء ظن است بر کتابت شیخ و گفته که علی را زشتیها باشد از جهت عدم عصمت  
و غلبه حال و سنا و تقدیر و لازم است مترزلات ائمه و جنوات کبار و اگر بنا کنیم در مقام نصیحت و تذکره تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که قرض بر قول کذبی تعیین بر قابل زیر آنکه ستر زلال لایذ و واجب است  
و انصاف در حق لازم و دیانتی که صاحب و مشرب هوای نفس باشد معلول و این طریق اسلام است و تسکیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است این جزوی افزوده کرده است در شان این طایفه و  
انکار کرده است این را از جماعیه شیخی با جناب قوم بدینچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفرقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عقیق الدین عبدالله هاشمی در تالیف  
خود سیدی احمد بن رزوق را کتابت دقیق متین مدین سنی بقواعد الطریق فی الجمع بین الشریع و الحقيقة که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تحلف و حساب  
کاتب حرف را تعلیم کرده آن کتاب را و اجازت داد بر وایت آن سیدی الشیخ الغلبه الامام عبدالوهاب متقی و ترجمه کرده ام من بعض مسائل آنرا در رسائل خود خصوصاً در رساله مرجع البحرین فی الجمع بین  
الطریقین و بالله التوفیق و باجماع بود این جزوی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلوم و فضل و جوانی خود بود و متعسف غلبه حسن عفاها الله و امید بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از هر  
آنکه در بعد از او بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد و آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاده الله من بعد  
آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب و ذکر کرده و عباد و زمان خود از بعد از او و غیر آن از بلاد و توشیح بخیل میکرد و آنرا بخیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی چهل و غرور و ظاهر علم و فضل شیخ  
عالم عارف کامل خارج میسر رسیده است و در وجه و فاضل علی المستفیدین فی فقه و فروع در فصول سه که از تصانیف ایشان است هر ذکر این جزوی متعجب و فرموده اند که هر شیخ با فاضل  
عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ ضعیف متبحر مصنف در اقسام علوم دینیه و پنجا و تصنیف کرده بود و در او اقوال نام نزد خاص و عام  
و بود ولادت او بعد از در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائة و بیرون آورده شد از زندان و اسط و پنهان ماند در نهانخانه پنج سال سبب انکار  
بر شیخ عبدالقادر در طلب الاولیا و تاج المعاف و محبت انکار این جزوی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله فذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب آدمی  
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مطر میگرداند کلام خود را و اگر سلامت میماند این جزوی از نفس و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن  
پاینده و سلامت میماند متلبس و تمسک بجمعی محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتجب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستغیره را امر طایفه از اجداد انا انجا کلام خواجه محمد با راست  
بلطف رحمه الله علیه رحمه و است و کاتب حرف کوید اصبح الله شانه و صانه عا شانه که دیدم من در حرم شریف که زاده الله تشریفاً و قطعاً رساله را که بود در وی ذکر این جزوی  
و انکار او بر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مؤلف آن رساله میکرد بر داشته بردارد و بعضی مشایخ و علمای در حضرت شیخ عبدالقادر و طلب کردند از شیخ حضور و صف و تجا و از وی پس  
عفو کرد شیخ عبدالقادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جرئه وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبدالوهاب و ذکر کردم قصص این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ و از  
این جزوی پس گفت شیخ عبدالوهاب الحمد لله علی ذلك و غیره و وی مردی عالم محدث کبیر است احمد بن حنبلت یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبدالقادر بزرگ است و  
شان او عظیم است و انکار ایشان نهی قابل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه و داده است او را فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله  
العالیه و العاقبه باخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرم الله تمامه افراد و حمد از هر جایی بر هر محموی که باشد در برابر بر نصیحت و بر هر صفت کمال  
بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا بدبر و جلال و انصاف ثابت است مر خدای را و راجع و اکل است بوی و مخصوص است بذات اقدس دی که بخشنده  
جمع نعم پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بکمال صفات و مفضل کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق و هدیه ایشان و اقتدار خشنده و ممکن است  
و با قطع نظر از وجود محمد کوئید کان و شایس کننده کان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بیش آیات و اظہار کلمات و فاضله آلاء و سبلغ انهای علمیه  
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد و بندگان را به شایسته و تحمید ذات مجید و شکر نعم عظیم خود و واجب شد اقبال این امر نمودن و زبان بجز و ثنائی حضرت دی کشودن پس گفت  
مصنف بخجل و و نستعین و نستغفره حمد میگویم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی زبان قال و حال آن که بر می الانعام و الانصاف  
را چون حصول این شان و تمجید و تکمیل آن بغایت عظیم و خلیه است یاری میجویم و در کار میجویم از حضرت دی و تبری می نمایم از جل و قوت خود و طلب آموزش میکنیم از  
وجود نقصان و تقصیر و تحریر و تقریر آن و ادبی حق آن پر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در کار و صحت حق را شایسته اگر زاول و آخر تمام جمع آیند که را بگو خدا خواسته بود و

در جستجوی آن بزنند باجماع ده گفت و گوی آن جویند بعد هزار زبان گرفته ممکن نیست که همه دشمنان بخت خدا گویند و نعوذ بالله من شئ و انفسنا و پناه میگیریم  
بعد از بدی های انفسی خود و من کفایت آنها را و از بدی های کردارهای خود که حمدهات مقدس است با شوب ریا و سمع طعن و اثبات حول و قوت نفس با تکل و تنهال  
بغیر خود و سپاس منعم حقیقی با تو از آلا و دام نیا با تصدی برای تصنیف حدیث یا تصور و تصحیح نیت و اخلاص طوبیت یا تقصیر در شکر تو حقین بخت عظمی و عطیه کبری یا تکل باطل  
و تلافی و خلعت از ذکر حق تعالی یا تساول و محامدات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یحک الله فلا مضل له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست  
هیچ گناه کننده مرا و او را و من یضلل الله فلا هادی له و هر که راه گرداند او را و او را و من یضلل الله فلا هادی له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست  
تقریر حق در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و خط و وقایع از ضلالت است از حضرت و می سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و در تو کسی نه پس عاقلان هدایت  
هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو فادری بر هر چه خواهی و تحقیق آن است که هدایت و معنی دارد یکی راه نمودن یعنی بیان کردن راه و نشانهای آنرا و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت انداختن ضلالت را بشیطان و اضنام و هم راه نمودن یعنی بردن مقصد و رسانیدن بان و این کار حضرت حق سبحانه است و از خود می نیاید و  
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبوده مانند دست است بریده یعنی مقطوع البرکه و بیفایده آورد مصنف شما و تین را گفت و اشهد ان لا اله الا الله  
و کواهی میدهم و اخبار بنمایم بر سبیل جرم و قطع که نیست هیچ خدای منزلی بر پیش غیر آن ذات که متصف است با جمیع صفات کمال و منزله است از سادات تصور و زوال  
و حد و لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مراد از شهادة تكون للنجا و وسیله کواهی و ادلی که باشد مراد از شهادی را از اکتش و وزخ و از هذاب و  
عقاب بعد و سخا خداوند تعالی سبب و دستا و زو و لوفع الدرجات کفیل و مراد گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را از خاص و پذیر فادان  
شهادتی است که بعد از اخص و مواطیات طلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم  
استقاموا آوردن صیغه جمع و جمع و استقامت و استغفار لفظ واحد در شهادت است که در آنجا طوطی کثرت و رویت آلاء و تقصیر است و در نوب اشرف  
صفات است و اینجا محل مشاهد و وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جرم  
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد زیرا و نیست که مصنف اینصی را معتقد گردد که از نفس خود بخلاف حد موافق و مطابق بود بکمال ایمان و اشهد ان لا اله الا الله  
عبد و رسول و کواهی میدهم بر سبیل جرم و یقین که محمد بن خدا و فرستاده اوست بخلق الذی بعثه و طوق الایمان قد عفت آثارها  
آن محمد که صفت او نیست که بر آید و فرستاده او را الله تعالی و در خالی که راهبهای ایمان باید بد و نیست شده بود نشانهای آن و خبیت افکارها و ثمره  
بود و ثمره های آن و وهنت ادکانهها و سست و بی بنیاد گشته بود در گناههای قوی آن و رکن بنیم کرانه قوی هر چیزی که ادبی الصراح و جهل مکانهها دانست و  
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طریق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیه اجمعین و آنرا که پیران و مشایخان ایشان از علمای دین و سالکان  
طریق یقین و مرادیه ناپیدا شدن آثار و فرو نشستن انوار و مست کشتن ارکان ایشان ترک عمل بود با نچه ایشان غفلت را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده  
اند از اعمال خلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و آداب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتب و منزلت و ماسایجی حق ایشان و تکل  
و ادراک مراد بطریق ایمان علوم و اعمال و آداب و لغات و تحمیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریقی  
است توان رسید و مراد از خفای آثار و وجود انوار و درین ارکان و جهل مکان عدم سلوک اینطریق و رعایت و اهتمام بکمیل و تکمیل آن خشیان صلوات الله و سلامه  
علیه من معالما ما عفا پس بر او داشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رتبه های خدا تعالی و سلام او نازل با بدو می از محله های نشانه طریقی ایمان  
آنچنین نیست شده بود و در ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگر چه کور چشمان باطن آن تبصره نمودند و بدان رسیدند یا وجود غایت خدای تعالی و کمال و وضوح آن  
و شفی من العلیل فی تائید کلمه التوحید من کان علی شفا و تدرستی و او و بر بانی و می صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بقوت دادن کلمه حمد  
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی کرد طریقی مستقیم را یا بود بر کنار خضره آتش دوزخ پس این پنج بود بقول حق تعالی  
کنتم علی شفا خضره من اتاه و مراد بکلمه التوحید ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در آنکه نسخ یعنی محله است یعنی محار و مراد بدان جنس بیازان است و من بیاید  
است یا تبصیریه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمه الله علیه که در اصل سبع و اجمع نسخ حاضر از کتاب مشکوٰۃ علیل یعنی بی نقطه صحیح شد یعنی بیار می  
آنست که گفته شده و باست که بنین میخوانند و بر این تقدیر میباید بود که مشتق باشد از غل یعنی کینه یا از غل بر وزن غل که هم معنی کینه است یا معنی سوزش و شکلی است و مراد باطنی باشد  
که کینه و ران ابل ایمان بودند و مانند نتحان در تبه جالت و ضلالت حیران و سرگردان گشته و الله اعلم بالصواب انتهى کتم من و بعد از تو حق غیل مصدر و معنی شکلی یا معنی آن و معنی پیش  
سینه آمده است کما قال الشاعر سیفی غیل مصدر بهم آن تصرعوا پس با بنینی باشد و متعلق به شفی که در و نیده می دارد و معنی آن ظاهر تر است کما یخفی و أوضح سیبیل الهدی لمن  
اراد ان یسلكها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه و اظهر کونوا التصادق لمن قصد ان یملکها و بگوید او پیدا ساخت که  
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آنگاه آن داشته باشد که دلت که در آن کجبار و مراد بکجای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجیهات



که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب است و هر که این کمون و ذخایر را گرد آید سعادت ابدی از نعمت حضرت رضای حضرت غوث و دیگران  
تخلی و تقدس نصیب وی گردد و لاجل و لائقه الاله که بزرگترین کمون و بخت اشارت بان است اللهم ارزقنا و الله در من قال بیت اسیر لقت تن مانده و گزیده تورا چه بختی است که در ملک جهان  
حق نیست اگر نیکو بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و برانگیختن سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه ادا و سلوک و قصد ملک آن نماید و خواه  
نه نماید و این که چون فتنه بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فتنه و فتنه بآن باشند عامی و بدین گونه که بآن ایضاح و اظهار برای ایشان است و پس چنانکه در تفسیر کریمه برای اهل تحقیق گفتند  
اما بعد فان التمسک بحدیث لا یکتنب الیه است که چون شخصی کلامی را در بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر یابد و گوید یا بعد و اختلاف است. باب تواریخ و اخبار را که  
اول کسی که باین کلام نگه نموده است و مشهور است که اول کسی که باین کلام نگه نموده است پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است و الله اعلم و تقدیر نظام آن است که نام بعد  
حمد و صلوة و تشمید مذکور میشود که درستی چیست در زدن سیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیکرد و الا بالافتقار لما صدق من  
مشکوک بکریمه پیروی کردن بر چیزی را که صادر شده و پدید آمده است از مشکوک آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوک روزی در دیوار که گفته اند ندارد و چنانچه در وی نهند یعنی طایفه مشرکین  
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم لطافی که در آن چراغ باشد و فاضله نور مقبوس از دل مستند که بمنزله چراغ است بخلیق بنیاد با قلب شریف بمنزله زجاجة است مانند کعب  
در خشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر و شباهت چراغ تا موقوف افتد بکریمه مثل زره مشکوک فیما مصباح المصباح فی زجاجة الایة و الا عتصما بمجمل الله لا یتیم الا ببیان کشفه  
اعتصام چیست زدن جل رس بیان سخن پدید آورنده کشف کرده و برهنه کردن یعنی شکستن جستن و شک در زدن بجل خدا که سبب و وسیله وصول بحجاب قرب دی کرده و  
نمیشود که بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در بجل الله یا عهده و بیانی است که خداوند سبحان و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن  
ایمان و توحید و اقرار بر بوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در زدن است ایشان آن عهده را بر بسته و قبول کرده و ایشان این عهده را بر بسته و اقرار باطلی از او اجاب دادن و سبب طریقی  
که در اوقات بر اوج بخت این تعلق و ارتباط قیام و معاصی که پدید آمده فراموش کردند و پیغمبر این صلوات الله و سلامه علیه را این عهده را بیاد مردم میبندند خصوص بپدر رسول علیه و سلم  
و الله من الصلوة افضلها و انکما به بیانی ضعیف و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بآیات بینه و معجزات باهرا تا یکد و اثبات میکند و میگوید که این عهده را بجای آید تا بیکم او را بعدی اوف  
بعهدکم حق میبندد و تعالی نیز بعدی و وعدهی که بنعمتیم و رضا و قرب و درایت و جبریم خود کرده و فاما بعد نظم چون که در عهده خدا کردی و فاما اگر کم عهده است که عهده است خدا  
یک زمان او را بعدی گوشت را که اوف عهده کم آید زیار انجامت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو یک عهده خود کردی آوری سر نه فلک زیرا که آویخته  
و تو اند که در بجل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن جل الله الممد و من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است و در هشتم آسمان تا زمین در باب فضائل  
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین که بر سبب رسیدن باب چاه که سبب از کانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات  
جاده الی است میگرد و یا چنانکه چنگ در زدن بر سبب سلامت از افتادن در چاه و ازد احتیاج باب آن میشود شک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک بقرآن  
بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن غیریت کرب بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود و گمان کتاب المصابیح الذی صنفه الایامام  
و بود کتاب مصابیح که تصنیف کرده و او پیش از مقتدر عصره و تصنیف که که گویند کردن چیزی را و بعد از آن بعضی مشق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده و بعضی گویند و اصوات  
جمع اوست محی السنه زنده گردانیده سنت و سنت و دلخت رویش و طریقه و در شرح حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و  
این آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیل بر وجوب آن نباشد آری از سنت گویند و بعضی با مواظبت مع ترک او ارجحان نیز اعتبار نموده اند فامع الله عطف فرموده و خواهر کرده اند و حدیث  
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام کتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد گفت امام است  
الحسین نام شریف و می بن مسعود نام پدر بزرگوار و می الفراء بفتح فاء و تشدید را پستین در صفت شیخ است که اینکار میکرد البخاری عذوب بخیر که پس  
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بعث بفتح طه است میان هرات و سمرقند و نسبت بغوی بر غیر قاس معرب گوشور و می السنه ابو محمد الحسین بن الفراء غسوب  
باوست و غالب در اسم کرب فرجی نسبت بخود ثانی افقه و کما بهی بخود اول نیز آید چنانکه محدثی گویند در نسبت بمعرب و بعضی در نسبت به بلبلک و آن قرینه را بغیر گویند و  
و این هنگام احتیاج با عذر نمود و در نسبت و او را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدلی و بعضی گویند و در نسبت بغیر نه تنوی و انرا در علم صرف قاعده قرار داده اند و وضع الله  
و بعد از این که در اند خدای تعالی پایه آن امام را و بجل احوال امام محی السنه آن است که وی پیش از زمان و مقتدرای عصر و اهلن خود بوده مقتدی اهل اسلام و قدوه و ارباب تفسیر  
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید امام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسی معال التزیل و مصنف کتاب شرح السنه و او را نقاد می است در مذہب شافعی  
مشهور نقادای بخومی و در مؤلفی دیگر نقادای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بخت بزرگ و مقتدر و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرآنست  
تمام داشته و بی تکلفی و حشمت عیش و فقر میکرد و این در اول حال پوینده در اکل نان خشک گفتا کردی چون اصحاب و تلامذه وی تکلف کردند و گفتند که نان خشک خوردن  
مردش ضعف بدن است قدری ارزیت و بر دانی زبیب نان خورش سباحت و وی جامع بود میان علم و عمل و موافق سبک طریقه سلف صالحین و در وجه لقب ابی  
السنه آورده اند چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که فرمود احیا ک الله کما احیت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی بخیر

و این نوع مسائل در مصابیح کتاب

نموده داشتی توست مرا و می فهمد بر قاضی حسین که از مشایخ علمای شافیه است خوانده در روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و چنانچه از مشایخ و علمای  
درویشی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است و وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از ششاد و تجاوز نموده قریب هر ده سال است و می درم در  
قد است او می قاضی حسین واقع شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة لجمع کلک صنف فی بابیه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود  
یعنی در باب احکامات و اعتقادات و احکام ایمان و اسلام و مانند آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابهاست در حدیث که جامع تر از آن است  
یا مراد و مبالغه است در مدح کتاب برای رغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد و الا که احتمال صدق در وی غالب است چه با قضا و جمع معاصد و مطالب دینی کتابی مختصر  
مثل آن در کتاب قلت و ندرت است اگر چه با قضا و حد و احادیث و روایات بیشتر باشد و الله علم و لخصه شود و الا احادیث و او ابد هلا بود کتاب مصابیح نگاه  
داشته ترین کتابها مرشود حدیث را و او اندک از آنشوار و جمع شاره و مشرو در میدان شرو و او جمع آمده سیمه موشه و فی الصلح ایدر میدان و ما آیمختن ستورا بر دم او ایدر میدان  
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشود احادیثی است که مخیر است در کتب اصول و فروع ایراد اندازان کتب بر طالبان حدیث نمی است پس کویا آن احادیث از ایشان  
رسیده و کویخته و مراد به ابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن نمی است پس کویا که تمیز خوش اند از طلاب و با بر دمی السنه در بابی که مناسب و لائق است  
مصابیح اند و صفت شورو و خوش بیرون آمده و در قید ضبط جمع شده و مانوس گشته و لما سلت و ضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الا سانیید کلک  
فیه بعضی اخطا چون رفته است شیخ خشنود با و قدی تعالی از در کتاب مصابیح بره اختصار و کویا کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند و آن  
و آخر ارض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از سره جدا کنند کان و تمیز نمایند کان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و مقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر شود  
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز گردد و اسناد و دلالت باز خواندن کسی و کویا دادن خبری را بخیر و مرد داشتن سخن بکویا آن و در اصطلاح محدثین حکایت  
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن  
اسناد مذکور میگرد و مراد از حذف اسناد اینها ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخیر خود بود و چنانکه در مصنف مشکوٰه کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخیر در هر حدیث  
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اجمال این دو امر کرده و آنرا که مراد با اسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با هم لیکن مؤلف گفتا کرده مذکور مخیر چنانکه خواست  
که من چون نسبت کردم حدیث را با ایشان کویا نسبت کردم با بخت صلی الله علیه و سلم و باین و جز ذکر صحابی مخیر از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخرج و مخیر در عرف  
ارباب این فن ایراد حدیث است با اسناد در کتاب چنانچه کویا بنید اخرجه الشیخان با اخرجه الشیخان و از آن این خواننده که ایشان در کتاب خویش این حدیث را با اسنادش آورده اند  
پس مؤلف میگوید بعضی نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و آن کان فظله و انهم من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی  
تحقیق از ثقات است مثل اسناد و معنی حکم آن و در کویا ایراد احادیث با اسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن  
اطلاق میکنند بر شخص معتد استوار داشته شده و در روایت لکن لیسک ما فیه اعلام کالاعمال اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود و لکن  
غیبت راهی که در وی نشانه و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانه و علامتها باشد و اعلام بقیع خبر جمع علم است بقتحین معنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و افعال نیز  
برین وزن جمع غفل بضم فین مجهول و سکون فامعنی زنی که در آن اثر عمارت نمود و از اینجی نشانه باشد و اعلام و افعال بکسر خبره رلفظ مصدر ریز و است فاسم صفت القی  
حالی و استوفقت منطیس طلب غیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و تو فی حتم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اعظله پس بعد از استیاره و طلب تو فی نشانه و اعلام  
انچه صاحب مصابیح از برای نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث الزام ذکر آن کردم و او  
مخیر احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصمه معلوم شود مذکور بود و من ایراد آن در هر حدیث بخصمه نمودم اگر چه با اصطلاحی که در صحاح و حسان نموده است مجهول معلوم میشود که در قسم  
اول حدیث شیخین است هر دو یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بخصمه ذکر کردم چنانچه او الائمة المتقون و الثقات الراضون چنانکه در کتاب  
کرده اند و مصنفات خود اهلان که استوار کننده کان کار اند و معتز ان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار و بار جانده و علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن  
اسمعیل القادی و ابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس القشیری و ابی عبد الله محمد بن ادریس  
الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و ابی داؤد سلیمان بن الاسعد  
السجستانی و ابی عبد الرحمن احمد بن شعبه النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ملاحه القزوینی و ابی عبد الله محمد بن  
عبد الرحمن الدادیمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن زین بن بن مطاوع الطبرانی  
این سیزده تن از ایدر حدیث که احادیث را با سانییدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوٰه احادیث را با ایشان نسبت کرده و اندکی است  
که غیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت و عینهم و ظلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی کویا سخن  
تعا و بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه مذکور که این مصنفان اسناد ذکر یافت از برای دفع این توهم می کویا



اذا نسبت الحدیث الیهما کاتی استندت الی النبی صلی الله علیه وسلم ویدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایه کویا که من استند  
کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا یقیم قد فرغوا منه و اغنونا عنه زیرا که این ایه یقین اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و  
فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و مسودت الکتاب و الا دیوب کلس و هلا و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و با هم را چنانکه آوردی السند در مصابیح و تفصیل  
اش و هلا و پیروی کردم و برگزیدم بی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سروداری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اتفاقا بی و نشان و برگزیدن و  
ترکیب نموده و سگون مثله و بفتح نشان یابی یعنی چون وی کتب و ابواب را ترتیب نمک ذکر کرده و ترجم و غلومات از ارد و جلاش و طریق مراب آورده من نیز چنان بی تبدیل تغییر  
و تقدیم و تاخیر کردم و پیروی از خودم و عادت است مصنفان را که بحث تمام غیره تخصیص نامش را انواع مطالب را کتاب نام بنده و در وی ابواب ذکر کند مشتمل بر بیرونی از آن  
خبر نیا که کتاب الطهارة و لوید و در وی از وضو بای نهد و از غسل بای بیک و از تیمم بای دیگر و از در بر بای فصل نهند در بیان ضعیفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلاً  
لیکن مصنف در بیجا ابواب را منحصراً در فصل ساخت و در باب خراج در فصل است چیزی دیگر ذکر کرد چنانکه با قصه کرد و یوسف بر خیا که گفت و قسمت کل باب غالباً علی ثلاثه  
فصول و بخش کردم بر بای را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بای از ابواب سه فصل نداشت باشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخبر  
الشیخان و احدهما اول آن فصل احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند از ائمه و شیخ یعنی بخاری و مسلم یکی از آن دو و گفتیف و هلا و بنده کردم بکر شیخین و ان اشک  
فیه العیون و اگرچه اینها بنده اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلود و جتیه فی التوایف از جت بنده یابی شیخین در روایت و رفتن شان ایشان در  
آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد به روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در مابند و باید که دخل دارد با حصول اختصار در حدیثی که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده  
اند در اصطلاح حدیثی متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر از او در اصطلاح متفق علیه  
نخوانند صریح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبه الفکر و ثانیها ما آورده غیوهما من الاثمة الذکورین و فصل دوم از آن سه فصل احادیثی است که آورده اند از غیر  
شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند و ثانیها ما اشتمل علی معنی الآباء و فصل سوم از فصول ثلثه چیزها نیست که در گیرنده و فرار بنده است بر معنی که مقصود است  
از باب و عقد کرده شده است باب انبرای آن من ملحقاً من مناسبه ارنجی بای که رسانیده و چسبانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه  
است مقصود باب رابع محای فظة علی الترتیب با کجا داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر را وی و بیان مخرج است در هر حدیثی و ان کان ما تورد  
عن السلف و الخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ما تورد و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طایفه که پیش ایشان آمده یعنی متقدمان و متأخران  
یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام الزام آن کرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه من بعد هم  
که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که از او در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح  
همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز مضمون بعنوان فصل ساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یابی مضمون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث  
غیر شیخین است مضمون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان و احسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا در بیجا احادیث صحاح و ضعیف نیز هست  
با اعتبار تعلیق گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته و الله اعلم و صاحب مشکو مضمون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی  
و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکوره احادیث التماس نموده چه از شیخین و چه از غیران و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ختم کرده و در نیزه ذکر را وی باز  
صحابه و غیرهم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین الزام نموده است ثم انک ان فقدت حل بیانی باب پتیر بعد از انستن مقدمات مذکوره بدانکه بدستی که تو اگر کم کنی و بیانی  
حدیثی را در بای از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فلک عن تکریر و استقطة پس آن کم کردن و بیاقن از جهت  
تکرار آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده و انداخته ام و ان بعد من الخصاله و اگر بای تو بعضی دیگر از احادیث گذشت  
شده بر اختصار خودش او مضموماً آلیه مثلاً ما فرام آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فن داعی اهتمام اتو که و الحفظ پس از جت داعی و  
باعث اهتمام و اعتنا میگردم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بزرگ و اسحاق اما باعث بزرگ آن بر  
اختصار آن باشد که باره است از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر نه یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است  
از او اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و بر رعایت این مناسب آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نیز باین دو صفت یافتم تمام آنرا بوی محقق  
گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث داعی بزرگ و اسحاق غیر این معنی نیز باشد و ان عوث علی الخلاف فی التصلین ذکر اطلاع بای و دیده در شوی  
بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول و ان اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکر  
همانی الثانی و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح تقریری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم  
نیز هم دو من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الطهارة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الاداب و جزآن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب  
ما یقول بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب التجمع بین الصحیحین للشیخ  
و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل برابرین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع تفحص نمودن من بین دو کتاب را یکی کتاب  
حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزوی که در وی هر شش کتاب را یکجا  
جمع کرده اعتمادت علی صحیحی التشیخ و متنبی بما اعتما نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانم که مراد  
بتن آنها اصل کتاب آنها باشد به جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله تشریح آنها اند یعنی مظان و محال و جود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درین  
یا قلم نسبت بایشان کردم اگر چنین غیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگر چنین کرده باشد و انکشاف صحیح بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر انکشاف میکردم جای آن بود که  
کوشیده میکشتم شاید که در صحیحین و من ایشان باشد و اگر انکشاف صحیح بین و من آنها منکر میگردم میکشتم شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را  
تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعد صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده ماند که تتبع صحیحین  
و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر ذکر شیخین در فصل ثانی اما ذکر غیر شیخین در فصل اول فشیخ و تصنیف کتب و سنن صحیحین  
باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت شیخین داده حدیث غیر شیخین است کمالا یخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد و توضیح آن فبما  
بأنه التوفیق وان رأیت اخلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظ  
آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و در اندکی اسانید احادیث است که راههای رسیدن  
به حدیث اند و در طریق و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریق دیگر اسنادی دیگر بلفظ دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی فذلک الروایة الی سلكها التشیخ رضی الله  
عنه و غایه بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ بآن طریق یافته و قلیلا ما یجد قول و اندکیست که می یابی تو که میگوید  
من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار  
روایات اند و اعتماد درین باب بر آنها است او وجدت خلافا فیها فیهنا یا میگویم یافتیم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقف علیک  
پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانشب القصور الی لفظه الذی وافی پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی احباب  
التشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد و گرام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس خدمت  
و نواب و طرازان که در امثال این مقام ذکر کنند دفع الله فکده فی الدارین بگذرد اند خدای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک ممتنع است  
شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر شده است و هم الله من اذ وقف علی ذلک به بخشاد و محضر  
کن خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافتم در کتب اصول بهیضا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند از ابرار و او شد ناظر فی  
الاصواب و نماید راه راستی دریافت حتی تنبیه و ارشاد و اگر بحقیقت حمل کند مخصوص بر زبان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق مجوز  
اثبات و تدبیل و تغییر یا تعلیق جوشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن و لا الی جمل فی التفتیش و التفتیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانائی در باز کردن و  
حسن تفحص کردن و تصحیح نمودن احادیث و روایات محمله از کتب اصول بعد و الوضع و الظاهر اندازه توانائی و رسائی تقصیر و تفتیش یک معنی است چنانکه وسیع و طاق و طول  
الفاظ مراد و در خطبای امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقل که اختلاف کما وجد مشوه قل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتیم یعنی یکم پوش  
ولی تغییر و تبدیل و ما اشد الیک دخول الله عنه من غریب او ضعیف او غیرها اینست وجه غالب آنکه اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باشد خدا از وی از حدیث غریب  
با ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه از اینست و اندکی است که بیان نکردم وجه از اینست نیافت وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیک  
مخالفی الاصول و آنچه اشارت کرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و گفت غریب او ضعیف مثلا فقد یقینم فی تو که پس تحقیق تتبع پیروی کردم او را در ترک اشارت  
و متعرض نشدم بر بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جزآن الا فی مواضع التوضیح مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که در بی اشارت بحال  
حدیث کرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعمان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از تندی و غیره نقل کرده  
که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا تو هم آنها باطل کردی و غرض دیگر آنکه میگویم در مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث  
منکره هست پس مهندس بیان میکند از اجبت اخبار حق که اقال الطبیعی و در جمیع مواضع محمله و کم است یا با است که می یابی جا بار از کتاب من که مشکو  
است که بیان کرده نشده است در آن مواضع را وی آن از ائمه مذکورین و ذلک جهت لم اطلع علی روایتی اجمالی و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر او وی آن  
فذلک البیاض پس گذاشته ام من برای کوشش نام آن را وی سفیدی در کتاب خان عثوث علیه فالحق به پس اگر مطلع شوی نوای مخاطب را می بینم

در کتاب من پس لایق و پیوسته گردان آنرا با بنیاد و بنویس در موضع بیاض نام را وی را الحسن الله جزا یک کرد اند خداوند تعالی بخای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ  
شمس الدین محمد جزیری و غیر وی تبیین مواضع جمله نموده اند و بر کتاب نام را وی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته معلوم کرد و تبیین آن  
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوٰه ظاهر میگردد و صاحب کتاب  
و نام نهادم این کتاب را بمشکوٰه المصابیح و در تبصیر آنکه مشکوٰه طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که بر کتاب  
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و نور میگرداند و در این نور علم و معرفت و بین و نیز مصابیح که نام کتاب می السند است در جوف او است و این کتاب مشتمل است  
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسأل الله التوفیق و میخوانیم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بروی خود کرد و تمام آن را بگردان رساند و امور و احوال  
و توفیق دست و اوان است کسی را بکار وی و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الا غانیه و الهدیه و الصبأ فلف  
و میخوانیم از وی تعالی یاری داد و راه راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخوانیم بکار داشتن از خطا درین کتاب و غیو و بتبیین ما اقصاه و منزهیم  
از خدا آسان کرد و ایندن آنچه بیک میگردان و ان منصفی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خدا و ند تعالی که نفع رساند ما را بسبب تالیف این کتاب در زندگی  
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن ببرد و بعد از مردن بجزای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است جمیع المسلمین و المسلمات و حمیه مسلمانان  
از مردن و زن حبیبی الله و دفع الوکیل بر است مرا خدای و وی تعالی نمیکند وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با دیگرانند شعاع کار خود را بکار گذار و کتبی  
بنیم ازین بتهیه کار و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانایی بر طاعت مگر بخدای که غریب است و حکیم و مضمی و عزیز و حکیم  
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بابت التوفیق و منزه  
التبصیر و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث اتمالا اعمال بالنیات بجهت تبصیر و ترغیب طالبان بحسین و توفیق و توجیه احوال  
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از تشابه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بجهت بسوی خدا دارد و هر چه که اخلاص نیست در انجام شرط است  
در اینجا نیز باید و بهرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه جاری که سر کرده این طایفه است نیز کرده خطای گفته که متقدمین  
مشایخ ما مستحسن میدانند تقدیم حدیث اتمالا اعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تقدیم قدر  
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم دانسته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قاعلی و نیست  
احمال قلب و اصل آن است و اگر بجهت توفیق صحت و ثواب تمام اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین را در زیر  
کنجایش دارد و اما ما شافعی گفته که این حدیث در مضاف و ابواب دین داخل دارد و ما که مقصود وی رحمه الله از این عبارت تکیه و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر کن  
حدود باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل است چنانچه عبادات و معاملات و عادات و لا تعد و لا تحصى است و نیست در همه جا داخل دارد و هر چه که  
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم روایت است از ائمه المؤمنین عمن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کرد در ابواب  
آن مدبرگاه حق تعالی و تقدس مکر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهد آن پنجین آمده و در بعضی الاعمال بالنیات می گویند انما و در بعضی الاعمال بالنية و در بعضی الاعمال بالنية نیز آمده و مقصود  
و مراد از جهات این عبارت یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قاعلی و اخذ ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر و ثوابی بدان مرتب گردد غایت آنکه اعمال و قسم  
بعض مقصود و لذت چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نمائند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل و دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب شرط نیست است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز  
بی نیت درست کرد و منصب نام او حقیقتاً پنجین است و نزد ائمه دیگر و ضعیفی نیت درست نبود و نماز بدان جائز بود و ما در نیت در اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند  
و بقصد افعال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است نه باطن گفتن حاجت نبود و اگر زبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت مدخل حاصل کرد  
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن روز زبان نکند و اختلاف کرده اند علما و نیست نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجز گفتن آن یا مشروع است که لفظ نیت شرط صحت نماز است یا هیچ  
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خلا است و لیکن قضا گفته اند که اگر بر زبان نگویند بهتر است و مستحب تا بر زبان بادل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز نقل معنی نیت و استحضار  
آن در دل بیکر الفاظ آسان باشد و محمد ثمان گویند که در هیچ حاروایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بر زبان گفتن همین قدر آمده است که چون نماز بر خاستی الله بگو که گفتی اگر چه  
و بگو خوانده بودی بر این نموده پس طریقه سنت و اتباع آن است که بگو نیت بدل اقصا و کند یا تا هیچ نگوید و فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل این شایع نموده  
باشد جمیع بود که داخل الحمد ثلث و انما الامر بی ما فوجی و نیست مرود را نصیب از عملی و ثواب آن کرا نیت نیست کرده و در بعضی روایات انما الحق احیاً اند و زیادت لفظ این جمله  
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مدعی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت هیچ و معتبر نبود و بر عملی را نیتی باید مخدص بدان و نصیب هر دو از عمل همان است که نیت آن کرا مثلاً اگر عملی باشد  
کیفیات متعده مدوی توان کرد چنانکه بعبقیری که قریب و خویش او است چیزی بدهد که بی نیت فخر او بدهد و طایفه قرائت وی کند ثواب صدقه بیاورد و نیت و اگر نیت قرائت کند نه قرائت



صله رحم خود یا بد نصیقه و اگر برود کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن وارد برسد مثل تشییع مسکین که عمل است  
ولیکن در نیات متعدده میرود بر هر نیتی ثوابی حاصل گردید یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و دیگر که در مسجد می هداید که یا زیارت و در یافت خداوند تعالی و تقدس  
می آید و می تعالی کریم است و واجب است بر هر کس که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادان این کرامت نماید و هم انتظار نماز جماعت و بحکم  
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می رود که یا در نماز است پس گوید آن نماز را که انتظار می رود میکند و ثواب آن حاصل میکند و هر ادا از مابلطت که در کریمه یا ایتها الذین آمنوا و صبروا  
صیبروا و از این ابطه واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوٰه بعد از صلوٰه موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده که  
اگر با ط فذکر الرباط سوم نکند یا شستن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منیات که در کوچه ها و بازارها واقع شوند و در سجده ان مخصوص ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر قدر  
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول ائمه که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا داید و باین فضل مخصوص کرده و این عبادت نیت که حصول آن آسان است  
و مردم از تحصیل آن غافل و ذایل اند چنانچه قصد صلوٰه و سلام بر حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و ادعیه دیگر که در بر آمدن و بر آمدن مسجد مننون و نماز است و فضیلت و ثواب  
بی شمار دارد ششم محرابی ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکره و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود یا در مسجد برای ذکر و تذکره  
باشد مانند محراب فی بنی بنی الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نشیند و تلاوت قرآن و دعا در آن نماید مگر آنکه در کند انشا را ملائکه و پیشدا نشینان را رحمت جفتم قصد  
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بسجود و نماز بکند یا باشد در ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم هفتم قصد افاده  
و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و مقیر میگردد و هم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دگند و هم قصد سلام و دیدن بر شخصی  
که در مسجد باشد یا در وی در آید یا در هم تفکر و مراقبه و صرف وقت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست  
نهد و از زحم حضور باطن و آرام دل و انفصال بمشاهده حق و استعراق در مشهور ذات مطلق بحصول ذوق و لذت انیت از روحانیت مسجد که محل خاص تکی است مقتضای پاک  
اضافت بتنی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود را اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی شهودانی نیت را کار فراید ثواب آن دریا به چه جای اعمال دیگر مثل  
استعمال طیب در در جمیع یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع رواج گریه مؤذیه از خود و از غیر خود و  
ترویج همسایگان و هم نشینان از ملائکه و نبی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بر رواج خبیثه تا بسبب آن در مصیبت غیبت نیفتد و قصد معاینه و باغ مانا نه کرده و  
ظننت و کار زاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکور است اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عتاب  
گرد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون بمعنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تقصیل نمود از ادیان کرد در مثال خبری و فرمود فن کانت هجو فله  
اللی لله و الی رسول الله پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و اقبال امرایشان فیه الی الله و الی رسول الله  
پس هجرت او بسوی خدا و رسول است و ثواب عظیم بر آن مرتب و من کانت هجو فله الی دنیا بصیبه و در روایتی دنیا کسی که هست هجرت او بسوی خدا  
و برای تحصیل آن که برسد بدان او الهراه یثز و جهلا یا باشد هجرت او برای دینی که نجات کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و اقبال امرایشان فیه الی الله  
الکسیر هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدین یا نجات کردن بزن و بصیرت ذکر کرد اگر آنچه در فقره اولی که در هجرت کرامت مکرر ذکر کرد  
وزن و مکرر در اولی هجرت استنداف و استمدای ذکر خدا و رسول است و نیز هجرت ذکر کر شامل باشد هر چیز که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صدق را که  
نیت در آن مشوب و مخموج باشد که هم قصد رضای حق و اقبال امر کند و هم حصول دنیا و ترویج امراته و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و تقدیر نیت ثواب دیرا بر قول مختار  
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث هم بدین است یا رب مکر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امراته تحریف است زیرا که وی از دنیا است  
چه ماد بدینا اینجا هر چه ماسوی حق و شافع از ذکر او است یا از جهت زیادت تخیر و تحریف است زیرا که ابتلا و افتنان مردم بر زنان بیشتر سخت تر است از ذکر حق و در مکرر حرفی  
وین مانع تر و شافع تر و نیز میگوید سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس میگفتند و غنیه بود و هجرت نموده بدین فقه بود پس حال او را بدین  
صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را حجاب ام قیس میخواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امراته نیز آن است که هر چند  
بمولای بنی بجهان نسای حوییه را در حایت می کردند کفایت را در نسبت و چون ثوبت اسلام رسید و حیثیت عرب گم شد و مسلمانان هر یک را بر پیشند و ماکت هجرت که می کردند  
بسیاری از مردم بدین طبع و ترویج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجرامت و در صحت حجاب ام قیس سخن است چنانچه  
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم با آنکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و عرف شرع بر آمدن از غنی بر غنی دیگر بطلب مرضیات حق حل و علا  
و هجرت در اسلام برود و وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف به دار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا ای اسلام بجهت هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مکه گمان  
نکرد و امان باشد و چنانکه بعضی از مکه بدین فقه پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از ممکن و استقرار  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بدین و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بدین بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا امان

فتح که بعد از فتح مکه بر طرف شد اختصاص دادند در حدیث آمده است که لا بجمعة بعد الفتح مراد بدان هجرت است زیرا که بعد از فتح دارالاسلام شد و هجرت یعنی انتقال از دارالکفر علی العزم بر کربران قدمت بود باقی ماند تا در قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهجرة حتى تقطع التوبة منقطع یعنی شود هجرت و بر طرف نمی گردد حکم کسی تا منقطع نگردد و توبه و منته نگردد در ایام آن یعنی تا در قیامت و مراد هجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خود از آنکه باشد یا غیر آن بدینیه یا غیر آن برای طلب رضای حق یا غیره می تواند هجرت بسوی دنیا و مافیها نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از وطن طبیعت و ترک کردن آنچه نمی گزید شایع از آن و کجاست داشته آنرا این در حدیث آمده که للمهاجرین هجرة معنی هجرت حقیقی کامل کسی است چیزی را که نمی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جاد و نفس را جدا و بگریز خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اگر آن حدیث که مشهور اند بلکه ایشان روایت کرده و اتفاق همه آنهم صحیح است و اگر چه در اول تا دو سه مرتبه فرود آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحدوث آن بلکه زیاده از آن رسیده و بعضی گفته اند که مراد آن از مشاهیر اهل حدیث و نیست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعضی تا مئصد کس گفته اند و الله اعلم فاعلم در اخبار وارد شده که نیت المؤمن خیر من عمل و این حدیث اگر چه باصطلاح قدسین موضوع نیست اما موشوم موضع نیز شده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنهایی قرآن عمل نیز عبادت است و اجماع و ثواب برون هجرت بخلاف عمل جراح که عبادت بود آن و ترتیب ثواب بر آن موقوف نیست است و در حدیث آمده است که یحرم قصد نیت حسنه حسنه کامله بفریبند و نیز آنکه هر که بخوابد و نیت و نیت وی آن باشد که بفریبند و نماز تجدید بگرداند نوشته شود برای وی ثواب تجدید اگر چه نیت ثواب تا صبح در خواب باشد و تجدید از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و وجه ثانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لا جرم آنچه در محل معرفت باید و ازین معنی بر آید فاضله و تشریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از رسول بن عبد الله تسری رحمة الله علیه آورده اند که فرموده های رب القوه از عرش تا فرش هیچ مکانی نیا فرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را که امرت لغفره غیر از معرفت خود پس عزیز ترین نعمتهای عزیز ترین مکانها بخدا اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن بنامی و فرمود خستین نیت بنده که عزیز ترین مکانها بنده حق تعالی بغیر از حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند و وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه در عمل و ماقی است و عمل ناپایدار و فانی و مخلوق دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بگذرد عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کردند و وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است و در باطن ریا ندارد و در آثار آمده که ملائکه حواری اعمال بندگان را بهسمان می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید ان تلك الصلوة التي تلك الصلوة بنده از آن صحیفه را بنده از آن صحیفه را آن ملک میگوید با خدا یا بنی تو سخن جبر گفت و عمل جبر کرد و با آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حیات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بنده از بیم خطاب آید که کم برود و وجهی نیت است آن بنده آن عمل رضایی را و بعضی دیگر از ملائکه بنده آید آنکه بخلان که از آن بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوند این بنده کار کرده چگونه نویسم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است و وجه خامس آنکه اعمال خیر بیدار انداره است و نیت مؤمن همه متعلق است و نخواهد که همه را بوجد دارد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیت و خیرات طاعات در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نتیجه الکافر مشر من عمل که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است که ذاق بعضی المشایخ الصوفیه چون نباشد پاک اعمال از ریا هستی حاصل چو نقش بویا هر که از نیت عمل اخلاص نیت در جهان از نیت کائن خاص نیت هر که کار از برای حق بود کار او پیوسته با حق بود پاک کردنی عمل را از ریا شیع ایمان نور باشد ضیا و بالتل التوفیق کتاب الانجاء ایمان در شریع چهار است از کردن و اعتقاد و اولی بدینچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و بنده کان رسانیده و آوردن وی از امتیقین معلوم شده و کردیدن خواه بوجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بر حکمی که کرده و هر چیز که آورده ایمان آرند و بگردند و ایمان اجمالی در سبیل انصاف با ایمان کافی است ولیکن درجه ایمان تفصیلی اعم از اجمالی است و باید دانست که محمد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا به ترتیبی که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بغیر از آنکه عیدین گویند زنده و باطن بر آن قرار و آرام بخیر و حال اهل کفر و خدا که دید و دانسته براه جود و انکار میرفتند و با حق معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می در زید مذکور و در چنانکه فرمود و محمد و اسما و استیقتها انفسهم و فرمود و تفرقوا من کافر فون انباء هم نجات ایمان پس تصدیق علی است و اقرار بر آن شرط اجزای احکام است اگر باطنی از آن نباشد مثل کفری و اگر باطنی ایمان آورد و بهمان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیگر است که با وجود تصدیق و اقرار جزئی کنند که شایع از امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شذر نار و امثال آن پس ترکیب این امور نیز حکم شرع کافراست اگر چه فرضا تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح و دخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کامل است و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق باید و صاحب او را مؤمن می خوانند اگر استخفاف و استحوال مصیت نکرده اگر چه صغیر بود مذموب اهل سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف هم برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن نمیگفتند و حکام اسلام بروی اجرا می نمودند و در مقابل مسلمانان و فتن میکردند و از بعضی سلف صحابه و تابعین و خراشیان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان ملو و ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از حدیث منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعضی ظواهر را تا بشان مؤمن هم



غیبت نیز وضیت کردن نذاشتن شکننده صوم است و روزه کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از انار فرموده شرع باز دارند و رمضان مشق از رمضان است بمعنی کرم کردن و سوغتن و چون در وقت غیبت که اخف نفس است باین علقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوتضاع شرع بود و گویند که در وقتی که تعین اسمای مشهور نمیدادند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان و الله اعلم و صحیح **البیت** پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانه کعبه و بکعبه اری مناسک حج را آن **السطح** البته سبب اکر حقانی رفت و راه یافت بسوی دی و مراد با استطاعت نزد اکثر علمای زاد و راه است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در دی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است که افضل تهنیت کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح انبیان بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی سلام را بیان کرد گفت آن مرد صلوات راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی **فجبت الله بسأله** و بصدقه رضی الله عنه میگوید پس شکست داشتیم با حال اخذ کرد که میرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تصدیق میکند و او چه برسدین نظر بر دلالت بر جمل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بر علم میکند و بحقیقت جای شکست نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آریا و گیرند و این در آخر عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فلخبرني عن آلهمان گفت اندویدس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم **ان تؤمن بالله** حقیقت ایمان اینست که بکروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبيه و می و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع تعالیات و امارات حدوث و ملائکه و ایمان آری بر ششگان الله تعالی که اجسام نورانیة اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و بایه صفات ایشان در کتاب و سنت و واقع شدن است و کتب و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بنده و از حرف و صحت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود با سجا و حروف و اصوات در الواح یا بر لسانه ملائک یا بی واسطه ملک مسجج از و رای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیث فصاحت و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیت و سی بر ادیس و ده بر آرم و ده بر ایهیم باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور و انجیل و فرقان و الله اعلم و در سلسله و ایمان آری بی پیغامبران و می تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید کردن و هدایت و بنوالات و ایت و واجب است ایمان آوردن به اینها بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تتریه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص از اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود و علیها السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بجهل و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت صبیان کرده و عقاب نموده یعنی بر علو شان قرب و است و مالک را میرسد که بزرگ اولی و افضل اگر چه بجهل محصیت نزد پیغمبر نبوده و هر چه خواهد بگوید و عقاب نباید دیگر را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادیست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقربان درگاهند خطاب می رود و از جانب ایشان که بنیان کان خاص و نیکو اوضاعی ذلتی و انکساری صادر کرده که موجب نقص بود یا را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نماییم و محل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز مرتبه الوهیت و حق او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و **الهمم الاخضر** و ایمان آری بر در پسین که آخر از منته محدوده است و آن عبارت است از مدت دیدار از بعد موت تا قیام قیامت یا در آن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب و جرم و غیر آن و علامات قیامت و نفع و ضرر و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است و **تؤمن بالظن و خبر و مشرک** ایمان آری با کفر حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضاء و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود **و انقل شئ خلقا ما یقدر** و ما بود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب و خلق داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عسل او و خلق اسباب و ترتیب سببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم مبین شدن و مبین گشته است و در باب الایمان بقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که حاصل مسائل آرای قبل و حال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در سنگ و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است بدان در رساله تکمیل الایمان فی تقویتة الاقناع بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعضی ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرده که بتکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صلوات قال فاخبرني عوا **الاحسن** گفت آن مرد بان حضرت از است گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و اگر در چه حالی نداده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام از ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد ما امر دین به تمام و کمال مبین کرده و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد یکی کردن بر مردم با نعام و



اگر ارم و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کو یا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بنفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت انصرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان آن حضرت علیه السلام که با او است خدا تعالی را چنانکه کوبای می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت همیت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و مستغرق در دریای ذوق و حضور و فرد تر از آن مرتبه مرقبه است که با او بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بن چنانکه فرموده ان لم تکن تراه فانه بواک پس اگر نیستی تو باینحال که کوبای می بینی او را باین صفت که حاضر باشی زین که می بیند و می ترا در این صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طاعت و عدم التفات به بین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیته و مشاهد احوال او است استاد باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بردی تنگ کرد و او آنکه با وجود آن ماضی و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی و لذتی دیگر باشد که فوق آن مقصود نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت فوه عینی فی الصلوة و مقام اول است و بالاتر و کافیه از مقامات تمامه عابدان است ثم فثم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بجهان قدر که ابرای ذم کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکرد و دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط را در آنجا آورده که موجب حصول رضا و ترتیب ثواب جزئی گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متملی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهد معبود و حضور ذات اقدس و می مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و احکام قربات است محاذاتی معنوی بقدر ذات الهی تعالی نشانه حاصل است که باطن بنور انیت آن بنور میگرد که کیفیت آن جزء بذوق نتوان یافت رزقا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به ترک محب جسمانی ازین محروم و محجوب است و چون این حجاب بر افتد کاینکه تراه انک تراه کرد چنانکه در آخرت واقع شد سترون و ترک موم القیامه السجده و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بحفاظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا مکه شهود ذات بهم رسد و غنمی و مستعدیت بصبر می کرد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدق گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است دین حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده بعد از اشارت بفقهاء است که متضمن بیان اعمال و احکام شریعه فرجه است و ایمان اشارت با عقائد است که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت باین اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد و صورت بنبد و تصوف بی فقه صورت نه بند زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکرده و بر مثال روح و جسم که یکدیگر را می دیگری وجود یکدیگر و مکان نیز در و از اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزلزل و من تفقه ولم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد نجت کمال جامعیت این است باقی بهر تزییع و ضللال التوفیق من الله الیه و تعالی و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین بهمین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرده تا تنبیه کند و باعث برانرا هم عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرموده قال فلخبرنی عن الشاعره کفت انما بعد انک یسلم بعد انک بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده از وقت قیامت گفتی که قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن با اعتبار آن کونید که قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد از روح تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یک روز و اربعه و چنانچه در روز و شب قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما للسؤال عنها ما علم من الشائل بخت انکس که پرسیده شده او را از وقت قیامت ساعت و امارت از کسی که پرسیده است یعنی بیستم من و امارت از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسؤل بهمین حال دارد که از آخر خداوند تعالی کسی نداند و وی تعالی هیچکس را از آنکه در سئل بران اطلاع نداده قال فلخبرنی عن امارتها کفت پس اگر علم بوقت آن خطاری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او قال ان تللا الامه و بنها کفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید و مالک و مری خود در تداوئل و بیان مراد از این عبارت شریحه الی است اکثر آنرا آنکه مراد بدان از کثرت اتحاد سراری است و پیدا آمدن داه و از آنکه کان که نسبت بهادران خود و بجهت نسبت بهادران مولی و سید اند و حکم مالک آنرا بلا اعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت مسائر و راجع با ولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال و اهل در حیاتش با ذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بود و این حال مرقمیت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از اثره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت ستم زام آن کثرت جاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را اند کرده و چنانچه میارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نکرد که مادران ایشانند خود و ایم و ستم بر ملک باشند و اگر ظاهر کرد و بعد از مملو کیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت



جهد و باعث استیلاي مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کالی رازدالی در پی است مجز و منذر با نیتها و انقطاع دور دولت اسلام کرده که علامت قیامت است و یا بجهت استکرام سوء ادب و اولاد یا اجات و حقوق آنها و معاشرت کردن ایشان مثل معاظه ملاک و مساوات اگر کونیکه کثرت جاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که عنایات قیامت در آخر زمان پیدا کرد و جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید و در نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جاد و استیلا پیشتر از پیش تر گردد و الله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است بهیچ اجات و در آخر زمان نفاذ احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و ترواد مشتريان بدست فرزندان اقد و مضمرین طه الاقره تنها و صادق آید و بعضی گویند که این کلیات است از راییدن داهن طوک و امار که چون طوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان طوک و مساوات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در انشای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که رتبهها تا که برای تائید است بجهت گفته نه رها و حال آنکه تصویری که کرده شد شامل ذکور و ناث است جوابش آنکه موصوفش نفس نائمه است له لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و ناث است و نیز رب نکت ازجهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگر چه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبیه آمده با ما و دلت است و چون حکم در وی چنین است در این طریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلم آمده بجای رتبهها و بعل نیز معنی رب و سید است و اگر معنی روح بود نیز به بعضی تو جهیات مذکوره صادق است چنانکه کسی کنیزی در بندگزار آورده و او را مادر خود نام داشته و فرج نماید و طی کند یا در صدد راول ابا و استخفاف داشتند از و طی اما و رخت میکردند و در جرائر و الله اعلم و ان توحی الحفاة العراء العلاء و الشاؤیکر از علامات قیامت آن است که بر مینی توای مخاطب برهنه یا باین برهنه شان فقرا چنانندگان کوسفندان را بعضی بر مینی فقیر بنوا را باین صفت که **تَبْلُوْنَ فِي الْبَغْيَانِ تَخَارُ وَ تَكْبُرُ كُنْزُكُمْ دَنَاءُ وَ دَخَانُهَا بَعْضُ فَقَرَاءُ وَ بَادِيَةٌ شَدِيدَانِ** که همیشه فقر و فاقه و ندلت در میانها میکند رانند و کوسفندان که اقترار اموال عرب است میچرانند مغرور و معتبر کردند و در شهرها ساکن شوند و خانهها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان است که موجب اختلال دلی انتظامی جهات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب فخارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که با عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت و این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بیره و در بختمند ترین مردم در دنیا لیجان و بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که میکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نمایند که علامت قیامت از صغیری و کبری بسیارند چنانکه در باب اشراط الساعة بیايد الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد و الله اعلم قال گفت عمر بن خطاب ثم اطلب این سوالها کرد و نمود و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس روان شد فلیثت ملبسا پس در نکت کردم من زمانی دراز مینی نرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که اندر که بود تو پرستی گفته که ما و ساعی طویل است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این نصیب و و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال و می بود و صبر زمان فی قصیر و تقلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که نیت داد انمود پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز کرد اند و بیا رید و ارا پس رفتند تا باز کردند پس ندیدند چیزی ثم قال پس برگشت آن حضرت مرا یا عمر ان و ی من السائل ای عمر آیا در می یابی که بود این مرد سوال کننده قلت کفتم من الله و سؤاله اعلمه خدا و رسول خدا دانان ترند بدان و این را صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان استقهام و استعلام میکرد این کلمه میفهمند و اداد و ادب و دانش بدان میدادند: قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله تا که بکلمه **بِکَلِمَةٍ** در هنگام آمدن شما در حالی که تعلیم میکند شمار این شمار و قواعد و احکام انرا و اسناد تعلیم در انجا بجبرئیل محبت باعث است لبوال بر بیان آنحضرت جواب ابر و شنوانند آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکر و تجدید علم بان بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و کاهی دین بر اسلام مخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز با حکام فرعیة فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و حقیقت آن بر شند و آنچه شنیده اند عیان نادریا بنده چیزی و دیگر مغایرانع با بجهت دین یکی است و در پیش و دهر که غیر این فهمد خطا کند و الله اعلم بالصواب و واه مسلم روایت کرده این حدیث را مسلم ذکر چه بخاری نیز آنرا روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت و واه ابوهریره رضی الله عنه خلافت و روایت کرده این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و وجهه و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است همچنین آمده که **وَ اِذَا رَأَيْتَ الْحَفَاةَ الْعَوَاءَ الصَّمَّ الْهَکْمَ مَلُوكَ الْأَرْضِ وَ نَاشَانَ رَبِّ قِيَامَتِ أَنْتَ**

در انداختن و استنباط

که چون بر منی تو برهنه پیا این برهنه نشان کران کنان یعنی نادان و پندران را صاحب ملک و جاد و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت پراشدن دی و اخل است در آن  
 پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی که خدای تعالی هم قیامت را نمیداند از این میان و یقین آن پنج چیز که از جود خدا ندانند این است که ان الله عند علم الساعة لا یستطیع ان یرسل فی السحاب مدرسیه خدای تعالی نرسد و  
 نه نرسد و علم قیامت که کی خواهد رسید و منزل الغیث الایمه و نزد است علم باران که خواهد فرستاد و آخر آنست که و یعلم ما فی الارحام و میداند دی تعالی نه خدای که چیست در شکم زن حامله پیرا و خرد و پاک  
 نفس ما و کتب خدا و میداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما ندی نفس با فی ارض نموت و میداند به یکس که کدام زمین میرد و مردان است که بی تعلیم الهی بحساب عقل محکیم استنباط امور غیب اندک خبر  
 خدا کسی از اندام مکر آنکه دی تعالی از نزد خود کسی را بداند و بوی و الهام منفی علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما ولدت وی پیش از وی یک سال بود اسلام آورد و جمله  
 پدر و برادر خود در صغیر و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد پدر از ربه صغیر و در حضور و احدا اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل و رع و زهد و سخت اعتقاد  
 و پیر خردی و قوی و در فتوی و قوی و مستقیم بود و در اتباع سنت جابر بود رضی الله عنه بنو پنج یکی از ما که مکمل کرد دنیا بوی الا بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه السلام روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمان بر پنج چیز شهادت ان لا اله الا الله و ان  
 محمد رسول الله اول کواهی و ادن بخدای خدا تعالی و تقدس و بی پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و کزادن آن راست و درست و ابناء الکوفه  
 سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزه گرفتن و اشتن تشبیه کردن مسلمان را با نجانه که این پنج چیز قواعد و ارکان اند و این خانه بنا بر این است  
 منفی علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه و نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله بن کثبه اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود و یا عبد عوف  
 آمده بروی کثبت بخت نگاه داشتن و می که به صغیر از ارباب درس است اسلام آورد در سال خیر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد نزد ابی انصاری که از آن طاعت کرد و موافقت نمود  
 طلب علم و قانع شد به سیری شکوفه بود از اخط صغیر و بود حافظ متین مثبت ذی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تملیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت  
 است از ابی هريرة که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الان یضع و سبعون شعبه ایمان مفاد و چند شاخ است بعضی بکبریا و بعضی بفرقه آمده نام عد دست از دست تا دست که از  
 از وی بلفظ چند یا اند تغییر و پوشیده نماد که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و ادب بیرون از حد و حصص است و تعیین عدد و مقدر علم  
 شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را پنج باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایات شست و چند آمده و اختلاف این روایت شاید که بخت آن باشد که از پنج  
 آن شعب هر دو عدد صحیح باشد پس کاهی این را اعتبار کرده فرموده و کاهی آنرا یا بخت آنکه اول و می بعد ذکر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعضی  
 گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصص و تعیین نسبت مراد بیان تعدد و کثرت است و این توجیه در عدد و سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تحفه معارف است نه کسین یا آنکه  
 ذکر بعضی را نه بر سبعین نیز خالی از معنا فانی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه و بزرگوار باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین مقصدی گشته و این خالی از تکلفی  
 نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیث بیان ایشان بیرون افتاده و محمل شعب ایمان با وجود تنوع و از حد حصص و احصا راجع است باصل و احکام تکمیل نفس تحصیل  
 سعادت است در مبدء و معاد و تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث  
 آمده قل امنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبدء و مقدمات ایمان فرمود تقبل خود و افضله قول لا اله الا الله پس نازل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان  
 گفتن کلمه طیب است و ایمان آوردن است بدان و ادفاها اما طاعة الاخری عن الطبی و فردترین و پستترین آن شعبها دور کردن آنچه از او بکند مردم را مثل خار و شمشک و طبعی  
 از راه و طاهر از دور کردن برداشتن است بعد از اقادن و اگر هم از اول غیبه از راه و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اندامی مردم و از ایشان  
 است بنا بر حقیقت این در نسبت ترک وجود و دعوی هستی که مبدء همه شرور و قباخ است شعبه بردار خار و شمشک نه این چه ضرر بود یعنی وجود خود و همه بد  
 از میان و طهارت و شجاعت من الايمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهیه و ناپااستنباط شعبه علمی است از ایمان و عمده است در کار دین و هدایت او را جدا نموده و تخصیص  
 ذکر کرد و جایزه تغییر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاردی که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرچهر کردن از ناخوشی  
 و مانع می آید از تقصیر و حق و حیا اگر چه حکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود جای قهرمی اختیار رنده و ریاضت او را داخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب  
 آن سید الطایفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده ایجا حاله تنوله من روثه الا لا دور و تیه التصریح چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازد می بیند و در دای حق شکران  
 تقصیر مشاهده نماید پیدا می آید از وی شرم منفی علیه و عن عبد الله بن عمر و رضی الله عنهما عبد الله بن عمر بن العاص بن وائل سبی منسوب به هم  
 ابن عمر و بطنی است از روایت جابر عالم صائم قائم بود و از پدر و از ده سال خرد گرد بود و کتاب احادیث بنوی بود ابو هريرة گفت که فرق میان من و وی همین بود که  
 وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محبت اهل بیت بود اگر چه بخت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بدان و صیت کرده بود در صحت معاویه و پدری  
 بود نام او در اصل نام جده بود و عاص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عبد الله نام کرد و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم المسلمون من لسانه و بید و مسلمان کال کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا زبان ایشان نام  
 نهد و بخت نکند و ناخن نکند و بدست نزنند و نه بخت و غضب و تحمیس بدست زبان بخت آن است که اکثر انواع این را بیان و در خصوص باشد و زبان صبر است از آنچه از پیش

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه اندر زبان غالب تر و سخت تر بود و در کدشکان دابل زمان و پس آید کان در افتد و اندامی دست خنجر من  
 بنود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان برود و اندام است و مخصوص مسلمانان با اعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و طایفه الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در  
 روایت ابن جبان من مسلم الناس واقع شده و این عام تر است که ذکر السیوطی و بر تقدیر مراد اندام با حق است و الا بحکم شیخ هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع  
 واجب کرد و بیت به بی حکم شرع آب خوردن خطا است و کر خون بقوی بریزی رواست و مراد است که مسلمان را صفتش این است که مردم را اید و اید و مسلمان باید  
 که برین صفت باشد و هر که باین صفت باشد که مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگر چه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه طحان گفته  
 تع به باش دبی از او هر چه خواهی کن که در شریعت ما غرض ازین گناهی نیست و حقیقت مراد این است که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آورد مسلمان  
 کامل است و الله جل و جلاله عنه و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نمی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن جدا کند و هجرت در شرع معنی نبردن با کفر  
 اگر و اگر کفر بر اسلام و گرفتن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهر گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبعیت بر آید و از انجی نفس و شیطان بدان داعی است بکفر و ترک و در  
 بحقیقت شریعت هجرت برای این عرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد و در معنی مهاجرت اگر چه در وطن باشد که اگر چه در صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب کرد و چنانکه  
 در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان از آنکه بدین واجب بود و هجرت کردن و مقصود از این حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی باجموع  
 و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا در یافتن بحدیث ثواب آن تبرک منبئات هذا اللفظ البخاری این حدیث که مذکور  
 شد لفظ بخاری است که دی باین لفظ حدیث روایت کرده و باروایت مسلم قدیمی مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت و مسلم ان رجلا سأل النبی صلی الله  
 علیه و سلم و مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای المسلمین چیست که می آید از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا  
 در جواب سائل من مسلم المسلمون من لسانه وید و در مسلم این خبر که و المهاجرین بجهانی الله عمنیت و ظاهر عبارت مولف مؤمن است که باشد فافهم و صحیح الفی  
 بن مالک بن النضر الانصاری الخوارجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت رده سال و در آمد در خدمت دوی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد بمصره  
 در خلافت عمر رضی الله عنه تا تقعه کند مردم بروی دوی آخر صحابی است که مرد بمصره سنه احدى و تسعین منقوب او بسیار است رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 او را با تاس و والده اش دعا کرد در دنیا و دین و درین چگونگی تا در دنیا عمر او بصد رسید و او را در صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتى اكون احب الیه ایمان منی آرد یکی از شما و منی کرد و مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر به سوی دوی  
 من و الله و اولد و الناس اجمعین از درش و فرزندانش و مردم همه منفوع علیک نشان ایمان مؤمن کامل است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب  
 تر و معظم تر از هر چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که حکم طبعیت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که بایشان علاقه ای محبوب و مورد در میان دارد و جبلت  
 و چه با اختیار و باید دانست که محبت و و قسم است یکی چنانکه از اختیار برنده ببردن است و حکم طبعیت و جبلت بی اختیار با نیا اختیار دارد و این قسم خارج بحث است چه  
 سخن در میان است که تکلیف شرع و تحصیل و تحمیل آن میرود پس مراد محبت در اینجا معنی خواهد بود که اختیار در آن مداخلی باشد و تکلیف در آن جاری کرد پس مراد با حبیب اینجا  
 ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ادای حق با التزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و انشای رفقای دوی صلی الله علیه و سلم بر هر که و هر چه غرض است  
 از نفس و دله و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود و ببلک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوات حق دوی صلی الله علیه و سلم چنانکه حال کمال اصحاب بود و ذکر نفس در اینجا نکرد  
 چنانکه در دعای ماثوره که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرمود اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت دله و والد اختیار را داخل است  
 محبت نفس و در تکلیف امت بدان آصیت خود شد تی و هر چه یافت نشد تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و دله و بعض روایات و من الهام  
 اب و الد لعلشان نیز آمده که اختیار را در دوی قطعا مداخلی نیست تا آنکه در بیج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که آصیت نسبت دله و والد حاصل کند پس نشان نسبت نفوس ایشان نیز  
 تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنظر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و لبس یا غیره را نیز شریک میکردی گفت  
 که محبت مشرک است شاره دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم دستی بر سینه عزم و قصری کرد و پرسید  
 اکنون حال چیست و چگونه می دریایی گفت ساقط شد محبت اهل مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عزم و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و فاما الله  
 محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رباعی عمر هر صرف در وفایت با دا جان و دل و دین من فدایت با دا محبوب من از جان و دل و عورت وائی هر چیز من خسته برایت  
 با دا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اهل و اهل خلق است صلی الله علیه  
 و سلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کمال الصفات حضرت و ائمه العظیمات جل جلاله آن حضرت برات جمال و کمال است پس آصیت را خواه نسبت به حضرت  
 عزت کند یا بجهت رسالت صلی الله علیه و سلم و از بد و صحت است و بحقیقت هر یکی است رباعی بهم حسن و جمال بی نهایت داری هم جو و در کم پیچده وفایت داری  
 بهم حسن نور و مسلم بهم احسان محبوب تویی که بر روایت داری و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و بهم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم



فوق ثلاث من کن فيه خلعت است که هر که باشد که آن سه خلعت در وی وجب همن حلاوة الايمان می باشد باین سه خلعت یعنی ایمان از ذوق بیکرویدن  
 من کان الله ورسوله احب الیه مما سواها اول انکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول او است و من احب عبد الا محمد  
 دوم آنکه چون دست زارنده را دوست ندارد و اگر برای خدا و طلب رضای او و من بیکر آن بگوید فی الکفر سوم آنکه ناخوش نشود که باز آید در کفر بعد از آنکه الله منه  
 بعد از آنکه بر بایند و بیرون آید و او را خدا تعالی از کفر پاک کرده آن بلفظ فی النار و چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود و رقتش و در رخ منفی علیه و عن ابی عباس بن عبد المطلب  
 عم رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت ابو الفضل بود و کلان تر بود از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسیار و بعضی گفته اند بدو سال و دو دولت او پیش از عام الفیل رئیس بود و در جایت  
 و عمارت مسجد الحرام و مقام آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل کفر و یزید و بغض و در بهر امر شرکان بکوه و جبر بود و عروضا و دشت تازا و در پیش از موت خود دشت و  
 بند من قبل بسیار است مضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ذاتی ظم الايمان چندی از ایمان را من رضی بالله  
 و با کسی که خوش و شد بخند او گرفت و او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را و با الاسلام دینا و راضی شد باطل و گرفت او را دین خود و عمل کرد و آنچه در اوست  
 و بخت و دوا و راضی شد بپیغمبر صلی الله علیه و سلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد و طریق اتباع او را و دوا و مسلم و در اینجا اشارت است بآنکه دلهای سلیم از امراض خلعت  
 و بها ذوق میکرد و تنم میکند بآنکه معانی چنانکه تنم میکنند نفس بآنکه اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین سه چیز بود و هر که نه اینچنین بود طلوت ایمان در نیند  
 و باین ذوق و لذت و نیکو و بلکه کار عکس بود و از آن نفرت کرد و چنانکه بیار شکر را تلخ یابد و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم والذي نفس محمد بيده سوکنه بخدای که تقای ذات محمد دست قدرت است لا يسمع بي احد  
 من هذه الامة تشو و در این یکی این امت و زسد خبر رسالت بن بوی و امت جماعت را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و کرده از جبرئیل گویند پیغمبری را  
 فضائی بیودی باشد که یعنی از قوم موسی علیه السلام یا یضرائی از قوم عیسی علیه السلام ثم بحث و لم يؤمن بالذي اسلمت به پیغمبر و اگر حال آنکه ایمان نیار و  
 بدین و شریقی که فرستاده شده است بآن الاکان من احباب النار که آنکه باشد آنکه اهل و زنج یعنی هر که خبر رسالت مرشید و ثابت شد نزد وی معجزه من فکر و دید  
 بین من کافراست و دایم در دوزخ بود اگر چه از اهل کتاب باشد و دوا و مسلم و عن ابی موسی الاشعری صحابی جلیل کسیر است نام او عبد الله بن قیس اشعری نسبت  
 یکی از جدا دوا است اول از این بکلمه و مسلم و بعد از آن در فتح خیمه بلا زمست آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و با نعام و اگر ام و مدح و شای دمی صلی  
 علیه و سلم شرف شد منام او کثیر است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة لهم اجران کسبوا نذر مردم که مرا ایشان را دوا و اجاست و توان  
 ایشان مضاعف است و جعل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیت از اهل کتاب بیودی یا یضرائی که آمن بنبیه و آمن بمحمد ایمان آورده و پیغمبر خود موسی یا عیسی  
 و با وجود آن ایمان آور و بپیغمبر صلی الله علیه و سلم و العبد المملوك اذا دعی فی حق الله وحق موالیه دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون و کند حق خدا را از واجبات  
 که فرموده و و کند حق مالکان خود را از حذات که فرماید و جعل کانت عنده امة بطلاء ها سوم مردیت که بوزدوسی دایمی که وطن میکرد و او را حکم ملکی که داشت چنانکه  
 عادت فادها فاحسن ثا میجا پس او بکروان داه را و با عروخت او را و با متعلق باحوال و اخلاق و نیک کرد تا دیب او را و علمها فاحسن ثا میجا و اوخت او را  
 علم متعلق باین احکام پس نیک کرد و تعلیم او را و نیک کرد تا دیب و تعلیم است که بر وجهی کرد که بیاید کرد و بقدر کفایت کرد که کم از آن و بطف و نرمی کرد و بصف و در  
 ثا میجا فخر و حیا پسر از آن را پس گنج کرد و اوسی قله اجران پس از دوا و اجاست که بجا بجا نکید و با نعام است در ثبوت و جبر بر این مرد پسین را و  
 ثبوت و اجبر و کتابی و عبد مملوک را ظا هر است که و عمل کردند و آن مرد را که داه داشت و ثبوت اجران را و او را بر احقاق و تزوج است و اما تا دیب و تعلیم  
 عام و مثال است هر مردم را و خصوصیت اینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استیمال عتاق و تزوج است متفق علیه مانند آنکه بگویند تقد و اجرت بعد و عمل جانی است  
 و غایتی ندارد و جبر متقابل عمل بر چند باشد و هر که بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادت که بر این سه کس راست که است که مخصوص و ممتاز کرد و ایند ایشان را بدین  
 جواب میگویند که مراد ثبوت دوا و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و خیران مثلا اگر دیگران را داه حنه است ایشان را بابت باشد و هرگز  
 که دیگر از ابر اعمال بدیند ایشان را و چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من شاء و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم امرت ان افاضل الناس مر کرده شده است من که کار زار کم مردم را حق بشهد و ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله تا آنکه گوای بدیند که  
 خدایکی است و محمد و ستاده او است مرا بیهادات اینجا اقرار باین کلام است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در آن بآنکه صد و  
 این قول پیش از شریعت این احکام بود و بقیه المصلو و یؤنوا لکوف تا آنکه بر پا دارند نماز را و بدیند زکوة را و وجب قتال منتهی بشهادت است و  
 و اگر جانات اشرار تمام و کمال دوا است بایشان اگر ان اسلام و بعضی گفته اند که نیک و اجابات و فرائض اسلام بر این تاویل فاسد نیز قتال است که و چنانکه صدیق اکبر رضی الله  
 عنیه گفتند کان زکوة و دیگر گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل از آن و ختان قومی ترک و بند و بران مصر و دایم باشند امام ما برسد که بایشان قائل کند و شخص صلو و  
 آنکه مذکوبه بودن اینها است اصل جادات اشرار است جانات بدین و والیه و قرآن مجید نیز بر دوایم مذکور اند و شاید که در آن وقت جز این دو جادات فرض نشده باشد خدا

فصلوا ذلک پس چون بکشید ایشان شهادت و نماز و زکوة را عصمو امنی دما هم و اموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا تقبلوا الاسلام  
 بکری مسلمان و حکم شریعت خدا نگه بدارید و دیگر را بکشید یا زنا کنید مثلا و اگر حکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مال که بر روی واجب است ندید مال او باید گرفت و حبس  
 علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عزوجل یعنی با حکم بظاهر اسلام و می بینیم و خون و مال و امعصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد و خدا تعالی دانا  
 است بدان حکم در آخرت باطن و منی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحی الاسلام مگر آنکه مسلم نطقا  
 بحی الاسلام ذکر کرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه بدان و زندیقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخیر بگذریم  
 و علما را در این حدیث احوال است که طبعی از آن ذکر کرده و واضح احوال قبول توبه و احوال آنکه اگر یکی الحاد می کرد و ناسرگشتی و زود از آن برکشت و بر غیب توبه کرد قبول کرده شود و اگر  
 مسر است و توبه و از سر سرطان مانده وقت میکند قبول کرده شود و الله علم دانها گویند توبه ایشان قبل نیت مراد است که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه می  
 صحیح است در آخرت سود خواهد کرد و عین رضای الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوفا کتبی میگذارد نماز را یعنی نمازی  
 که درین اسلام است و استقبال قبلت ما و روی می آرد بقصد که کعبه است و اکل ذبیحنا و میزد و زچ کرده شده ما فذلک المسلم الذی له ذمته  
 الله پس آنکه مسلمان است که مراد است محمد و امان و ضمانت خدا و ذمه نام بکفر از الی سحر یعنی عهد و امان و ضمان و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند  
 و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند فلا تخفوا الله فی ذمته پس عذر و عهد شکنی یکدیگر را در ذمه  
 او سبحانه و تخر و اضم تا و سکون فلو کسر فاست از انضا بعضی عذر و عهد شکنی کردن و اکتفا به کفر این سرچیز کردن ذکر ارکان اسلام از شما دین و غیر آن بجهت است که  
 این سرچیزها نامی درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد و چنانکه مسلمانان میگذرانند دلالت دارد بر اعتراف و می بر بنیت محمد صلی الله علیه  
 و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد و گویا او را نیز ذکر در جهت است که امر قبله مشهور است مخصوص نماز  
 بخلاف قیام و قنات که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اهل نبی نیز از غیر مسلمانان و یهود و نصاری و منجی را میفرزند و راه البضادی و عین ابی هريرة رضی الله عنه قال انی  
 اعرابی التبی بدو پیشین پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال یکنتم ان اعرابی یا حضرت دلتی علی عمل راه نام او مطلع گردان بر کاری که اذ اعلمنه و دخلت  
 الجنة چون بکنم آن کار را در ایام هشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن عرابی خدا را لا تشک به مشیبا پرستش میکنی خدا را و شریک میکنی  
 گردانی با وی چیزی را اینجا شرا و دین ذکر نکرد و از جهت شرف آن سوال از عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شریک یا پرستش بت است یا ریا که در وی نیز شریک  
 میکرد و اند خلق را بخدا و لهذا در احادیث از اشک اصغر خوانده اند ظاهر دین حدیث این معنی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود و تقسیم الصلوة  
 المکوبة بر پامیداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان و نفوذی المکوبة المفضضة و میدی زکوة فی را که فرض کرده شده است زکوة  
 نام همین فریضه است و مراد بکوة اینجا صدقه است و نفوس و رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد و دیگر فرائض را نیز آن در اصل نجات از آتش است  
 و در آمدن بهشت کاهیت و شاید که فرائض در آنوقت زیاده بر این نبود و چون آمد مطالب اضل در آمدن در بهشت بود قال گفت و الذی نفسی بعد  
 سوگند آن خدا که تعاقبش من در دست قدرت اوست لا اذ بد علی هذا مشیبا و لا انقص منه زیاده بکنم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از فرائض و نقصان  
 بکنم ازین فرائض چیزی را یا صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه ترک سنی بود و ترک فرائض خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد شرع  
 است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد است که زیاده نمیکند در سوال و نقصان بکنم در قبول یا این سبیل رسول ختمی بود پس سوگند خود  
 که زیادت و نقصان بکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام نیت است از مبالغه و شدت در اخذ و اتمام با مر شایع و حقیقت کلام مراد نیت فلما و لی  
 پس هرگاه که روی گردانید آن عرابی و پشت داد و برفت قال التبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من سره ان یطالی رجل من اهل الجنة کسی که شامیکرد  
 او را نظر کردن بموی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بشتی را بریند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بموی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و حمیت او را  
 با حکام دین مشاهده فرمود و بشارت داد او را به بهشت متفق علیه و عین سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله سقنی طائفی که صحبت  
 عال عمر بن الخطاب بود بر طایف رضی الله عنه گفت فتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام فلا یجوز برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا استسئل عنه  
 احدا بعدک محتاج نشوم که پرسم از آن سخنی که بعد از تو یعنی جزو با بعد از رفتن تو از عالم و فی دوا اب غیبه و در روایتی بجای بعدک غیر آن آمده  
 و این روایت بسین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم که ایمان آورد و بعد از آن استقامت و زبر آن یعنی  
 کواپی ده بود صانیت حق با صفا و صفات و احوال او و تصدیق کن او را و آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بانی ایمان  
 باید آورد پس از آن التزام کن که حق قیام نمائی و بر آن استقامت و رزی و استقامت ملازمست کردن انسان است ماه راست را و بر راست استادن و در اینجا سبب  
 آوردن است حرج اول و دوم و ثبات و اعتدال بی زین و فتور در قیام استقامت استقامت لا معتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استقامتی است متابعت حق بر هیچ سبب





و قد عبد القیس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از شرب و غزو و حضوره منوعه ذکر آن بایده فامهم با دبع و فامهم عن ادبع پس فرمود آن حضرت ایشان را بچا خصلت  
و باز داشت ایشان را از انچه خصلت امهم بالا همان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت آنحضرت لذون ما الایمان بالله وحده  
ایمانی در بایده حبیب ایمان بخدا تنها قالو الله ورسوله احکم که گفتند خدا و رسول خدا و انما راست این ادب صحابه بود و در حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم چون چیزی پرسید  
و به بر آن این که گفتندی اگر چه در نیز می دانستی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا تنها ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله که ای و ان است باو است  
خداست تعالی و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و اما لا یصلو و اما بناء الزکوة و صبا و رمضان و چار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد و وجه آن هرگز داشت  
بر ایمان بخدا ان فی بر این چار چیز که در این کتاب اینها اسلام است و قول و وان سطوا الخمس من المعنم و امر کرد باین که به سید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن جاد بجهت  
ایستام بزرگان بر کلا ایشان اهل جا بوده اند و محاسبه میکردند بخدا و بعضی گفته اند بختی آن چار اقامت صلوة است که با عطای نفس چار میشود و ذکر شهادت برای ترک است زیرا که  
قوم مومن بوده اند و مقربان و برین و با عطای جن و اخل ایمان بالله و حده باشد و فامهم عن ادبع حاجت از سوال شریع و گفتیم که مراد بدان شریع و طلسم و غنیمت  
است پس بنی کرد از چهار طرف چنانچه فرمود عن الحسنم بنی کرد و غنیمت بفتح مای و بعد سکون زون و فتح فو قانیه کوزه سبز الدماء و بنی کرد و با بضم طال و تشدید بای موحده  
مخدوده که دووی نیز غنیمت است یا که بحقیقت یا حرامی که بر شکل آن باز نمود و انفس و بنی کرد و از غنیمت بفتح زون یا غنیمت بنی کا ویدن و مراد پنج و شقی است بجا وند و در وی شایسته  
حافظ و بنی کرد و از غنیمت بضم می و فتح زو و فای شده بفتح طال که ده شده و زفت بکسری می و سکون فاجزی است که بکشتی دانند آن بالند تا آب نه در آید و از آقا و قریه بکسری و قال  
احفظوا من و اخبروا من منی و انکم و گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ای و داریدن احکام را باین کلمات را باین شیوا و خبر بید باینها کافنی را که پیش شما اند متفق علی که  
یونظه للجنادی باینکه مراد بنی از این طرف یا بنی از سمتال اینهاست مطلقا جهت مبالغه در احتراز از تشبیه بشار بان حمز و اوائی آن یا بنی است از نفع و غلبه انداختن و ران زیرا که تشبیه  
و اسکار و درینها بشی می آید و لهذا در حدیث آمده است که اعتبار در شکها بکینه بجهت آنکه تشبیه و اسکار و ران می کشد و کمتر می آید و با و در آن جمهور بر آنند که حرمت آیین در ابتدای اسلام  
بود که مبالغه و اتهام و تحریم جزو قطع و قطع آثار و ان بیشتر بود بعد از آن این حکم نسخ شد و عن عبادة بن الصمام رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقاب بنی ضا  
بود حاضر شد و عقبه اولی و ثانی را و بر در طویل جسم میل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد و او را عرضی الله عنه بشام قاضی و معتمد و ذکر او در آخر کتاب  
و در سامی بل بدربیا یقال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روايت است از عبادة بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حوله عصبه من  
اصحابه و در آن حضرت حاجت بود از یاران وی عصابه کبر عین حاجت از ده تا چهل یا چو بی ان لا تشکروا بالله مشبه با مبايعت کنید و عهد کنید را  
و معتقد بنید با من و حمل مبايعت از بیع است که با هر که عیدی بند و با کسی میفرشد ذات خود را بدست و می چنانکه در بیع بدست بدست میزنند و معا بدت نیز عادت بن  
جاری شده پس سزا بدیعت کنید باینکه شریک نکرد و ایند بخدا چیزی را و با شریک پستی است یا با و عمل و لا شریقا و در وی بکنند و لا ثنونا و ناکم کنید و  
لا یصلوا و اولادکم و نکند اولاد خود را چنانکه عادت با طیت بود که اولاد و در از خوف فقر می کشند و لا ثنونا و اینهاست و نه دنیارید و نکند و غی را که  
بید امیکند او را باین بیع و اولادکم میان و دستای خود و با بای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و با پاکت از ذات دارند چه بتان و افزایان باشد که انیش  
خود پیدا کنند و مراد از آن پاک و مبالغه باشد یا پیدا می کنند اولاد با و فاضل و بنا بر یکسانهای فاسد و دل آدمی چوبی و رسیدن است میان و دستا و با است یا بکنند نسبت افزا بدست  
و با چه است که اکثر کار و بار بدست و با میشود اگر چه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این برسد و در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست و با بای خود است  
که اشکارا بر وی مردم می کنند و او بجای می و بر وی میدهند و لا یصلوا فی معروف و بیضا فی بکنید و امر بکینه شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل  
آن منکر است که شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی از امر مشروع و فو فی منکم فاجز علی الله پس کسی که و فاکن با بین مبايعت پس و لا لازم است بر خدا که بغض خود را با آن مید  
و من ضاب من ملک مشبه کسی که برسد و بکند ازین کنا بان مذکور غیر اشراک چیزی را فو فب بد فی الدنیا پس عتاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و  
سزا داده شود بر آن فو کنا و له پس آن عتاب کردن کفارت است مراد و بسبب محو و عفو آن کناه شود و در آخرت بر آن عتابی نه بند و من اصحاب  
من ملک مشبه کسی که در چیزی از آنان ثم صلی الله علیه و سلم پیوسته او را خدای تعالی بروی یعنی ظاهر نشد کناه وی و مد زده نشد بر آن فو الی الله پس وی بی کاری  
مغفوض است مگر خدا ای مشاه صفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذارد وی و عتاب نکند و ان مشاه فیه و اگر خواهد عتاب کند از او این مذنب اهل سنت و عجا  
است و نزد مقتدر واجب است عتاب ماضی و عفو و مغفرت نباشد و این حدیث محبت است برایشان فبا عناه علی ذلک پس بجهت کردیم و عهد  
بستیم آنحضرت بر این شرط که مذکور شد متفق علیه و عن ابی صید محمد بنی رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خزده بضم فای مجری بنی است از  
الضاد امل مشا بده او خلق است و دوازده غره همراه آن حضرت خوا کرد و نام او محمد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است قال خرج و رسول الله گفت ابو سعید  
خدای بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و فی اخی در روز عید قربان اخی بفتح می و سکون ضا و جمع اضماره است و وی در اصل نام کوفندی است که قربانی کرده شود  
و بر روز بخیر اطلاق میکنند او فطر شک را وی است که در روز عید اضحی یا عید فطر برآمد الی المصلی مبری عید کا فطر علی التمسک پس بگشت آن حضرت صلی الله علیه





















[illegible]











خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است و این همه آثار از تاج ایمان است چه قبح پذیر شدن معصیت چنانکه بر زبان توان آورد از صدق ایمان است و اوامه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما فی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را ای شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین جنود و اهلان و نیکوکاران شیطان جن و انس دارند نیز شیطان چنانکه در حدیث شریف مذکور گردود و در حقیقت و سوسه و اضلال مغرض ابلیس است و مرجع و مدار این کار او است فقول پس میگوید شیطان و سوسه میدهد من خلی کذلک من خلی کذلک اگر پیداکرد فلان چیز را که پیداکرد فلان چیز را و لابد میگوید در جواب شیطان پیداکرد این همه را پروردگار من چنی بگوید تا با نی میسر که میگوید شیطان من خلی کذلک پیداکرد پروردگار ترا فاذا بلغه پس چون برسد شیطان این قول را فلیسعدن بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بحد از شر شیطان و البته و باید که باز آید ازین و سوسه میگوید شیطان و از تحت و مجادله و دومی و بغایت سخن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب رایی فتح و فرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه فبح باب و سوسه و نیرد امارت شر او است و تواند که آن بعضی شبهاست و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس خبر استعاده بجا عزت حق جل و علا و طلب دفع شر او و دیگر تحقیق از اسم لفظ بسم الهادی سبیل بود و اصلی اقام استعاده اشتغال بر اینصفت و ترکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش عیارت و مجرد استعاده بر زبان فی نیت و لیکن این نیز همان کار است پوشیده ماند که سوال کردن که من خلی الله بعد از تسلم که خلق الله الخلق الصادق است و مستلزم تاضیت است زیرا که هر چه موصوف بخیر است در تحت الله الخلق در آمد بعد از آن نسبت خلق بانه تعالی و گفتن که من خلی الله نامستعمل و مناقض است فافهم متحقق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یبشرون بمتی یستندم و کم سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر و در مجادله و محاجه با با نفس و شیطان بطریق و سوسه و خواطر حسی بقال هذا انما گفته میشود و این قول که خلق الله الخلق پیداکرد خدا خلق را فی خلق الله پس که پیداکرد خدا را فی وجه من ذلک شبها پس کسی که باید ازین قول و ازین سوسه چیز را فلیسعدن بالله و سوسه پس باید که بگوید برای دفع آن ایمان آوردم بعد از آن که نمره است از آن و ایمان آوردم پیغمبران او که آورده اند تزیینات او از همه تعارض پس انقول بجای استعاده و انما است که در حدیث سابق مذکور شمار برای قطع راه مجادله و سوسه و طبعی گفته که آن گفته که نمره است پس واجب که در تدارک آن گفته ایمان ما پوشیده ماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد صادر گرد و اما که بطریق بحث و مناظره و بیکدیگر یا بر وجه ظهور و سوسه با نفس و شیطان باشد که نمره پس لا ینقی آن است که سخن و جود تردید که شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق عقاید است پس قول وی آمنت بالله و رسوله تعزید ایمان است و اگر بطریق ظهور و سوسه است از برای دفع و سوسه و دفع فحان است و ظاهرش چنین است فافهم متحقق علیه و عنه بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد الا و قد وکل به و فیه من الجن نیت از شما هیچ یکی که از آنکه تحقیق گشته شده است بروی قرین و مصاحبه می آید جنیان و فیه من الملائکه و قرین مصاحب وی از فرشتگان یعنی بر آدمی او و قرین است یکی که کار بد میفراید و در و سوسه می آید و او را شیشه و دیگر فرشته که کار نیک میفراید و اما فیما یخیر و در بعضی روایات آمده است که زائیده میشود و آمیزد و فرزند می آید که اگر زائیده میشود از جن مانند آن و دومی از فرشتگان میگوید فالا و ابال گفته صحابه و خود را نیز از او میکند و داخل میداردی و قرین عوم و ترانیز قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابالی و خود را نیز داخل این حکم میدارد و قرین از جن است و لیکن الله احسن علیه و لیکن فی تعالی یاری داد و او را غالب گردانید بروی فاسلم این لفظ را بد و وجوه روایت کرده اند یکی بر فتح میم بر ضیعه مضارع معلوم یعنی چون نماند که در حجاز و تعالی قرین من از جن پس سلامت می نامد از شر وی و از آفت و سوسه می آید و می متعاده و سخن من است دوم بفتح میم بر لفظ مضارع یعنی سلام آوردن قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه سلام یعنی سلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی را جع و جواول است و در بعضی روایات بصریح فاستسلم زائیده و دیگر آنکه سلام یعنی ایمان است یعنی سلمان شد و ایمان در قرین من از جن پس هیچ محل استعاده نیست و آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب بنایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کاوشی فلان می آید یعنی است فلا یاری الا بخیر پس امر میکند بر هیچ چیز و در هیچ حال که نیک و طاعت و اوامه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یجری من الانسان بد رستی که شیطان سیر و در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن و می تصور در یاق ساوسنی در آدمی بیان تصرف و ممکن است براغوا و از راه بردن او را غایت تصرف و ممکن که اگر حمل بر ظاهر کند که وی بذات خود در بدن آدمی سیر و نیز در و نباشد شیطان از اجرام لطیفه است که با او و اجرام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان م نیز همین معنی است و اندک هم گفته اند علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی اذین آدم مولود نیت از فرزند آدم هیچ زائیده شده الا بمه الشیطان جنین و ولد که از میاید بدست و شیطان و می خلا ند در شکامی که زائیده میشود چنانکه زائیده اسکندر و در ناک میگرداند و را فلیسعدن بالله و از میگرداند زائیده شده در جای که فریاد میزند و بینا لد و کریم میکند من الشیطان از دست خود شیطان یعنی این که میگوید خود را نام زائیده شدن باین سبب است و غیر آن یعنی ازین سبب که گردانیدن خود زائیده است از حضرت اسلام و در آوردن رضالت و فساد و روج و دوی خمری و بولها جزیرم و سپردن و کینه علیه السلام است که این هر دو تن از شر شیطان و افاده نمره بودند و مظهر از تحت دعای پدر میم و ذریت و را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تعدس دعای او را که گفت و انی عندناک و ذریتنا من الشیطان ابریم و تفر و عیسی و مادر وی محبت ازین سن لالت نمیکند بفضل ایشان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه از حضرت را بفضل و خجرات و کرامات است که هیچ یکی از اینها نیست و تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کل منافی فضل جنبتی نبود و گفت بنده ضعیف محرابین سطره جواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستثنی است از عموم نبی آدم و آنحضرت خبر میداد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او و





[illegible]









او بخیر لك این کلمه را بفتح واو و سکون کاف هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد که تو سیکوئی که دوی شستی است و حال آنکه غیر آنچه تو سیکوئی که دوی شستی باشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی اینست که آیا واقع است که تو سیکوئی یا غیر که تو سیکوئی و نیز تواند که او معنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو سیکوئی و مقصود آنست که بر غیر معنی آن کرد که دوی شستی است بعد از آن بیان کرد و جواب آنرا و مود با عاقله ان الله خلق الجنة اهلا علیها لئلا یسئد برستی که خدا تعالی بپیدا کرد از برای بهشت جماعه رستی و سزاوار بدان خلفه ها و هم فی اصلا با هم پیدا کرد ایشان را برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند و خلقی للنا اهلا و پیدا کرد جماعه را برای انشای اهل و سزاوار خلفه ها و هم فی اصلا با هم پیدا کرد ایشان را برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند و واه مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت دوزخ منوط و مربوط با جعل نیک بدینست بلکه بعضی تقدیر و قضای آسمانی است و دوی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت آفریده و عمل نیک کند و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کند یا نه پس هر چه ای که برای دوزخ آفریده شده است می در آید اگر چه عمل بد کرده پس تو خرم چون گویی ای عاقله که دوی شستی است اما آنچه از ضروریات دین بی کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن عقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول در آمدن در آتش دوم توقف سیم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بعد از آنکه در این معلوم شده که پدر و دکار تعالی بکینه هیچکس اعداب نکند و بعضی گفته اند که عدم رضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سخن را از عاقله رضی الله عنهما بجهت آن بود که دوی حکم غیب بود و حسبزم بامیان مادر و پدر این چه صبی بیع ایوب است در حکم بامیان و صواب آنست که صد و یازمجله حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم پیش از دوی بود و آنکه اطفال شریک در بهشت اند و بعد از آن دوی آمدن ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند بود و در آنجا که در حدیث آمده است و الله اعلم و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد ینت از شما هیچ کی الا و قد کتب الله له من النعمان که اگر اطفال آنست که تحقیق نوشته شده و معین ساخته شده است جلدی شست و آتش دوزخ و معقله من الجنة نوشته شده است جای شست و دوی از بهشت یعنی تعیین شده است که دوزخ کیت و بهشتی کدام است قالوا گفته صحابه یا رسول الله افلا نکل علی کتابنا آیا چون نوشته شده است و تعیین کرده شده است یا نه گفتند و دوزخ عتقا و کنیم برین نوشته خود و نفع العمل و ترک کنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل تعیین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلموا فکل من لم یسیر ما خلق الله علی من حسن و قوی و میاگردانیده شده است چه چیز را که پیدا کرده شده است آنکس ای غیر ایمان کان من اهل السعاده اما کسی است از اهل سعادت و بر تقدیر آنگهی سعادت نمانده فیکسیر لعل السعاده پس قوی و میاگردانیده شده است عمل سعادت را و اما من کان من اهل الشقاوه فیسیر لعل الشقاوه و اما کسی است در سابقه تقدیر از اهل سعادت و میاگردانیده میشود بر عمل شقاوت را یعنی وجوب سابقه قضا و قدر باعث ترک عمل نیت زیرا که پدر و دکار تعالی حکم حق بدویت مردنی کرده و بر بندگان مقتضای وجودیت اقبال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کسی که تقدیر می شود که عمل خواهد کرد و میکند و بر هر کسی که تقدیر کرده که نخواهد کرد و نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیت که در ملک خود میکنند بر تقدیر بیان سخن نمائیم که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیت و تقدیر و آنچه پخته خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تأیید و اثبات این قول ابرار است که ما من اعطی طاعنی و صدق بالمعنی اما کسی که دا حقوق را یا مطلق طاعات را و بر هرگز و از نافه خود حق و تصدیق کرد و هرگز آنکه نیک از هم گفتم است یعنی لا تجید یا معنی آنکه نیک از همه تعجب است یعنی سلام الاله تمام آیت که اینست فسنبته و العسوی پس نزدیک است که میاگردانیم و از برای احوالی که نمودی و معنی آسانی است که در آمدن بهشت است و اقامت بخل و اسغنغی و لذت بالمعنی فسنبته و العسوی و اما کسی که بخل و زید ببال یا با هیچ چه اهر کرده شده بگن و بیان شد بشوات دنیا از نعم عجبی و تقوی نور زید و تکذیب کرد و بخل و تجوید وقت سلام پیش و دیک است که گن کردانیم و از برای احوالی که مؤدی است بشواتی است در آمدن در آتش دوزخ است معنی علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله کتب علی ابن آدم بر تنیکه ضایعاً و نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی خطه من الزنا فیصیب و از زنا اودک ذلك لا محاله و در میاگردان آن نصیب خود را از زنا البته و محال بفرجیم تخفیف لام معنی غیره و آن نصیبی که دیدن را محالی یعنی لا بد و البته یعنی این سخن تغییر و کردیدن خود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند آنست که پدر و دکار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلی جوهرس و قوی که جان لذتی نیاید و با باع و ترکیب شوق و میل بنا و البته آن نصیب از زنا می رسد و در میاگردان بکن و حتی تعالی نگاه میدارد از آن که می که نخواهد و میکند و بعضی از اوصیای حق که اذخال فرج و فرج است و می اندازد و زنا می مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چاکر فرمود و فرنی العین النظر پس نای چشم نظر حرام است و ذلی لللسان المنطقی و زنا می بان خرج حرام و بهیم فیس زنا می کوش و دست و پا و دل و النفس معنی و قشطنهی نفس آدمی آرزو میکند و نخواهد و افرج بصدق ذلك و میکند به و عورت مرد و زن کای نصیبتی میکند و رست میگرداند آرزو می نفس و شوق و پا و اطاعت میکند و را و در زنا می افتد و کای تکذیب میکند و در دفع میگرداند و را و اطاعت نمیکند و با می را و از زنا متفق علیه ابر چه حدیث را بخار می سلم هر دو روایت کرده اند و را که اتفاق دارند و می و او فیلسلم و در روایتی مسلم را که متفاد است بدان چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی نوشته شده بر آدمی نصیب و می از زنا ممد و ک ذلك لا محاله در میاگردان است آدمی از البته العینان و زناها النظیر شماری ایشان نظر حرام است و الاذقان و زناهاها الاستماع و گوشه زنا می ایشان شنیدن سخنان حرام است و اللسان زناها الکلام و زنا می او کلام حرام است و الید زناها البطش و دست زنا می کوی قرض است و فی العین بطش حرام کردن و سخت گرفتن و الرجل زناها الخطف و باز زنا می وی کاماندن و رفقت است بجان آن و الفلبس و می و می و دودل دوست میدارد و آرزو میکند و بصدق ذلك افرج و میکند به و نصیبتی میکند از فرج و تکذیب میکند از او و عن عمر بن حصین رضی الله عنه یضمر ما و فرج صادق مسلمین سکون تخایر مجالی مشهور است اسلام آورد و در خبر ابروهریه ناسی حال بر بستر بیماری افتاده بود ملائکه سلام میکردند بروی کیباری داغ کرد پس ملائکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند بن سیر یک گفت نمود در بصره هیچ کی از اصحاب















بما حصلت فیہ من لا اله الا الله والنی رسول الله صلی الله علیہ وسلم وادون ویزبان کوایی وادون بوجدانیت الله تعالی ویمیزج بری بطنی که بعضی بالمجی برانکته ووساده  
بر الله تعالی بجانب کاف وخلق یحیی ویموت یعنی بقای دنیا وهاکذا وجمیع اجساد ایا را دانست که اعتقاد کند که موت حکم پروردگار تعالی است بطبیعت و  
فنا ومرار یا مدخل است بقضای ایمان بخت و البعث بعد الموت بیوم ایمان آوردن برانکته حق تعالی بندگانش را زنده کرد و ایندین ایشانرا بعد از مردن و بچشم بالبدن چهارم ایمان  
آوردن بقدر برانکته که درازن همه کائنات را از جوهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد بقدر برگزیده و تعیین نموده است و واه النومذی و این ماجه و عن النجاس رضی الله عنهما  
قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم صنفان من اهل البس لهما فی الاسلام فصبوا المرجه و الصلوه و دهم اندازستن من کینت مرایش زادرین مسلمانان  
و آن دو گروه اند که نام اندکی بر حسب و دیگری قدریه و واه النومذی و قال هذا حدیث عجیب مرجه بهمه از ارجاء یعنی آخرت و ترک بهمه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنچه  
ایمان قول جمل است و تسمیه ایشان این نام بحیث خوشتر گردانیدن و سابقه گردان ایشان عمل را و اگر برانکه حسیه نام فرقه جریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و ختمی  
و آن اصلان و نسبت فعل و نسبت فعل بحدیث است و جوی و آن شد و ایشانرا بجهت نیکوید و اما قدریه منسوب اند بعد از نسبت کار ایشان آنرا و مذهب ایشان  
آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جریه را نیز بفتح با خوانند بجهت شاکل و بی اصل سکون با است نسبت بجهت  
و صاحب کشف بجهت تعصبی که در مذهب اهل قول و قدر دارد و اهل سنت را جریه و جریه بخوانند بجهت آنکه عمل را بد جیت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است  
زیرا که اهل سنت و جماعت ایا را بجهت از تصدیق و تشرار دارند و عمل اسباب کمال دارند و قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لیکن برین بداند که این حد  
و امثال آن هر چه اند و در تفسیر قدریه و جریه و لیکن جواب آنست که سرعت نمیدارد و بکنیز اهل هر دو را و اهل بر و ندر زیرا که ایشان اختیار کفر میکنند و راضی نیستند بدان بلکه باطل میگزینند  
و اگر کفر و شک میکنند بکتاب و سنت و بدل بخود می نمایند و اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیا فتنه از اذوق است میان زوم کفر و التزام آن و قول مختار را طاعتی است همین است و احوط درین  
و مانعی که شده ایم از تفسیر اهل قبل و هر چه در شان ایشان و افشده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب خبر و تفسیر و مبالغه و تفصیل است و در محبت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای  
محدثین سخن است و الله اعلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیہ وسلم بفرمود میگفت بکونی فی امانی  
یباشد در استمن خف و صنف خف و برودن در زمین منخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن و ذلك فی الملکذین بالعد و ان خف و منخ و در کتب و انکار کنندگان در کتاب  
و از اینجا معلوم شد که قدریه نام آنجا که است که منکر قدرانند و آنکه ثبت قدرانند چنانکه ایشان با سبکبندی که این نام بشما سب تر و اولی تر است خدا هم اسد و واه ابو داود و در وی  
النومذی نحوه و ازین حدیث معلوم کرد که در این است نیز خف و منخ واقع شدنی است چنانکه در ارم سابقه بود و تحقیق وارد شده است حدیث وقوع آن و در نزد زمان چنانکه در باب  
لاحم از کتاب فتن یابید و بعضی گفته اند که مراد آنست که اگر در این است خف و منخ واقع میشد و درین فرقه واقع میشد و الله اعلم و عندهم ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله  
القدوبه بحسب هذه الالهة ففرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است بحسب این است اند یعنی حال و اعتقاد و ایشان طاعت اسلام شا به حال و اعتقاد  
بحسب است که خالق اند بعد از آنکه و اثبات میکنند و قادر را بریزان و هم سرمن و میگویند که خالق خیر و دیگر خالی نشود و بعضی علماء را به مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال بحسب  
که اثبات شرکای لا تعد و لا تحصى میکنند و موضوع اخلاص خود و هم اگر بیا ر شوند عبادت میکنند ایشان را و ان مانوا اخلاص شهد و او اگر بمید حاضر نشود ایشانرا یعنی نماز میکنند بر خیاره  
ایشان یعنی عبادت کنید و بر باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات و واه احمد و او داود و عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم  
لا یجالی و اهل القدر و منکنی سید بال قدر و لا تعلق لهم و حاکم سازید ایشانرا مشرق ز فتح یعنی حکم چنانکه در آیه کریمه و تبا افخ بیننا و بین فیمنا بالمحق آمده و حاکم را فاج گوید  
و در تفسیر فاج که از اسمای حنی است تعالی گفته اند که کشاید ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعضی گفته اند که مراد بفتح تحت ایشان ابتدا ایجاد و وساطت  
با ایشان و بحث و نزاع و در اعتقاد و با بحث بر اثبات شک و شبهه نکرد و و از اینجا معلوم کرد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثات با اهل بدع متعصبه کفر میکنند در حقما  
و میباید که مراد منی از ابتدای کلام و مباحثات با ایشان باشد و این منی انبساط بقول حضرت لا تجالسوا و اسد و غلط است و در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصاً از  
و جدال و قیل و قال و واه ابو داود و عن عائشه رضی الله عنها قال قال رسول الله گفت عائشه رضی الله عنها گفت پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم منعه لعلهم شش کس  
که لغت کرده ام من ایشانرا لعلهم الله لعنت کما دایشانرا خدا تعالی پس این جمله دعائی است با چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا کو با کسی پرسید لعنت کردی ایشانرا جواب داد  
که لعنت کرده است ایشانرا خدا و انجین کلامی اهل عربیت استیناف گویند و کل نجی نجاب و پیغمبر قبول کرده شد دعای او این جدا کلامی است که ذکر کرده شده بجهت تاکید  
تقریر لعنت بر ایشان از آمدن فی کتاب الله کی از آن شش کس آنست که زیاد کرده است بر کتاب خدا یعنی در آن زنده در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ یا  
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس هر دو کتاب تصحیح آن باشد از قرآن و پیغمبر و گفته اند که تواند که مراد کتابا باشد حکم الله باشد و او را ده حکم از کتاب درست است و مانع چنانکه کتب  
یعنی فرض آمده است و المکذوب بعد از الله و هم از آن شش کس یکدیگر گفته اند بقدر آنکه است تعالی شانرا نکار کرده از چنانکه قدریه کنند و المفسط با محجوبت بیوم  
تسلط و قهر و غلبه نمایند بر همه مخطوم و تکبر لغرض من الله که اگر می دارند و جند گردانند کسی که خوار گردانیده است او را خدا تعالی و بدل من عظم الله و خوار و بقدر کرد و اگر می  
کفریز گردانیده است او را خدا تعالی و مراد از مخطومین و امای جو را اند که جوای نفس غلبه قهرمان خود را فزان و فاسقان و جاهلان را غریز دارند و مسلمانان و صالحان



و عالمان را دلیل گردانند و المستحل لحم الله جوارح استعمال کننده حرم خدا را که نه است و آنچه که برگرداوست از زمین معین که از حرم خوانند و در این زمین اصل گویند کسب جوارح استعمال کسی که کند و زمین حرم چیزی که حرام ساخته تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعضی نسخ حرم این صفتین ضبط کرده اند جمیع حرامه الله یعنی حلال گردانند چیزی که حرام است و توریستی گفته که این بصیغ است از کلمی نیست و امهات در این علم یعنی که وایتان صحیح نیست بقیاس خود اینچنین یافته است و الله علم و المستحل من غرضی ما حرم الله بهم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبل و اوقات من چیزی که حرام گردانیده است خدا تعالی که اولاد ایشان چنانکه میداند ترک تعظیم و تقصیر و ادای حقوق ایشان و اگر چه استعمال حرام مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و حرمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است لیکن در اینجا بیشتر تاحت تراست پس تخصیص بحدت زیادت تمام و تاکید و تحسین و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طبیعت گفته که من درین عترتی بیایه است یعنی آنکه از اولاد و ذرات من چیزی را حرمت را استعمال نماید عقاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف و نزدیکی ذرات من از کتاب حرمت کند چنانکه در باب سنا و سطره آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاشد و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرف و سادات آنکه حرمت مکررند و عصیت نورزند و بهنگت حرمت زیادت و ذرات رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان ضرورت بنده شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جلیل جلیلی عجب یلیح و صبیحی ولی چه بد که قدر جمال خویش ندانی و الله و کلمه شنی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان خدا و رسول خدا را که هشت من است و از کتاب گفته بدعت ترک سنت اگر بطریق احتیاط باشد و قلت مبالغات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود عصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و غفلت است و اگر احیاناً ترک شود عصیت بود و مثل همین تفصیل است در استعمال حرمت و مانند آن و بالله التوفیق و اه البهقی فی المدخل و درین فی کتابه روایت گردان حدیث را بهیچ در مدخل که نام کتاب است و روایت کرد ازین در کتاب خود و عن مطرب حکامس رضی الله عنه یضم عن و خفیف کاف و بکیریم پسین جمله و مراد از صحبت است معده و است در کوفین همین یک حدیث دارد پس و بعضی گفته اند که شایسته شده است او را صحبت و الله علم فال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی الله بعدان موت با رض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرده او بنده را که بگوید و زمین از زمینها جعل له ایها حاحه بگرداند خدا تعالی را آن بنده را بسوی آن زمین جاتی و کاری تا محبت نگار و آنجاخت در آن زمین رود و میرود بیت زکونش میروم با صد هزاران محبت و داری نمیدانم که روزی میداند یا اجل دارد و او احمد و النعمدی و عن عائشه قال قلت روایت است از عائشه که گفت کتم با رسول الله قددا المؤمنین اطفال سلمان که مرده اند بصیت حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ و داری جمیع ذریت است چنانکه برای جمیع بیت فال من ابائهم فرمود از پدران خود اند یعنی هم پدران خود دارند و در بهشت اند یا ایشان فضل است پس کتم با رسول الله بلا عمل بعمل در بهشت میرود یعنی ایشان عمل خیر کرده اند چون در بهشت میسرند و ند فال فرمود الله اعلم با کافوا احاطین خدا و انما نهت بخیری که بود زمین و داری عمل کنندگان آنرا اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بعمل در بهشت چگونه روز و فرمود تعجب کن چرا اطفال اگر چه بافضل عمل نیست شاید که در علم آسمی عمل باشد و تقدیر بروی چنین فرقت کتم قدادی المشی که بین اطفال مشرک از احکام ایشان چیست فال من ابائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود احکام ایشان دارند قلت بلا عمل فال الله اعلم با کافوا احاطین کلام در نیام سابقا گفته است فکر کرده او بود او و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوالد الموءود و دفنی المئود و زنه زن کور کند و فرزند خود را زنده و اگر از یک راز را نمیکردند و موءود و دختر که کور کرده شده و او بود او و دشکال در این حدیث آنست که و الله صحیح است بودن و در آتش از جهت کفرش موءود و طفل است و هیچ گناه مکرده و کفر و زور زیده چگونه در آتش نشاند و در وضع این اشکال مضطر شده اند بهیچ وجه متعدد و یکی آنکه موءود از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین همبصار صاحب صابح این حدیث را درین باب آورده و آنجا که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نزند تاویل میکنند این حدیث را آن که مراد بوائده وایه است و موءود و مادر است یعنی الموءود و لهما زیرا که کور میکرد اطفال را دایه یا مادر و بعضی گفته اند که و در این حدیث در ماده خاص است هر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر از این قیاس نتوان کرد و تعالی حکم میکند بندگان خود هر چه بخواهد و وی ملحق است بقتل خضر فلام را و تواند که آن موءود و جد بلوغ رسیده و کفر و زور زیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه حرم بدان توان کرد و مذمب صحیح همان توقفاست و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل فرغ الخلق من خلقه من جنس بشری که خدا تعالی فارغ شده و منتی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات دست پنج چیز چون فرائع محال است بر حق فرجسل مراد بدان تبدیل و تغییر است و فی بعض فرائع بر او اختیار کاری پس آنان باین پنج چیز که در قبول خود من اجله و علمه و مضجعه و اثره و و ذقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کار را خواهد کرد و دینک یا بد و فارغ شد از مضجعه هر بنده و نتیجیم در اصل لغت جای پهلوانان بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکات یعنی جمیع حرکات و سکات بندگان قدرت است و در آنل یا مراد مضجعه مکان موت و اثر حرکات و در حالت حیات یا مضجعه اشارت است باقامت و اثر که بعضی نشان است بر روی زمین اشارت بساوت و مراد برزق هر چه بنده در ساز مانع و مرفق و واه احمد و عن عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فرمود لیکن من کلهم فی شوق من الهی که یکدیگر نمیکنند و بحث کند و چیزی را زائل و احکام قضا و قدر سئل عنه بوط الهمیة پرسیده میشود از آنچنان کردی در قیامت و من لم یکن یسأل عنه و کسی که نمیکنند در آن بر سیمه نمیشود و از آن مقصود زجر و منع است از رخص کردن و در افتادن و در سئل قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن

و در افتادن و آن مکرر شش و عقاب روز قیامت پس بهتر است که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعل مشغول باشند و کافران کنند که فائده ندارد و این ماحجه و عن  
ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیمه که از تابعین است که گفت این بابی بن کعب گفت فلنت له آدم زبانی بن کعب که از علمای صحابه و اهل ایشان بود پس گفت مراور که فد و فیه فی نفسه  
شیء من العبد تحقیق افتاد و در دل من چیزی از شک و شبهه از بگذراند که همه بقضا و قدر راست امر و نهی حیت و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد و قبول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه  
و حکمت نفس بود و خداوندی پیشخوان را از احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا بنی کعب از پیش خود لعل الله ان یذهب من ظلمی شاید که خدا تعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من  
فقال پس گفت ای بن کعب سخنی که از آنکه در شبهه مرا و استبعاد مرا تعذیب و مؤاخذة پروردگار تعالی بگذارد و بیان کرد که دی جلی و علاما لک الملک علی الاطلاق است و همه ملوک و پند  
میکنند هر چه خواهد و هر تصرف که مالک در مالک خود کند ظلم نباشد و گفت لوان الله عزوجل عذاب اهل سعوانه و اهل ارضه اگر است که خدا تعالی عذاب میکرد تمام آسمانها  
و زمین را عذابهم و هو غیر ظالمهم عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مرا ایشان را و لو در هم کانت وجهه خیر لهم من اهلهم و اگر  
رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمند تر ایشان را از علمای ایشان بهتر شارت کرد که ایمان بقدر و جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و  
برابری میکند با وی هیچ علمی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مرد آمدن بهشت را و گفت و لو انقضت مثل احد ذهب فی سبیل الله و اگر خرج  
کسی باشد که او احد طلا در راه خدا ما اهلها الله منک حتی نومن بالعبد و قبول میکنند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن  
لخبطک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا بخود برای آنکه بگذرد از تو و زسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لخصبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و رسیده است بخود رسیده است  
آنچه برسد ترا پس چون چیزی برسد تو کوفی که بسی و کوشش من سید و چون رسد کوفی که اگر سعی میکردم میرسد و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر است تعالی شایسته  
و لومست علی عنوه هذا لادخلنا النار و اگر فرضا میری بغیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه در می آئی آتش و زنج را خال نهادنت عبد الله بن مسعود گفت ای بنی کعب  
پس ترا آدم عبد الله بن مسعود را که از خصوصان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم به ایست بر چه وی ارضی است فقال مثل ذلك پس گفت ای  
مسعود مانند سخن که ای بن کعب گفته بود فقال ثرائف حدیثه بن الیمان گفت پیشتر آدم حدیثه بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود فقال مثل ذلك پس  
گفت حدیثه نیز مانند همان سخن ثرائف زبیدی بن ثابت پیشتر آدم زبیدی بن ثابت را که نیز از عظمای علمای صحابه بود و محدثی عن النبی پس حدیث کرد زبیدی بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم مثل ذلك مانند آن دوا و احد او را و او را و ابن ماجة ازینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ای بن کعب و ابن مسعود و حدیثه اسناد بخود  
و رفع آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند و زبیدی بن ثابت رفع نمود و عن فاضل و جلال الخانی بن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقیف کثیر الحدیث است و دلیلی است  
و بعضی گفته اند که از عرب است کمر دی آمدن بر عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت ان مرد و ابن عمر کمر کران فلا فایق علیک السلام فلا کمر کران مردی مردی بود که از مذہب قدر پیدا کرده بود  
و این حدیث را آورده بخواند بر تو سلام یعنی سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگوید فلان خواند فلان یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه بگوید خواند بر تو  
سلام و میخواند بر تو سلام پس است می آید بخواند یا سلام فقال پس گفت ان مسمرانه بلغنی قد احدث تحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی حدیث نموده و پرا  
کرده است و درین چیز را که نموده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان قد احدثت پر اگر هست که تحقیق حدیث کرده است فلا تقواه منی السلام پس بخواند او را از جانب من سلام قال  
سمعت رسول الله یدرسنی کمن شئده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول مکنت بکون فی امنی بیاض در امت من و فی هذه الامه کلفت میباشند درین امت شک و دلی  
که این لفظ فرموده یا آن حنف و منیع او فلان فی اهل العبد و در زمین و درین صورت کردن با شک از آسمان بریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند از او ازینجا معلوم شد  
که طواری بن بدعت و حدو ثابن مذہب در او احسن زمان صحابه بود رضوان الله علیهم معین و دواة النعمذی و ابوداؤد و ابن ماجة و قال النعمذی هذا حدیث حسن صحیح  
غریب تحقیق این عبارت و جمیع کردن بیان این صفات و در حدیث و در مقدمه مبین شده است و عن علی رضی الله عنه قال سالت حدیثه بن رضی الله عنهما روایت است از امیر المؤمنین علی گفت  
پرسید خیا بنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن ولدین ما فاهما فی المجاهله از دو فرزند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که مرند او را و در جاهلیت که حال نهانیت در بهشت اند یا  
در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هما فی النار آن هر دو فرزند را آتش و زنج اندی قال گفت علی رضی الله عنه فلما دای الکوا هذ فی وجهها  
قال پس هر گاه که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم اثر ناخوشی را در وی خدیج بگفت لودایت مکاهما لا یقضیها اگر چه نمی توان و منسلات آن دو فرزند را در خجرات و خواری و در  
از نظر رحمت آبی تعالی هر شب و دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضنهما بیا بعد از تا از جهت اشباع کسوف نیز روایت است و ابن مسعود در احادیث همچنین بسیار آمده فالت  
گفت خدیجه مادر رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و بر دجال او چیت و آن عبد الله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت و در مبادی ظهور زین اسلام  
قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدستی  
که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المشرکین و اولادهم فی النار و بدستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و سلم از برای استقضا و بر آنکه اولاد تابع پدر اند نه مادران و از برای دمج تو هم خدیج خال کرده بود که چون دسی مسلمان شده است فرزند آن وی همراه وی در بهشت خواهند بود این  
آیت را که و الذین امنوا و ابغضنهم و ذنبهم و انکافی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان ایمان فاخر آیت اینست که لا یخلفناهم ذنبهم پس بگفت که دیم

بایشان ذریت از او احمد و عن ایمر بن بروه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره بهر که که پدیدار کرد خدا تعالی آدم را با لبید قدرت پشت او را با امر کرد و خشته موکل را بر ابراهیم که ماله فسطاط ظهره کل شمله پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نیم و نیمه بفتح نون و سین مردم هوشا لهما من ذرینه الی یوم النبی که خدا تعالی پدید کننده اوست از اولاد آدم تا روز قیامت همین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذر از ذریات از پشت نبی آدم برآمدند و چون از هم از پشت آدم بودند بوی داد و جعل بین علی کل انسان منهم و کردند میان و چشم هر آدمی از آن دو میان و بیضاض و نور برقی و لمعان از نور و بیض بفتح و او و کسر موحده و صا و مملد و خشن شش چشم علی آدم بر عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای و بیای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذر ذرینک گفت پروردگار تعالی ایشان را و اولاد تو را و ای و جلا منهم پس دید آدم مردی از ایشان فاجبه و بیض ما بین چشمه پر خشش آمد آدم را لمعان و خوشش میان و چشم آن مرد بود فقال ای و بی من هذا پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این و قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد و پیغمبر است پوشیده ماند که از خوشش آمدن برقی میان و چشم داؤد و آدم را لازم نیاید که برقی در میان و ازید و اعم باشد شاید که در اینجا آتی باشد که در چشم آدم از او نبیندند و الا یقین است که نور و لمعان سید رسل بشیر و مامور و کار خود خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافعی فضل خبری نیست فقال ای و بی که جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند کرد اینده عمر او را فقال ستمین سنه گفت پروردگار که دایند ام عمر او بر شصت سال قال چون آدم را داؤد علیه السلام خوش بود و رابطه و داو و محبت پیداشد گفت آدم و بی من عمری او یعنی سنه ای پروردگار من از من کن هر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی هجده سال باشد قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا و بی من سنه پس بهر که که گذشت عمر آدم که چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در اینجا مشهور است هزار سال بود جلاهم ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک و رخص کند فقال آدم اوله من من عمری او یعنی سنه آ یا باقی مانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت آدم اوله فطما ابنک داؤد آ یا نادای توان چهل سال را که بقیه عمرت پس ترا که داؤد است فحمد ادم فحمد ذرینه پس مگر شد آدم پس مگر شد داو و او پیداشد میان ایشان نیز انکار و فنی آدم و فراموش کرد آدم نهی الله تعالی را و از اکل شجره فاکل من الشجره پس خورد از آن شجره ففسدت ذرینه پس فراموش کرد داو و او پیداشد و ایشان نیز فراموشی و خطا آدم و خطا ذرینه خطا کرد آدم و راجعاً که شجره را بر زمین چهل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این بیصفت انکار و خطا و خطا از اصل آدم بود و داو و از آنجا ساریت کرد و راه الومذی ماند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون وجود آمد که کذب است جواب میگوید که صد و درین کار حکم حجت و طبیعت بود که پدید میآید حق تعالی آزاد در برابر عرض عمر زویری و کبر سن چنانکه در حدیث شیبان آدم و تثنیه فی ضلالتان الحمد لله آمده است نه قصد و خشیار و بعضی با احکام حجت در انبیا باقی میگذرانند و از آن سنه میفتند و قد حق ذلک فی موضع و الله اعلم و عن ابی الدرداء عن النبی و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پدیدار کرد خدا تعالی آدم را با کلامی که پدیدار کرد او را فوضی بکفنه البهی پس زد حق تعالی بدست خود او را امر کرد که که بنشیند از است آدم را فاضح ذرینه بضماء پس بیرون آورد و ذریت سفید را کانهام الذر و کوا یا ایشان موچای فرزند و در بعضی نسخ کانهام الذر و افشده بضم دال و مضمی مردارید و برین تقدیر بیان یاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه میگرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است و خوب کفنه البهی و زو شاز و چپا و را فاضح ذرینه سود و لو پس بر آورد و ذریت سیاه کانهام الحکم کو یا ایشان نکشانند در سیاهی فقال للذی فی جملته پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند الی الجنۃ و خطاب بآن گروه است یعنی کلام اینچنین شود که بر وید بسوی پشت و اگر خطاب بملک است که سخنی از حال این گروه بایشان میگوید معنی این بود که این گروه بسودند بسوی جنت یا بر جنتین این گروه را و لا ابالی و باک ندارم از آن که ایشان را حکم جنت کردم پیش از صد و رحل مالک و متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم و قال للذی فی کفنه و در بعضی نسخ فی کفه البهی الی النار و گفت مر آن گروه را که در کف چپ بود بسوی آتش و در نسخ روید و لا ابالی رواه احمد و عن ابی نضوه بفتح نون و سکون ضا و محم نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مازندرج و یثرب و ان رجلا من اصحاب النبی و روایت است از ابی نضوه که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه در آمدند بسوی یاران او و بعد و نه و دعائی که میار پرسی میکردند او را و هو بیکی حال آنکه او میکشید فقال له ما بیک پس گفت یا ران او را چیزی میگوید یا نه ترا الهی و رسول الله آیا گفته است یا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خد من شاد بک کبر از موطنی بروت خود و پست و کوه ناگاه کن از آن آقوه حتی فلخانی پس برقرار داد آن را بهیچ حال و در باز زد و درم بش بر آن تا آنکه طاقات کنی که پیش آتی هر ارجوز یا در پشت یا در جای دیگر از مواضع عرصت یعنی هر یک کئی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده و لا بآن بی اسلام بود فقال بطه گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است و لکنی سمعت رسول الله و لکنی من شینده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبولی می گفت ان الله عز وجل فیض بینه فضله بدرستی که خدا تعالی گرفت بدست راست خود شتی یعنی جماعه از آدمیان را و اخوی بالید الاخری و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر و قال و گفت هذه هذه و هذه هذه این قبضه و این جماعه که در دست راست اند میان رست یعنی پشت را و این جماعه دیگر که در دست چپ اند مرد و زن را است و لا ابا و باک ندارم و لا ادری فی ای القبضتان آقا و در دنیا هم و دنیا هم که در کدام یک از این دو قبضه ام من اخوی اگر چربش را پی آنحضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بملاست ایمان در آمدن پشت یا قدام او پروردگار تعالی بنیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می دایم در پشت هر که را خواهم و می بکنم مرد و زن هر که را خواهم و باک ندارم و هیچکس را نرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل میزد و موجب کبریا نیست بعضی از مفسران گفته اند که اگر چه بقضای صدق و عده و بشارت شارع است و الطبیعیاتی حاصل میشود و لیکن





بجسم ساخت و هم در میان ارواح گذشت فادسله الی یوم پس فرستاد حق تعالی عیسی اگر روح بود در میان ارواح سومی مریم علیها السلام نخواست عن ای انه دخل من جهنم پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در یم از راه قوسی و او احمد و عن ابی الدرداء و رضی الله عنه قال بلغنا عن محمد رسول الله کتبا بالدرء و در شانی آنکه یوم باز در غیبه خدا صلی الله علیه و سلم ننذا کر ما یكون مذکره و گفت و گو میکردیم و خبری که میشد و حوادث میکرد یعنی میگفتم که با بقدر قضا و قدر راست یا از سر نو پیدا میشود یا این با تقدیر ظاهر میشود که مذکره قصاکه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را از آن منع میکرد و زجر نمیداد بلکه جواب داد و تعلیم کرد و اذ قال رسول الله تانا جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که این به بعضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعاً متغیر نمیکرد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم است بضم خا معنی سیرت باطل و که قابل زوال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا معنی صورت ظاهر که متغیر میشود و بحسب ظاهر پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم افا معنیم یجبل ذال عن مکانه فصدف چون بشنود کسی را که حبید و درویش را جای خود پس تصدیق کنسید و با و در آید از آنکه کنست و افا معنیم رجل تعنی عن خلقه و چون بشنود مردی را که متغیر شد و جدا شد از غمی و فصلت خود فلا فصدف فوا به پس تصدیق کنید بدان و با و در آید از آنکه نصیب الی ما جمل علیه زیرا که بد رستی آن مرد می کرد و باز می آید سومی صفتی که بحول و مخلوق شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس آنرا و الکیس و دانا و زیکر او دیده اند و تقدیر آتی بر آن رفته که چنین باشد هرگز اسحق و نادان و کول و نیکو و در بر کس نیز و اما آنکه در ظاهر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالفت دانا و زیکر نماید و بعوارض حوادث کول و نادان گردید یا کول است که بعوارض ریاضت و تحسب و دانا صفت شود آن که نماند از قیاس و سخن و آن کس است که بحول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر را کئی در حق و حقی پسین فذاین قسم هر که تغییر و تبدیل پذیرد بخود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم و دیگر میرود و در این دو راه احمد و عن اسلمه رضی الله عنه فالت روایت است از ام سلمه که گفت با رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام و حج همیشه می تو کبیر میزد از هر سال در روی من الشاة المسمومة التي اكلت از آن کوه سفند زهر دار که خورده بودی یعنی در غیر خال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما اصابعی شنباهنما رسید ما چینی از درد از آن کوه سفند الا وهو مکتوب علی کله آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من و آدم فی طیفه و حال آنکه آدم در طینت خود کتبات است از تقدیر ازانی و طینت معنی پاره کل و خامت و جلت آید چون ام سلمه حکم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث در کوه سفند زهر دار که حضرت صلی الله علیه و سلم در بحقیقت بود و فرمود که این به تقدیر آتی است که در ازل رفته و او ابن بابیه جابا ثبات عذاب القبر چون قومی از مبتدع و اهل هوا که اکثر معتزله و بعضی روافض باشد انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشرک و کفر که از آن سجد تو اتر رسیده و آن روایات است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و عقاود بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و گویند احادیث وارده در کتاب و عذاب شستن است از عذاب یعنی دع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد و شخص را از مخالفت و نوبی با شستن است عذاب یعنی غسل و خاشاک که در آن افتد و چنانکه افا و جن و خاشاک آب را که در و تیره کرد اند عذاب نیز عیش شخص انقض و مکرر سازد و بعضی گویند شستن از عذاب است معنی آب شستنی و عذاب شخص شستن و بدخواه او را شستن نماید و ما بر ملاقه عذاب نام کردند و در ادب عالم بر نخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلی دارد و بهر دو مقام نه آن کوه کاه کرده و او را که کوه کاه چوبه بار و کان کرد و آبغرف شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تجلیل روند و الا جزوی از آن که از آنجا و اصل خویشند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدیر قدرت خود از آنجا دارد و قسب چیز از علم و قدرت وی بیرون زود و اگر خواهد هم بدان جزو و روح را استعین سازد و جانی بخشد و عذاب و کله و نعمت دهد پروردگار تعالی بر پیغمبر قاور است و کسی در عذاب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن مکرر هیچ چیز از اعجاب و غواف نکر نکرد بیت کند هر چه خواهد بر حکم نیست که پیدا و بیا نیز شش یکی است و در تصدیق عذاب قبر و امثال آن مقامات است اصح و علم و اقوی آنست که ایمان باینکه ملائکه و مار و کرم و گردن ایشان که در احادیث واقعه است همه حکم واقع موجود اند از بعضی مثال و خیال و آنکه ما نمیشیم و نه در یاسیم در وجود آن زبان ندارد زیرا که عالم ملکوت بر چشم هر توان دید آنرا چشمی دیگر است که آن توان دید و اگر چشم رسانید بآن نیز توان دید بنی بنی الجبریل بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام می شنید و میباید و صحابه در مجلس هر نشسته میبوند و می دیدند و بیا ایمان می آوردند و اگر در تجارت و دمی است فکر ایمان بر این باینکه باید که در چون نور ایمان در دل در آمد و نیند بآن نور گشاده شد و دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خبر کی عقل و تیرگی طیفه کا چار و د و الله المادی و اخلاق کرده اند که عذاب در قبر زنده گردانیدن نیست است یا در مقابل داشتن روح بادی یا نوع دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدربافت کند حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیا است چنانچه ظاهر احادیث و است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آنند چنانکه در دنیا بود یا بجوفی از جسمانی و متعلق سازند حکمی که از علمای شافعی است که از این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدانند آدمی نباشد که بیع حیات و محل در آن است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از عالم و رحمت در یابد و در عتقا و هیچ کجاست است و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول عن البواعین عذاب صحابی است اول مشاهد خندق است پیش از آن صغیر شد و خدا را حاضر شد احد را و غزاکر دهمرا آنحضرت باز در غر و راه و نزول کرد و کوفرا و فتح کرد و درسی را حاضر بود با علی رضی در جمل و صفین و نیز و رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال المسلم اذا سئل فی العور فیه هذا لاله الا الله وان تحلل از رسول الله و فرمود سلمان در کوه رسیده شود و در قریه ای میسده به البواعین حق و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم فذلک قوله پس آن کوهی مراد است بقول خدا تعالی که فرموده است بخت الله الذین امنوا بالاقول الثابت فی الجوه الدنای فی الاخرة ثاب و بجای میدارد و خدا تعالی مؤمنان را قبول ثاب و در دنیا و در آخرت یعنی این ثبیت مؤمنان بر قول ثاب امنوا بالاقول الثابت فی الجوه الدنای فی الاخرة ثاب و بجای میدارد و خدا تعالی مؤمنان را قبول ثاب و در دنیا و در آخرت یعنی این ثبیت مؤمنان بر قول ثاب















[illegible]













باشد زیرا که توبیت در اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعضی مواضع تحریف کرده و تغییر داده اند پس در هر چنانچه نقل کنند صدق و کذب تحمل است و قولوا انما بالله وما  
انزل الیه و بکونید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بپیکر خود آورده شده است بسوی الاله اما احکامات آنجا که فرموده است و اما اوفی موثقی و علینی و و ما یجادی و عند  
و هر نامو هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم که فی الجمله کذب ما یسبح الله و دروغ گفتن آن بحدی که کل ما یسبح الله که حدیث کند و بگوید هر چه می  
گفته است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید و لیکن هر چه بگوید در تحقیق و تقیص رایت کند همین قدر پس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتاد و غایت است  
که هر چه گفته است راست نخواهد بود و مقصود از برونج است از حدیث بخیزی که معلوم نیست صدق آن و واه مسلم و در بعضی نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در  
باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده و الله علم و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی بعثه الله فی امته بلی نبی هیچ پیغمبری که بر  
انبیاء است و در اخذ ایقاعی و راست وی پیشین من و در بعضی روایات فی انبئیون الاکان له من امته حوادین که اگر بودند در آن پیغمبر از راست و حواریان و اصحاب با خد  
بسنه و تقید و فایده بود و دعا و رایاران که اخذ میکردند و عمل می نمودند بنسبت و طریقه وی و پیروی میکردند بحدی که حواری هر محب و مخلص ناصر و معین او کند که خالص  
پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حواری یعنی باطن خالص و یاران و مخلصان عیسای که حواری گویند نیز همین معنی است و اگر آنرا بکند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص حواری صاحب عیسی  
عم اند که حرف ایشان کارزی بود و کارزار حواری گویند زیرا که دی سفید و پاک میکند چاره را چون ایشان از زبان سایر یاسا بصدر اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم تمنا زد و بدو مشورت  
حواریین کشند هر محب مخلص را این ملاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه اصحاب عیسای حواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را با نفوس مردم را از آنکه چهل و  
بعل و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده مانده که برین تقدیر در تسمیه مخلص ناصر حواری هیچ نیازی نداشت بطل این اسم از حواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر که با حق  
برابریست با اعتبار معنی هر که بعضی یا ض خالص است چنانکه گفته شد فافهم انما مختلف من بعد هم خلوف بعد از آن بدو رشتی که تمایل است که پیدا میشوند بعد از رشتن و در گذشتن مخلصان  
و حمان و انصار و اعداء و انبیا جماعه دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلوف بفتح لام اخلاف است که میسر از کسی باید و جانانشان بود و لیکن  
غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق بدو خود است و فلانی خلف سو پس میگوید که هر پیغمبر را اصحابی باشد مخلص  
و ناصر و معین بعد از آن جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان است که به قولن ما لا یفعلون میگویند مردم چیزی که خود نمیکند و یفعلون ما لا یفعلون و میگویند چیزی که اگر کرده  
شده اند چنانچه حضرت علمای سوء و اماره سوء است عاذا بالله من لک من جاهد هم بیده هوم مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تقیید دهد و در چشم کند کارخانه ظلم و فساد  
ایشان را پس می گویند کمال است و من جاهد هم بلسانه هوم مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را زبان و منع کند و دشنام کند و بدوید و ضیعت کند ایشان را زبان خود او نیز مؤمن است که حصه از  
کمال دارد و من جاهد هم بظلمه هوم مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و کار داشته باشد بر ایشان و بخود و تالم و تغیر شود دل وی بشاهد افعال و احوال ایشان و او نیز  
مؤمن است و در وجه پایان از ایمان و لیس و داء ذلک من الایمان حب الخذل و نیست پس از این مرتبه ایمان مقدار دانه خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اضعف  
الایمان و این مرتبه ضعیف تر و دست تر از مراتب ایمان است و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعا الی هدی کسی  
بخواند کسی بسوی او راست داشت و ارشاد کند بآن خواه بصل یا بقول کان له من الاجر مثل اجر من تبعه باشد مراد از آنقدر و ثواب مقدار مراد و ثوابهای کسی که پیروی میکند او را  
و عمل میکند بحدیث و لا یفقد من لک من اجود هم ششهاکم میکنند اینی ثوابت اجرا و از اجزای ایشان چیزی را یعنی با وجود آنکه آن کار را اجرا و ثوابها تمام و کمال حاصل میشود این  
شخص دعوت کننده را نیز ثواب میگرد و زیرا که اجرا ی ایشان بسبب عمل و کسب ایشان است و جسد انیکه این داعی را ثابت میکرد و بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است و من دعا الی  
ضلاله کان علیه من الاثم مثل اثم من تبعه و کسی که بخواند کسی اگر اهل باشد بر وی از بره بجهت که او را ندیند و ایشان را مقدار زیادهای کسی که پیروی کند او را که شوند گفته  
و لا یفقد من لک من اثم ششهاکم میکنند آن ثوابت که او را از اثم ایشان چیز را و واه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یدل الاسلام غیبا پیدا شد دین  
اسلام و کارخان کار غریب و تنها و یکس و سبعود کما بداء و در انجام است که باز کرد و غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدا عمل بود و در شرح این کلام دو وجوه است یکی آنکه بر او باسلام  
حقیقت اوست که در حق گفت است و برین تقدیر مقصود تشبیه او است بفرمان که در شب یکبار باشد تنها و در از اهل و اصحاب خود از جهت کسی که مسلمانان که اعداء و انصار باشند یا مراد باشد  
مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غریب و قلت مسلمانان باشد در ابتدا باسلام که از او طمان را بدند و هجرت نمودند و در جنتی چند معد و نبودند و بازگشتن ایشان در غریب  
و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که و من دخلوا فی الاسلام باذنه و من دخلوا فی الاسلام باذنه و من دخلوا فی الاسلام باذنه و من دخلوا فی الاسلام باذنه  
ثابت دارند و تسک کتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید و واه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الایمان باذن  
بنزه و تقدیم را بر زانی الحی الله بنده بدرستی ایمان بر کسی که بدو پیروی و باز میگردد بسوی مدینه که موطن اصلی او است و در حدیثی که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که سأل کعبه  
مدین است و توجیان بها بنحکم کما نأود الحجه الی حجهها چنانکه باز میگردد و بر و ثوبی سوراخ خود و بجهت تقدیم حیم حضور بهای مملکت که سوراخ مار و مانند آن و تخصیص از تشبیه  
بجهت آنست که این باب در گرد آمدن و فراموش شدن در قمار سخت تر است از قمار دیگر و اب و نیز بر آوردن وی بعد از آمدن در سوراخ دشوار است بچنین دین مسلمانان  
بعد از هجرت میگرد و بجانب مدینه می در آید و باز میگردد و آن چنانکه بر آوردن وی از آن ممکن نباشد و بعضی گفته اند که ایشان را راست از احوال آن خسران که در برین











ابن ابی حاتم فی کتاب التنبیه زیاده کرده و عن انس قال قال رسول الله گفت من گفت که من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بانی این فطرتن لطیف و منشی ای سیرکن اگر توانی که من کنی و شام کنی و طبع من در قلب غشاحد و حال آنکه منیت در دل تو کنیز و عداوت و مریح یکدفا فاعل پس بکن کار عظیم هست ثم قال بکن گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای من و غیبان کا بانی و فلک من سخی ای سیرکن و اگر از سنت نبیه طریقه منیت و من احب سخی ففلا سخی و کسی که دوست دارد دوست مرا پس تحقیق دوست میدار و در هر دوست داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت و باعث بر آن است و من احب کان معی فی الجنة و کسی که دوست دارد و در ما باشد با من در بهشت خواهد بود و در شده است که المراء مع حق و در حدیث شاریت است با که دوست داشتن نبیه طریقه اصل الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و معرفت دوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان زفا الله و واه النعمی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شک بسنی چند خدا دامن کی چکان در زند و عمل کند بهشت من زود فادامت من و بیه و ن آمدن آن است در سنت و تفسیر کردن در آن فله اجماعه شهید پس مرا و راست مرد و ثواب حمد شهید کنایت است از باقر قیامت بعد و شقت در آن حصول کامل فضیلت و ثواب بر آن و واه البیهقی کتاب الزهد له من حدیثان عباس رضی الله عنهما در بخانیز در بعض نسخ باض است و در حدیثین عبارت نوشته و عن جابر عن النبی ر وایت است از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حدیثی فانه هر وقت که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر ما فتنع احادیث من هو و یفجنا بد رستی که مای شخویم حدیثا و حکایتها را از هر بود که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضهما آی می بینی و رای منی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و انکار و نه و کون انتم ای پیغمبر شما در دین اسلام و در بودنی دینی نام و کمال که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرد و استفاده نماید که فکوت اليهود والنصارى چنانکه تخریب شد و در نصاری و افتادند در تیرجیرت و وادی اشتباه لغد جیکه با تحقیق آورده ام ملت و شریعت با بصناعه ففنه سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبه و میرا از اشتباه و ابیاس و لو کان موسی جهاما یا سعه الانباغی و اگر میو موسی نه که نجایش نداشت او را که میروی من چه جای قوم او و نمای مردم خویشان ز که اثر این همه نسخ شد به بعیت من و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سعبدا المحدثی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل طبایا کسی که بخورد و حال او عملی نیست سنده و کاری که از جهت بودن و سنت اگر چه قلیل باشد و امن الناس بوائفهم و این باشد مردم از شر مای و یعنی را روی یکسوی شمی زسد یعنی مکره نکرواند و کسی از راه نبرد که از قیل و ظاهرا است که مراد ما را ازین باشد و بوائی جمع باشد یعنی سختی و در حدیث آمده است که دنیا پر بهشت را کسی این باشد همسایه او بوائی او را و تفسیر کرده اند از این بظلم و غش و سختی و شر و دخل الجنة می و آید بهشت افعال و جل پس گفت بروی با رسول الله ان هذا اليوم ملکوتی بالناس بد رستی که اگر را و روز و زمان بسیار است و مردم بعد از این چه حال خواهد بود فقال و سبکونی فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این بان بسیار است و در انجام است که می باشد در جماعت که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نیشود و خیر از هست من مطلقا اگر چه تفاوت که قبلت که کثرت و در آخر زمان نیز جماعت خواهند بود که طریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود و واه النعمی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انک فی زمان من تزل منک عشی و ما مر به بدر سیکه شما در زمانی هستید که هر ترک کند از شما ده یک آنچه امر کرده شده است بدان هلاک می شود و عذاب می شود و در آن زمان من غلبی زمان من عمل مناهم بعشما اعم به نجای پیری آید زمانی که هر که کند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات میا بد از عذاب و ثواب داده می شود در آن و این در سنن و فوافل خیرات خواهد بود و والا در انفس و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند که مراد معروف و نهی مکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانا حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن در ترک امر و نهی مجال عذر رنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بقبض است اگر اندکی از آن هم بود و آیه ضعیف است و موجب حجب کرد و واه النعمی و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما خل قوم بعد هدی کا فوا غلبه کراهه فید پیچ و می پس از هدایتی که بودند بر آن الا اولوا الجدل که اگر داده شده بود و جدل ففجین شدت و خصومت و عدا و ستیزه و تعصبات و ریج که مذموب باطل و ابر اندازند بنای حق انرا و رسول الله پیروان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و سلوا هذا الایة ایت را که در میان جدل و خصومت کا فوا ن دارد است ما خور بود لان الایة لابل هم قوم خصمون و واه احمد و النعمی و ابی امامه و سبب نزول آن است که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصص نجتم تحقیق شما و چیز که می پرستید شما جز حق سیم و در خنده که آن خوشحال شدند و فراد را آوردند و گفتند بنان بنار عیسی سم نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بکمال آیت در دوزخ باشد ما را رضی ایم که تان نیز با و می شنید اینجا میفرماید که ما خور بود لان لا جدل لابل هم قوم خصمون یعنی اگر بحث که با تو کردند و نگردد که بطریق جدل و خصومت چه مانع بود و ن شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که اگر با عبادت از غرض عبادت باشد بعضی چیزها که من برای محلا است که کس و ایشان میدانند که گفت عرب این چنین است با وجود آن بعضی حکمت و جدل و تعصبات این سخن میگویند و آورده اند که این نبی کنیز برای فتح با سوار من و فتح را در آنه الف کی که او شرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت و ای تو چه خوش چایل بوده تو زبان قوم خود و عن انس بن رسول الله و روایت است از انس بد رتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشد و واهلی انفسکم سخت نگیرد پیشهای خود بار کتاب ریاضات و محاهدات تا که نفس طاعت آن ندارد و انرا هم آن نفس حرج و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است از پروردگار تعالی آسان کرده است بر شما ففشد دالله علیه که تا سبب آن شود که سخت گیرد خدای تعالی بر شما و عرض کرد و انرا از شما را طاعت ادای حق آن نباشد و در مایند و باز کرد دید فان فها شد و واهلی انفسهم ففشد دالله علیه هم پس بدر سیکه قومی سخت























[illegible]

از ایشان

۲  
بایستی











سئل رسول الله گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن رجلین از حال دوم کردگان فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احد هما کان عالما بصلی  
المکتوبه یکی از آن دو مرد بود عالم که میکرد نماز فرض اتم مجلس فبعلم الناس الخیر پیر می نشست پس می آمیخت مردم را علم والاخر بصوم النهار وبقوم الليل و مرد  
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میکرد و در شب و می نیز عالم است که از اول یا برابر بلکه تواند که بشیر از او باشد لیکن حرف اوقات بعبادت میکند بیشتر علم و تعلیم آن  
الهما افضل پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کدام یکی از این دو مرد داخل تر و ثواب یابنده تر است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل هذا العالم الذی یصلی  
المکتوبه ثم یجلس فبعلم الناس الخیر زیادتر در عالم که صفتش این است که نماز فرض را پیر می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار وبقوم  
اللیل رابع مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میکرد در شب که فضلی علی ادنا که هم فضل من است بر مردی که دینی و پست پایه تر است از شما و او الداری و  
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الرجل الفضل فی الدین نیکو مردی است که گفته است در دین و عالم است با حکام آن و مفضل است  
در آن انی اجمع الیه نفع اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بومی فائده رساند مردم را و ان اسغنی عنه اغنی نفسه و اگر نیاز می شود از وی بی نیاز گردد و خود را از نیازات  
دواه و ذبن حاصل معنی آنکه لایحتاج عالم است که محتاج گردد خود را بوی خلق و میل کند بمصاحبت خلق و طبع کند در منافع ایشان و این نیز منقطع نکرد و مطلقا ترک فائده علم نکند بلکه اگر  
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر باشد که فائده علم کند بچشم این ضرورت و آید مردم دفع رساند از آفات و فواید که احتیاج نباشد و استفاده نمایند باینکه در دوزان ایشان  
و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم را کتب ینیه و تصنیف و تشریح این طریق فاضل و معنی حکومت مولای بر عباس و یکی از فضیلتی که بود و اصل وی از بر است از اهل مغرب شهری  
گفت سچا پس اندیدم علم کتاب ساز عکرم تابعی ثقه است و بعضی مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه محتاج میکرد به عکرم مات  
سند سبع و آت آن ابن عباس قال حدث الناس کلهم عکرم و روایت میکند گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و عکرم که مردم را در خدمت یکبار فغان  
ابلیت فزین و اگر بامی آری از حدیث کردن در خدمت یکبار و زیادت بکن میخواست پس حدیث کن در خدمت و بار فغان اگر ثقت فقلت عکرمات و اگر بسیار میخواست پس حدیث کن سه بار و زیادت  
از سایر مگر که مایل خواهی ساخت مردم را و لا یمل الناس هذا القرآن و طول ساز و بستو میار مردم را از این تر است آن عظیم باشد از کثرت و ذوق در آن مطلوب است و لا اله الا  
فانی الغوم و هم فی حدیث من حدیثهم تا نیمه من تاریخات که بانی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند قفص علم هم پس قصه خوانی را ایشان و عکرم کوی  
فقط علم هم حدیثهم پس سیدی را ایشان سخن ایشان از علم هم پس این سبب آن کرد که مایل گردانی ایشان را و لکن انصت و لیکن خاموش نشین فاذا امر و لک پس قی که گفتار  
و التماس نمایند از حدیث را از حدیثهم و هم شش هفتاد پس حدیث ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواند سخن نیابند که مردم در آنند یا سخنی دین را سخن دین باشد  
قطع آن مناسب بود و اگر سخن نیابند شاید که بچشم شریک نشن آن خوش ندارند و عکرم وضیحت و شنیدن آن ناخوش شمارند و در اتم فتنند و بیست دین باینکه بگفتار  
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریب ایشان از آن سخن بآید و نظر بر صلیحت وقت بایکاشت و آنچه بر عباس فرموده است حکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود در آن  
روز کار غالب بر مردم سخن نبوده است و انظروه السبع من الدعاء و ترک کردن تاخیر فرما سبب از دعا که بر تکلف باشد و سبب تاخیر فرما و تقصیر کردن در فاجتنب پس بر هر  
و یکو شونان فانی عکرمات رسول الله پس بدستی که بر نیافتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلك یکنر ذبیح یا  
در دعا تکلف و آنچه واقعه است در اعمیه ما توره از سخن تکلف آمده است چنانکه در بعضی مواضع موزون نیست افتاده است بی قصد دارد و واه العجاری و عنی و انکذ  
بشای مثل بنی الاسفح بین مملوکات و صحابیت اسلام آورده در یکجا میآید آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجویز عیش بکلی یکبار و از اهل صفه و نزول میکند و بصبر بعد از آن بشام رفت  
و بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعضی گفته اند و پشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من طلب العلم فادک که کسی بگوید علم دین با  
پس بداید آنرا کان له کفان من الاجور باشد مراد از نصیب از اجور و ثواب یکی حب طلب و شقت که در تعلیم تحصیل علم دین کشیده است و دیگر ثواب حصول علم و تدریس کردن آن  
خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد که فغان لود که کان له کفان من الاجور پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مراد از یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم با  
بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت که چنان توان بدوست ده کردن شرط یاریست و طلب کردن مقصود جامی از طلب گفته که چیت  
مقصود او همین که در جهان در طلب واه الدار و عنی هر چه فانی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان مما یطیئ المؤمن من عمله و حسناته  
بعد موند بر تنیک از آنچه می یونند و میرسد سلیمان از ثواب کردار وی و یکجا می یونند پس از ترک وی علما علیه و نشیء علی است که دانست آنرا و پراگنده ساخت آنرا و بعضی  
نسخ علم بشده آمده و برین چه نوشته و تفسیر بیان است یا در اکثر تعلیم و شاعت است و ولد صالحا ترک کرد و نزدیک کرد که گذشت او را بعد از خود او و بعضی گفته  
بشدید یا سخنی که بارت گذشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود او مسجد ابناء یا مسجی که بر آورد او را و بینا لایمن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا  
کرد آنرا و هرا احواء یا حرمی که روان ساخت آنرا و صدقه اخو هم از مال فی صحته و حیوونه یا صدقه کرد و آنرا در مال خود در زندگی خود و حیات  
خود اگر چه تند رسد بچنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد و فلحقه من بعد موند می یونند و میرسد ثواب این چیز آن مسلمان را بعد از مردن که بر آورد و این بجهت تاکید یا  
این تعلی است بخصوص مذهب و بجهت اهتمام با دینی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق به صدقه است و خیر و انست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاری کرد

ثواب این

مطلوبه

و تعلیم















صبر است و تا تطاعت و عبادات از اقسام صبرند چنانکه است که در ادب و در بجا صبر باشد بفریزه ذکر صلوة و صدقة چنانکه در کتبه و استیعوباً بالصلاة مراد و استئذان وجهه  
 لب او علیک و قرآن دلیل است بر سو و تود مدکنده مرزا که عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق او را و باز بر زبان تو خصوصت کنده بر تو که عمل کردی و حق نگاه داشتی کل الناس بعد  
 همه آدمیان را و میکند هر یک از ایشان و غده و بعضی را و از طایفه جزا را و آفتاب فاتح نفسه پس فرود شده و صرف کنده است زان خود را کاری که تو حاجت با حق گفتی  
 او موئیها پس آنرا کنده است نفس از عذاب خدای تعالی با ملک گرداننده و صیاد دانسته است در از برای عذاب یعنی چون روزش آدمی بکاری متوجه در و بکارنده است اگر  
 آن کار آخرت را بدینا فرید و بر جمع خود خلاص کرد و نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را آخرت خرید و بر جمع خود هلاک شد و خود را در وسط عذاب افکند بیت دنیا توانی که حق جزای  
 بخوانی و در صبرت بری و راه مسلم و فی روابه و در روایتی از مسلم این یاده آمده است که **ولا اله الا الله و الله اکبر** ثلاثین مائة السجدة و الارض یخین لک  
 صاحب صحیح و نه یخین یکبار بعد از هر دو و ابی فی الصحیحین روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیست و لا فی یکبار با انجسادی و نه هکذا بخاری  
 که جامع است میان صحیحین و لا فی الجامع و نه در جامع الاصول که اثبات صحیح است بر جمع کرده و لکن ذکرها الدارمی و لکن ذکر کرده است این روایت را در صحیحین بدل مسجرات  
 و الحمد لله یعنی مسلم سجرات و الحمد لله ثلاثین السجرات و الارض کفنه و دارمی بخاری آن لا اله الا الله و الله اکبر ثلاثین مائة السجدة و الارض کفنه پس اگر کردن صاحب صحیح بخاری  
 در فضل اول درست نباشد و یعنی امپه برده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اذکم علی ما یخو الله به الخطا با و رجع به الیه  
 آریا به تنهیم شما را بعلماهی که محو میکند خدای تعالی بسبب آن علما که ناز و بلند میکردند بسبب آنجا پاهای عمل کنندگان احمد و اصل بودن و پاک کردن چیز را چنانکه اثر و نشان  
 نماند و مراد بچنانا که نریدن و بخشیدن آنهاست یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما که مرا و گمانان صغیر است قالوا علی کفنه صحابہ علی راه بنما را با آن اما  
 یا رسول الله قال و مودان علما اینست اسبغ الوضوء علی المکاره تمام کمال کردن خود و رسانیدن بهار در هر جای که می بایر سائید در مقام شفت و ناخوش آمدن آن  
 چنانکه در حالت بیماری و سختی سه بار شام و کثرة الخطا الی المساجد و بسیاری کاما در رفتن بوسی سجده چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که در رفتن بوقار و استیلا  
 باشد که بسبب بسیار کجیها است و انتظارا الصلوة بعد الصلوة و چشم راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آمده را انتظار بر و نشیند و سجده  
 و اگر آید و بشناید آنجا باشد فذلکم الی رابط حقیقی که آزار با طوایف خواند و اصل باطنها هر شستن سرحد اسلام و مقابل دشمنان بین ندرینا و شستن مسلمانان  
 و بر بعضی پیمان و دلها می خورد از این پیران نظر نشستن برای نماز و مسجد شستن در سرحد است در مقابل شیطان لشکر است تا داخل نمند و تواند که اثبات تمام اعمال الله باشد که  
 مگر و رشتند زیرا که اینها می بندند راههای درگاه شیطان را بر نفس و مغلوب بگردانند بوی نفس را و حق حدیث ما لب بن افسی و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلکم  
 الرباط فذلکم الرباط و در مرفن مکرر گردانیدن از غلظت او و با بجهت نکند تقریر و راه مسلم و فی روابه الزمزمی قلنا و در روایت زمزمی سه بار مکرر  
 گردانیدن و این قرآن است بر صاحب صحیح که در فضل اول آورد و سه بار مکرر گردانیدن و صحیح است که مسلم این حدیث را از مالک آورد و مبارک گردانیدن و از غیر مالک خود اصل مکرر شست  
 و هر عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فوضا فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی بر عایت سنی و آداب آن  
 خرجت خطا باه من جسدی می بایند که نمانان و از نماز و حقی مخرج من تحت الظفارة تا آنکه می بایند که نمانان و از نماز و حقان و مبالغت در حصول طهارت متعقن علیه و  
 عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ العبد المسلم و فی وضو میکند بنده مسلمان و المؤمن شک او می است فضل  
 وجهه بر شوی در وی خود را مخرج من وجهه کل خطیئة نظوا اليها بعلنبه بیرون می آید از روی می هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه هر دو چشم خود یعنی گناه چشم  
 مع الماء همراه آب او مع آخر فطر الماء یا بقتب بیرون می آید با آخر قطره از قطره آب اگر چه در وی چند از چشم نرگمانا واقع میشوند اما چون همه گناهان و اگر آن سیم است  
 تخصیص آن کرد فاذا غسل يده خرج من يده كل خطيئة كان بطشتها بده مع الماء او مع آخر فطر الماء پس چون بشوید پیر و دست را بیرون می آید  
 هر گاهی میگوید آن گناه را هر دو دست و یعنی گناه می که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطره آب یا با غسل و جلد به خرج کل خطيئة مشنها رجلاه  
 مع الماء او مع آخر فطر الماء پس چون بشوید پیر و پای خود را بیرون می آید هر گاهی که رفته است بسوی آن پیر و پای او با آب یا با آخر قطره های آب حتی مخرج فضاض الذنوب  
 تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک و گناهان یعنی صغیر و راه مسلم و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرئ مسلم  
 مخضوضه صلوة مکتوبه نیت ایست بر وی مسلمان که حاضر شود او را در میرسد وقت نماز فرض فحسن وضوءها پس نیک میکند وضو و وضو نماز را بر عایت سنی و آداب آن  
 خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل رسان باشد و نظیر سجده گاه دارد و تمام است حضور بر آن گاه و بخواند شمول  
 نباشد و بدین وجه و ریش را نرانی کند و بجهت راست روی گردانند و چشم نهند و بعضی محبت تحصیل حضور و چشم بستن خصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کنید و در  
 تفسیر قول تبارک و العالی هم فی صلواتهم خاشعون خاشعون خائف و متذلل باشند و نظار بر سجده گاه لازم اند و در اندک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نظر بجانب آسمان میداد  
 و آنقدر روی می بیند و این آیت را نازل شد بنیذاجت نظر بجانب سجده گاه و روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روی دادید که در نماز ریش را نرانی میکرد و فرمود اگر خشوع میکرد دل  
 می خشوع میکرد و اعضای او بعضی گفته اند که در قیام نظر بر سجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب پیشانی و در قعود بر کنار و در کجیها و نیک کند رکوع نماز را























او و این شکل شود در استنجای بطریق از قبل اگر استنجای بدست چپ کند لا بد حضور را بدست راست باید گرفت و این نیز مکرر است پس طریقتی است که کلوخ بدست راست کرد و حضور بدست چپ  
بجانب آمد و بر حضور را بجانب کلوخ زد کلوخ را بوجوه و بعضی گفته اند که نهی از استنجای بسمین در فاطما است نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراح کلمات دیگر کرده در تعیین طریق آن  
پوشیده ماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجای کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین کلمات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجای شستن از نجاست بفتح نون و سکون هم آنچه بیرون آید  
سکون و بسمین را بی طلب است یعنی طلب بخورای از آن و بخوبی بریدن درخت و پوست کشیدن که مفسد نیز بدو چون می برد و میکشد نجاست را از استنجای نام کرده و آن فسنجی باطل  
من طشه ایجاد و نمی کرد از استنجای کردن کثیر از سه سبک و مانند آن و این در بسیار امام شافعی است که گوید در استنجای البته رستک باید کار برد و در بسیار امام حمزه و همین است و نزد ما شرط  
تفاوت و نظافت است اگر چه کثرت از آن حاصل گردد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود در حدیث آمده آورده گفت آنچه غیر خدا صلی الله علیه و سلم فاطما را پس از هر که در کباب  
او را رستک پس و رستک یافتیم و سر کسین همراه آن آوردم و هر دو رستک را گرفت و سر کسین را برافت و از اینجا معلوم شد که رستک هم کفایت دارد و اگر لازم رسد واجبیت و رستک است  
باین حدیث مذکور از سلمان است و حدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پال کند رستک و این رستک باقیه  
که نهی بای پیچید بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد معاین الا حادیث و آن فسنجی بر وجه او و بطن و نهی کرد از  
استنجای کردن بر سر کسین و پلیدی آدمی یا استخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سر کسین نجس است و استخوان مسا است که نجاست را در و در مکرر و در صواب آنست که نهی جهت آنست که  
توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که باید معلوم کرد و رواه مسلم و عن انس قال کان رسول الله کنت انس و یخیر جراحه صلی الله علیه و سلم و اذا دخل  
الغسله یقول چون می در آمد استنجاز می گفت اللهم انی اعود بک من الجنه و الجنات خداوند پناه میجویم تو از جن و جنات و جنات منفی علیه جن و بعضی خا و با جمع  
جنیت بلفظ مذکر و جنات جمع جنیه بلفظ مؤنث مراد از ذکر و انا ما شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بعضی خا و سکون باین روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف جنیت بضم با  
باشد و درین وزن هم سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و سبل و استعاذه بجهت آنست که گفت و منزل محل حضور شیاطین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر باید یافت آنکه هر که  
منع میکند از خدا را درین حالت چنانکه جمهور علمای بر آنست تفصیل میکند و میگوید که در اما که گن ساخته شده است برای خلا مثل آنجا نه این دعا را پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن  
اما که بخواند در آن شرع کردن در آن مانند امر جا به بر زدن و خوان و گفته اند که اگر از اموش کند در وقت دخول بخواند باین و هر که منع میکند و جا نمیدارد ذکر خدا را در همه جا  
چنانکه منقلی است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال و النبی کنت کزشت غیر صلی الله علیه و سلم بعضی بنی بدو که در فقال  
پس کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها بعد از آن بد رستیک صاحبان و در تحقیق عذاب کرده میشوند و ما بعد از آن فی کبیر و عذاب کرده میشوند بجهت کناهی بزرگ یعنی  
کمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر سر کردن از آن که اگر آن چیز درین کار می آید و شاعی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوذ بول و طبرس بنمیزد از شائع و قباح عظیمه  
درین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستثنی من البول ای یکی از آن دو صاحب قربا لش آن بود که پرده میکشید در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده میکشید  
بمان خود و بول نگاه میداشت از آن خود را و احتیاط میکند تا میرسد شائش بول بوی و این معنی مناسب است باب مناسب است برایتی که مسلم راست چنانکه گفت و فی و این مسلم  
لا یستثنی من البول و در روایتی دیگر مسلم است که طلب زناست و باکی میکشد از بول و بی حیاط میسکند در حین بول و در استنجای و در روایتی دیگر لا یستثنی من البول و از روایت  
که نزدیک بعضی نهی است و در روایتی لا یستثنی من البول و اما در استنجای از بول که در روایتی آمده باشد تمام بر آن آید و اما الا فکان  
بمشی بالجملة و اما صاحب قد یکسر بود که میرفت بسوی مردم و نمی رسیدن بچینی و نم و نمیرد ساندن نقل کردن بچینی یا بد بکری بقصد افاد و اضار و این از قبح قاصح و شائع است  
و در بعضی علمای از کبار است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود و هتاهما ذمتا و بجمهم و در حدیث آمده که حقیقی نظر میکند کسی که در روایت و در صحیح آمده که  
سخن جویری بهشت نه در آید و چون الخطاب رضی الله عنه کعبا جار گفت که ام کناه را در تو ریت عظیم خوانده گفت سخن جویری کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن جویری  
قتل حادث کرد و چندین شرمای میگردید آید ترا خد جی بدو و طبعه پشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامی را از خرا که تر بود و فشقها بنصفین پس پاره کرد و شامخ  
ترا بد و پاره و مرغ زنی قتل کل و احده پسر بخلا نید در هر قری از آن دو پاره را خالو گفتند صحابه با د موصول الله له صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی پلیدی  
پاره از شامخ تر در هر قری فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعل الله ان ینخف عنهما ما لیس علیهما که در این کار را با سبک که اندیشه شود عذاب از این و قری  
تا از آن که بر تندی از و شامخ پاره و خشک نشود متعین علیه و در توجیه این حدیث علماء اختلاف است که نامی آمده است تخفیف عذاب تا مدت و طوبی شامخا بر حسب بعضی  
مردم بآنکه کناهی آن آنست که نانات تا زمانی که ترازه اند بهیچ میگویند سخن او مراد بشی در کفر و کان من مشی الا لا یستثنی من البول شامخ است و حیات چوب تا زمانی است  
که خشک نشود و حیات خشک نشود با شامخ خاص مخصوص می است و اگر عام است بهر شی را یعنی حالات بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال است و رستک  
کنند این جماعه با حدیث در انداختن سبزه و کل و ریحان بر قبر و خطابی که از آنکه اهل علم و قدوه شرح حدیث است این نقل کرده است و انداختن سبزه و کل را بر قبر و رستک این حدیث  
انکار نموده و گفته اند این سخن اصلی ندارد و در حدیث اول نبوده و بعضی گفته اند که کناهی این سخن بدو وقت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت خواست و تخفیف عذاب پس قبل  
کرده شامخ و تندی خشک شدن آن شامخ و کل را اصل فاطما است درین معنی و الله اعلم و کناهی گفته که در جریده خاصیت نیست در دفع عذاب و بخود آن کبر برکت دست مبارک سید انبیا







فلینظر و ما لا یلبس منه فلیصلح و کسی که بخورد طعامی پس چربی که بخال از دندان بکشد پس باید که بنزد آن و اگر چه کثیف باشد و بیرون می آرد از گوشه ای درین پس باید که فوراً  
 و علت در آن است که آنچه بخال از دندان برآید غالباً غلبه بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه دماغی برآید و اگر یقین باشد که خون آلوده نیست طلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است  
 به یقین در هر دو حدیسم است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فردی من فعل فعدا حسن و من لا فلا حرج و بعضی گفته اند که علت در هر دو است و اگر است طبع است  
 اگر است در اول در فرد بودن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن چیزی است اگر بکنیزیک است و اگر بکنیزیک نیست و من لا فی الغائط فلیست و کسی که باید با یکدیگر نجاست را پس باید که پرده  
 کند تا پوشیده شود و در هر دو کشف عورت نشود فان لم یجد ان لا یجیح کتیبان و مل پس اگر یا بچیزی اگر پرده کند بدان که یقین است که جمع کنندگی را از ریکت فلیستند و  
 پس باید که پس خج و کند آن تل یک او پشت بجانب می کرده بنشیند تا پرده کرد و در او را در اختیار است یا رجعت است که در پیش در این جا پرده میتوان کرد و آسانست کردن آن فال المشیط  
 بلعیب بمعاصله بی آدم پرده کردن اگر چه بر یک باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشسته آدمیان و مردان بازی کردن شیطان بر داشتن پرده از پیش و کشادن  
 کردن عورت ایشان و انداختن نشانه بول بر تن و جاذبه ایشان و بنه آدمی چون پرده کند و مشورت نماید در سو سو می اندازد و مردم را بنظر کردن بعورت پس چه باید که رفت تا راه و  
 شیطان بسته کرد و این پرده کردن بر یک و اینست که مغل و مباه و مری واجبست بلکه من فعل فعدا حسن و من لا فلا حرج و کسی که بکشد خوب میکند و کسی که نکند حرج نیست و او  
 ابو داؤد و ابن ماجه و الدارمی و عن عبد الله بن مغفل یضم میم و فتح یمن معج و فتح فای شده و صحابیت از اصحاب شجره ساکنین مدینه را بعد از آن وقت بصره و بنا کرد  
 آنجا ساری و وفات یافت در آن روایت میکنند از وی چهری و غیرات نسته تسع و خمیس فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبول احدکم فی مستحده باید که بول  
 نخلی از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس آن بر طلع غسل اطلاق کردند اگر چه آب سرد بود و نه غسل فیه پستی غل میکند و آن جایگاه یعنی دور است  
 از عاقل که بول کند در جایی غسل پس آنرا غسل کند در آنجا او بنوضاضه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که کند فان عامه لو سواس منه زیرا که اگر سو اس بی نجاست باشد و چون بول کند  
 در جایی و باز به نجاست غسل کند زیرا که آن جایگاه نجاست یک در آنجا چکیدن بآب بروی می افتد و در سو اس بی نجاستی فکند و رفته تمکین میکند و این در جائزیت کتاب راه روی نامزد و جایی  
 سخت است و اگر جائزیت کتاب بدر میرود و در یکسانی است باکی نیست و بر هر تقدیر بر این بایستی است تحریم رواه ابو داؤد و الترمذی و السنن الا اهلها یذکر اگر نیست که  
 و نسائی ذکر کرده اند این نظر را که غسل فیه یا وضو ضافه همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همینست که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو یا وضو  
 و باعث حدوث و سو اس میکرد و لیکن بصری ذکر کرده اند و عن عبد الله بن مسعود یضرب بین جملة اولی و اخری و کبریم بر وزن رکن صحابیت متاخره الاسلام بصری است  
 و در شواهد و ایشانست فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبول احدکم فی حجر یا میک بول کند یکی از شما در سوراخ و حجرت بقدیم محمود بر جایی ساکن  
 سوراخ و در آن خزده و کزنده و علت نبی نیست که شاید ماری یا کرمی در سوراخ باشد که بکزد و نیز میگوید که سوراخها ساکن چنان باشد شاید که ضرری سازد و در حکایات آمده است  
 که زهره بن عباده که از کبابانصار است در سوراخی بول کرد و جبین او را کشند و او از درد و شوری فریاد می زند که من می نوش اینست که ما کشیم حدیث عباده را و انداختیم و نیز که خطا کرد  
 دل او را رواه ابو داؤد و السنن و عن معاذ رضی الله عنه و عن حماد بن عمار است و احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است فال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اتقوا الملاعن الثلاثة یبرسین بر سر لاهر که محل لعنت و طه اند الی و فی الموادی که آنجا نکردن در جایی که مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان است یا در  
 بوازد جایی که آبی است مثل چشمه جوی که مردم بجهت آبیان فرود آیند و فاعدا الطریق دوم در جایی که بکوب مردم است یعنی محل مرواریدان و الظل و سیوم در زیر درخت  
 مردم در سایه آدمی نشینند و خواب سیر و در رواه ابو داؤد و ابن ماجه و عن النبی سعبد رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخرج  
 الرجلان بعضی ان الغائط باید بیرون نیاند و مرد که میرود بسوی آنجا نمی نشیند که ششین عن عودها کشاده و بر نه کند اندام نهانی خود را بپنجه ثانی در حالیکه  
 سخن میکند بیکدیگر فان الله بمقت علی ذلك زیرا که خدای تعالی دشمن یکدیگر و آزار برین فعل شنیع و در از مقام شرم و مروت رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه  
 و عن زید بن اوفیر رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان هذه الخشوش محضیة به رتیکه آن آنجا نه اندر ملها جایی حاضر شدن چنان و  
 شایطین اند و خشوش جمع خش است بفتح و ضم نر آمده در اصل یعنی نشان و نجاستان و عادت مردم بود که پیش از آنجا در منزل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن طلع آنجا نه را  
 نام شد فاذا انی احدکم الخلاء فلیطهر بر چون باید که از شما آنجا نه را باید که پناه بخود بدهد از نجاست چنان و بگوید یا بکله اعوذ بالله من الخبث و الخبثات تصحیف و تحقیق  
 معنی این کلام در فصل اول در حدیثی است معلوم شد رواه ابو داؤد و ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سوا من اجاب  
 المجن و عودات می آدم پرده میان چشماهی چنان اندام شرم آدمیان اذا دخل احدکم الخلاء چون خواهد که دید یکی از ایشان محل قضای حاجت را ان ینقول البسکه بگوید بسم الله  
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و اسناده لیس بقوی گفته است ترمذی که این حدیث غریب است و اسناد قوی نیست زیرا که یکی از روایان می محمد بن حمید را زنی  
 و مردم با اختلاف است که گفته است یا و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشة که چون می برآمد آنحضرت صلی  
 علیه و سلم از تو می گفت غفرانک یعنی طلبم خداوند از تو آمرزش ترا و معنی این کلام دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از عورات ذکر حق زبان در جلال یا از قصود و فاشی که  
 گفت کارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه زیان دارد و چنانکه از حدیثش است که در فصل ثالث آمده معلوم کرد و بعضی از شاخ گفته اند که ذکر مناسبتین طلال است که







و هیچ کلماتی که در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و در نامی بر کسی در مملکت افتاده باشد که مستحق آن نبوده بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مملکت بود و این مقام اگر چه مقام آن بود که گویند و یک اما این از خایت علم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که فرمود و یک اما علمت ما اصحاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسیدی یا مصاحب بنی اسرائیل یعنی یکی از ایشان را که او را اصحاب هم البول بودند بنی اسرائیل یکدیگر در شریعت خود که چون میرسید بدن یا جا یا ایشان را بول قوضه یا مفاقدی بریدند آنوقت از بدن یا جا یا بول بکار و مافها هم پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را ضد آب فی فیوه پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بخت نمی کرد و از این فعل تنبیه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگارین بنا عذاب تستر با وجود بودن آن امری معروف و مستحسن نمی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری شروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب و در بنجامین و دیگر است در تنبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود یکم شریعت و لیکن با قطع نظر از آن یکم طبع قطع و قرض که سبب ضرر در نفس و مال است محل منع و الحاکم بنامید و آن است که او را در بنجامین و در داند و تنبیه کند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن شرعاً و عقلاً و الحاکم آن در رعایت قناعت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب و او را بود و این ماجه روایت کرد این حدیث را ابو داود و ابن ماجه از عبد الرحمن بن حنبل و در او اله نسانی عنه عن ابی موسی و روایت کرد آن نسانی از عبد الرحمن بن مکر از ابی موسی شاعری و عن مو ان الاصحیحین آمده است در تاریخ تجاری بی نسبت تابعی است نقل از تابعین به روایت کرد او را مسلم و بخاری یک حدیث قال دایت ابن عمر اناخ و احلله مستقبل القبلة مروان الاصحیحین گفته است و از طبقه را بعد از تابعین گفت دیدم ابن عمر گفتند مذشر را بر در خود را بجانب قبله نشست بول الهیا بنشست در جای که بول یکدیگر بجانب قبله یا داخل فقلت پس گفتنم با ابا عبد الرحمن گفتن ابن عباس است الیس فدلحی عن هذا آیا نیست که تحقیق نمی کرده شده است از این یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بل افالحی عن ذلك فی الغضا گفتن ابن عمر نمی کرده شده است از بول کردن بسوی قبله مطلقاً بلکه نمی کرده شده است از آن کرد جای گشاده و صحرا که در میان تو و قلیضی حائل نباشد فاذا کان بطنک و بسبب القبلة شیء یسوءک پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که سرتگرت را حائل باشد فلا باس پس نیت یک رواه ابو داود و عن انس قال کان النبی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از آنجا می گفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی شکر خدا را که بیرون می داند من چیزیکه ریخته اند و از رویه که داند و مکرده که آید بفرست که عبارت از انفضال است که بقای آن معده سبب آید و هلاک است و عافانی و صحت داد و بر منید مرا از اقباس آن یا آمدن و دانه از آن رواه ابن ماجه و عن ابن مسعود قال لما قدم و فلما نحن علی النبی هرگاه که قدم آوردند از یحیایان بریان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قالو اکتفد با رسول الله انه امثلك ان یسجنک بعضنا او وثقه او حمله بعضی های مملد و فتح تبیین نمی کر است خود را از دست سجا کردن ایشان یا استخوان یا سیرک یا یکشت فان الله جعل لنا قهار و قازیر که خدای تعالی که داند ما است برای دین پیغمبر و وی خود خوراک ایشان و سرکین علف چار و دامی ایشان است و انکشت احتمال برد و دارد و تصویر می در آنجا نمی ایم و الله اعلم فها قد رسول الله پس نمی کرد ما را پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن ذلك از آن رواه ابو داود باب السواک سوک دلیعت بمعنی لیدن سوک بکسر سین مایدن دندان بچوب و در چوبیکه بدان مالدند نیز اطلاق کنجها که سوک و سوک کردن نیت است مطابق خصوصاً زده و هنوز زدن از زیر زدن شافعی و پیش از مجز و طهر مکرر تراست و گویند که چهل حدیث در فضل سوک واقع شده است و منافع سوک در دین بسیار است و سوک کردن در محافل نزدیک و آن آید و آن کرده داشته اند خصوصاً زده و علما و کبر اوسوگ کردن در همه احوال مستحب و مستحب و نزد وضو و قرات قرآن و زردی نذاری تنبیه و آن بسبب خواب یا نوحی یا سکو یا کسکی یا خوردن طعام بدو بی مانند آن مستحب تراست و سوک یا دیگر از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در طبیبی همچون خضر باید و در درازی مقدار شیر باید که بر عرض کنند ز طول که موجب بوده کشتن گوشت و ندانست و در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضطرب باشد و اگر سوک بیاورد یا یکی دندان ندارد یا نخت دست راست که نیت و سبقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجای که در شفا شد نیز دست راست الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لولا ان اشق علی امی انی لکنی و یوم که در شفت اندازم من است خود را لا املهم ثیاب من العشاء هرگز واجب میکرد اندیم بر ایشان تاخیر کردن عشاء را و در حدیث دیگر بیاید که او دانک شب و بالسواک عند کل صلوته و واجب میکرد اندیم سوک کردن از هر نماز و سوک کلام ال است که مقصود از نیت ایجاب ماکید استحباب و نزد شافعی این حدیث بمحمول بر ظاهر است که برای هر نماز سوک مستحب دارد و نیز در مالد وقت هر نماز است برای خود و زدن و انصاف این یعنی ظاهر تراست چه سوک برای هر تجربه نماز یا نذرنا فحیه گویند متعسر است خصوصاً بعد از آنکه علم متفق علیه و عنی فتی میج بن هانغ از کبار تابعین ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است گفت که در آنحضرت بر او را بوی چون قدم آورد بدو بوی آنحضرت با قدم خود گوشت میکردند و او را قوم او با بوی آنحضرت تنبیه میرسید را بولین هستند گفت نعم شریع و عیله و مسلم فرمود بزرگترین ایشان که اوست گفت شریع گفت غلات ابو نوح و شرح از عبد الاحصاب علی است و در واقع جمله و صفین بوی بود ثقه عمر عاب قل نه ثمان و سبعین قال سئلت عائشه گفت پرسیدم عائشه را که عیله با بوی شغل بال سوک اندیکه سوک میکرد و آن سوک را که از آن سوک ایام و اقدم سید است و این در حقیقت تعلیم است لم ربنا نحن معاشرنا با اهل در رعایت نظافت و زینت و در اخلاط و صحبت با ایشان و قول طبعی که گفت که در راه خانه سکوت میوزید و آن بخت تغییر می بداند شایسته می باشد که عیله را می یافت خالی از غایتی نیت چه نماز یا مجلس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوائی گفتند نیت که سکوت در آن تغییر می بداند و باید و بعضی گویند که ابتدا سوک کلمات است از آنکه از درون نماز نفل که در وضوی آن سوک میکرد یعنی چون در خانه درآمدی اول کاری که کردی نماز

















و اما تحت حاکم نیز بخندان و این نزد شستن می بود که از تمرکز دست ز بعد از وضوء وضو چنانکه بعضی توهم کرده اند فخلل به لجه به بر تخیل میگردانند آن آب نیز خود را قال و قد  
هکذا امرنی دلی اینچنین امر کرده است مریور دکارین و راه ابو داؤد و عن عثمان ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یجلی لجه روايت  
از عثمان بنی امیه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تخیل میکرد و نیز شریف خود را و راه الترمذی و الدارمی بدانکه احادیث در تخیل لجه بطریق متعدد آمده و در بعضی از  
سخن است و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است که عامر بن شعیق از ابی وائل از عثمان روايت کرده است و تخیل لجه است از ابی یوسف و فضیلت است نزد  
امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است که قال الشیخ فی نزو شافعی نیز نیست است و امام مالک گفته که در این دست بر آن و تعباییدن وی کفایت است که قال الشیخ فی نزو امام  
در روایتی واجب است و گفته اکثر ترک کرد تخیل لجه را بسبب و اما شد و از عذر کرد و اعاده کند و کیفیت تخیل لجه نیست که در آنجا که است از زریعیه بر جانب فوق تخیل لجه از تخیل  
عمل است چنانکه ظاهر حدیث در آنست و عن ابی حبه یقین می رسد و تشدید تخمین نام و می نمود و بنظر او ادعی تابعی است حدیث کرده از علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال گفت  
ابو جریه ایت علیا دیدم علی را دخی الله عنه فوضا وضو کرد و غسل کفین پس پشت پر دو کف دست خود را احتیافاها تا آنکه کپال کرد و انید هر دو کف دست را  
ثم مض مض ثلثا و استنشق ثلثا پرتاب در دمان که در سه بار و آب در بینی که در سه بار و غسل وجهه ثلثا و است روی خود را سه بار و در اعجه ثلثا  
و شست بر دو دست را تا آنکه سه بار و مسح بر آسوده و مسح کرد بر سر خود و ببار و مسح غسل قدمیه الی الکعبین بر پشت هر دو پای خود را تا دو پاشنه ثم قام فاحسن  
فضل ظهوره بر آسوده علی رضی الله عنه پس گفت بقیه آب و نور افشای به و هو فاحسن پس نوشت آن آب را و حال آنکه وی ایستاد است ثم قال احسب ان اربکم کیف  
کان ظهور رسول الله لیکرکت و دست داشتم که تمام شد را که چگونه بود و بهار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و از اینجا معلوم میشود که آب بپاشاده خوردن جائز  
باشد و بعضی از آن خصوص آب خود را نذر و تفصیل کلام درین سلسله و بیان اختلاف در آن در باب الاشرع باید دانست و الله تعالی و راه الترمذی و الدارمی و عن  
عبد خدیغ یغنی غایمی و سکن تخانیه بفظ صند شرب زید الله فی محرم است و ریافته از من آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ملاقات کرده و محبت داشت علی بن ابیطالب و بود از آن  
اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرد از ابوبکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایت است از عیبه که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه قال نحن  
جلوس فنظر الی علی گفت نشسته بودیم ما که میگویم بجان علی رضی الله عنه چنین فوضا وضو کرد و داخل پده الی منی پس در آورد دست راست خود برین  
در آمد آب فوضا پس بر کرد آب و درین خود را فوضا پس بجانید آب و روی منی مضض بجانیدن آب است در دمان و استنشق و آب در بینی که و فوضا پس بر کرد  
اللسوی و بنیت زبیدی را بر دست چپ خود فعل هدا ثلث مرات کرد این سه بار ثم قال من سوه ان بنظر الی ظهور رسول الله که خوشحال میگرداند  
او را که نظر کند بسوی منوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هکذا ظهوره پس باید که نظر کند باین منوی که در آن منوی پیغمبر خدا است یعنی وضو آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت کردیم همیض مضض و استنشاق است بر وجهی که مذکور شد ما که مقصود را وی در اینجا باین کیفیت همیض مضض و استنشاق و استنشاق آب بود و یا  
المنه و و یک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود و الله علم و راه الدارمی و عن عبد الله بن زید رضی الله  
عنه قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم مضض و استنشاق من کف واحد مضض کرد و استنشاق کرد از یک کف  
آب فعل ذلك ثلثا که در آن سه بار اینجا نیز مقصود همانا است که در حدیث علی رضی الله عنه بود و راه ابو داؤد و الترمذی و عن ابی عباس رضی الله عنه ان  
النبی صلی الله علیه و سلم مسح بر آسوده روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسح کرد بر سر خود و از پند و بر دو گوش خود باطنی همسا  
بالسباحتین مسح کرد باطنی بر دو گوش که جانب راست بدو انگشت که نام آنها با حنین است و مشهور است بجهت اشارت بکلمات و تلیج یا حدیث حق سبحانه و تعالی و این  
الکشی است که متصل انگشت راست و انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت از اسباب نام است از سبب معنی دشام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکرد و در وقت  
سب بدان اشارت می نمودند و هم زنجبت و گران نام مکرر پیدا شده و گاهی در بعضی مواضع این اظهار تطلاق میابد و در اینجا نیز در بعضی نسخ با سبایتین گفته و ظاهرها با هاجمه  
و مسح کرد ظاهر بر دو گوش اگر دو جانب سب است بر دو انگشت خود و راه الدارمی و عن الیومع یضم را فوجهای موحده و کسرای تخانیه شده و بنف معوض  
یضم هم فوج صین و تشدید و او مکرر در آن فو ذل معجبه باینصاریه بخاریه از مبیعات تحت الشجره صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم انما رأیت النبی  
کردی دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فوضا وضو میکرد و قلت گفت بر خنث معوض منیع و آسوده ما افضل مند و ما ادب پس مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم سر خود را از پیش است از وی و اینچنین است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش پس و صد غنه و مسح کرد بر دو صغ خود را و صغ یضم مادیان گوش و چشم و می فر و افاده بر  
موضع و از پند و مسح کرد بر دو گوش خود را و مسح و احدى کبار و وحی و ابدا نه فوضا و آمده است در روایتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد و داخل صعبه  
پس در آورد و بر دو انگشت خود را فوجی از پند و در دو سوراخ هر دو گوش و حجرت قدیم حیم بجای سوراخ و راه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را باین روایت  
بهر ابو داؤد و روی الترمذی الروایة الاولى و روایت کرد ترمذی و اینستین از آن اشارت تامة واحدة و احمد و ابن ماجه الشانیه و  
روایت کرد احمد و ابن ماجه و روایت دوم را از آن توحا تا آنکه با آنکه احادیث در مسح بر سبب مطلق آمده یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعضی احادیث مترین آمده و آنرا































































عنها قال النبی صلی الله علیه وسلم یبکی فی حجری وانا حائض بود آنحضرت که یکبار میگردد کنار من من حائض میبومد و حجر منبج خاکسود و آمده است ثم یقول الله  
 تر سیرتک آنحضرت و ان تصفین علیه و عنها قالت قال لی النبی کنت عائشة کنت را پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اونی النخوة من المسجد بده و یارب برای من خمره را از مسجد  
 و منی خمره خای میجو و سکون میم و اسجاده خدا و خصیصه ایمان قدر که یکس بآن نماز تواند کرد و گرفت آن را مسجد آنجا بود که از بیرون دست دراز کند و بگوید فقلت لی حائض کنت  
 من کنت حائض کون دست در مسجد و ارم فقال یس کنت آنحضرت دست در آرد بکایت ان حیضتک لیست فی یدک بدستیکه حیض تو نیست در دست تو و او مسلم و عن  
 مہونه قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی عوط کنت میبوز بود آنحضرت که نماز میکرد در در مط کبیریم و سکون الکیم در از از صوف یا خر بعضه  
 علی و بعضه علیه پاره از آن کیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت و انا حائض و حال آنکه من حائض بودم متفق علیه و اینجا معلوم میشود که همه عاضی حائض پاک است خیر فرج والا  
 نماز و حاجت که پاره از وی برنجاست بود و پاره بر صلی رواند و الفصل الثاني عن امیر مومنین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انی حائضا او مرافق فی  
 کسک یا یا حائض یا انی یا او و خوشنما جوهره باشد یا است تا جماع کند او را در جانب پس او کا هفتایا یا یکا یا بن او بنود حکم او است تا برسد اثنا عشر و تحقیق معنی کاین رباب الکائنات که  
 طب و دینی بایان شاء الله تعالی خدا کفر بما انزل علی محمد بن محمد کافر شد بدینکه زنده شده است بر محمد و او الهی و انی ما حجة والدادی و فی رواینها  
 و در روایت ابن ماجه و دارمی بخیر آمده که فصلی فیه بما یقول یس کسک یا یا کاین پس تحقیق کند او را و چیزی که میگوید و اتفاقا کند که وی بدست میگوید فصلی کفر میترسم که کافر شد  
 بلکه اگر در ایاتان بطریق احتمال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر نه بخیر نیست و در او کفر ان یحتمل است و متصور و تعلیظ این شائع و تشدید بر آنست و شیخ ابن حجر مکی در  
 شرح کتب کفیه کفر نیست باتیان مازنه و در کار حلیه باشد یا است البته محمول بر کفر ان یحتمل است از جهت شریک خلافت و در ان پس اجماع بر تحسین و می نیست چه جای که از ضرورت است  
 دین باشد و با احتمال بخیر چیزی کفر از نماز یا یا کفر حدیث ضعیف است چنانکه میگوید از شیخ برین تقدیرات یا بنی بطنیه در و شیخ زهدی و منکر باشد اما اتیان و کفر در رعایت شدت  
 و شائعات است که احتمال ان بی شبهه موجب کفر باشد فوق آن تصور نیست و قال الثومذی و کفته است ترمذی و تضعیف این حدیث لا یعرف هذا الحديث الا من  
 حکیم الا توضع عن ابی نعیم عن امیر مومنین عن حدیث را که از حکیم بن اثم کرده روایت کرده است از ابی نعیم و وی از ابی هریره و کفته است معنی این حدیث از نظم محمول است  
 بر تعلیظ و کفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث از جهت اسنادش و ابی نعیم الجعفی نام وی طریف بن بجالد است تهری و در توبی کفته است حکیم اثم بصری و در وی این حدیث  
 از طبقه او است و در میزان الاعتدال کشته لیسن ناس و در کاشف کفته است که طریف بن بجالد تهری کرده است او را و در توف و دهنت رفقه را عالم و در تهذیب کفته که بخیر بن معین  
 کفته است که وی تهری است و عجمی کفته است ان شاء الله تعالی و عن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که کفته کفر با رسول الله صلی الله علیه وسلم و هی حائض  
 چیزی حلال است مرا از زن من و حاکمی تهری حائض است قال ما فوق الا اذا فرمود آنحضرت حلال است چیزی را با لای از راست این میگوید مذہب امام بی حنیفه است و با وجود آنچ  
 و التضعیف عن ذلك افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن آن فاضل تر است از ترس آنکه مبادا بوی کشد حرام است و اما آنحضرت مامون است از ان رواه و بن و قال  
 محیی السند اسناد و لیس یقوی روایت کرد این حدیث را از بن و کفته محیی السند که اسناد او قوی نیست و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 اذا وقع الرجل باهله و هی حائض و قتی که جماع کند مرد با اهل خود و در حالت حیض فلنصف من نصف دینار و پس باید که تصدیق کند نصف دینار که بحجاب و یا را نماز یک یک  
 روید و ثمن آن باشد و بعضی یک دینار کفته و بعضی عقیق کفته و بعضی کفته و در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار و در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع و بعضی  
 عقیق کفته تطبیق کفته که اگر تر باشد که کفارت آن استغفار است و بر شافعی و اصحاب بی حنیفه برین اند و الهی و الثومذی و ابو داؤد و النسائی و الدادی و ابن ماجه  
 و عند عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان دما احمر فدنار و اذا کان اصفر ف نصف دینار و بن عباس است آنحضرت که فرمود و قتی که با حیض  
 خون سرخ پس کفارت آن دینار است و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است که در بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است و در پایان  
 آن نصف و احتمال دارد که هر دو را غایب زرد باشد و او الهی و الثومذی و کفته است که کفارت نزد اتیان حیض از ابی عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است و امام محمد و اسحاق و ابن  
 قائل اند و ابن مبارک که میگوید استغفار کند برود و کار خود را و نیست کفارت بروی و از بعض تابعین نیز بخیرین منقول است و سعید بن جبیر و ابی نعیم عن ابی نعیم انما هذا الفصل الثالث عن نذر  
 بن اسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است از بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام بن العابد بن علی  
 بن الحسین در مجلس اونی نشست و سماع حدیث میکرد باقی حوال و رجائی میکر نوشته شده و ارسال میکرد و در حدیث کنت که بروی رسید آنحضرت پس کنت نماز ما محل لی من اموات  
 و هی حائض چیزی حلال است مرا از زن من و حاکمی تهری حائض است فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت را آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشد علیها اذا هات  
 استواری بندی بر زن نماز شش اثم شافعی با علایها بر کار تو با علایها است یعنی فوق الا از را مباح است و ماتحت الا از را حرام چنانکه مذہب امام ابو حنیفه است و او مالک  
 و الدادی و سلا و عن عائشة رضي الله عنها قالت کنت اذا حیضت نزلت عن المثلث علی الحصى کنت عائشة بود من چون حیض میکردم فرود می آمدم از تیر بر بور یا  
 ظننوب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نزد من نشیتم از او و او را پیغمبر آنحضرت را و لطفدن منده حنی فطهر و قریب نشیتم از وی تا آنکه پاک نیستیم و او  
 ابو داؤد ظاهر حدیث منافی است بعض احادیث گذشته را که دلالت دارد بر مباحث و مخالفت آنحضرت با از او چطره خود و در حالت حیض جواب میدهند با کفر نشان ایشان









نکردن که صیغه و کوی گیر باشد که گفتند شام بود و قسم است که اگر بزرگ آنحضرت دانست بجز بایستی که صیغه و کوی در دست و موجب حد و دست از بخت نرسید و بخت  
گفت از دور که تان که اقامت بکنی در کتاب خدا را یعنی حد باشد یا بشد هر چه خدا است اقامت و ناکند قالا که گفتیم بخت یا بخت شاید که آن خصوصیات نماز گذاردن همراه  
آنحضرت بود و باشد و در قصه سابق ثابت شده است نماز گذاردن آنحضرت بکلی صاحب کف گفته که اگر در آنحضرت آن مرد را که در کعبه و بکند و بکند و در رکعت ما و این کند  
کاتب حرف در مدینه طره افتاد و در بعضی زیارات شریفه که بر ثواب باشد و بر توی از زانیت آتوق باشد عامه علم و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبي کف  
مسعود بر سیدم غیر اصله صلی الله علیه و سلم ای الاحمال اصله صلی الله علیه و سلم ای کلام کی از کلام محبوب تر و فاضل تر نزد خدا تعالی قال الصلوة لو قلها مودع و محبوب ترین  
در وقتش که در جنب باشد و در خط جاری می و قتها و در بعضی آیات فی اول وقتانیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود که سیدم که کلام محبوب  
تر است قال بوالا الدین فرمود و یکی کردن با دور و پدر و فغان بر جاری کردن و نیز بخانیدن و نیز از قلت ثم ای گفت بعد از وی کلام عمل است قال الجهاد فی سبیل الله  
فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی عن ابن مسعود و حدیث کردم آنحضرت مرابین اعمال بای کلمات و لو انفسد فله لزاوینی و اراطین و  
میکردم از آنحضرت و سیدم آنحضرت و می بکیرات اعمال را یا مطلقا سائل از یاده میکرد برای من مخصوص تا کید و تحقیق تمویحات خود و بیان حمایت و انکس آنحضرت است و لیکن  
رعایت ادب خوف سلال آنحضرت بران داشت که بر سیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه با کلام احادیث و بر بیان فضل اعمال مختلف آمده است در بعضی احادیث آمده  
که بهترین اعمال اسلام را طعام و افشای سلام است و نماز گذاردن و رشب و قتی کدر دم و خواب باشند و نیز آمده فضل اعمال آنست که مردم از دست و زمان تو سلام می کنند  
و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی حیانت نکند و رغبنت و عجز برود که در وی بصیحت نکند و نیز آمده که افضل اعمال آنست که خدا است و آمده است که بهترین اعمال آنکه دایم تسبیح  
مربوط نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بجال ایشان لاتی تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف احوال  
چنانکه جهاد از ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و خصوص متعاضد و ظاهر اند بر آنکه نماز فاضله از حد قد است و با وجود آن در وقت موارسات مضر صحت فاضله از نماز که در وقت  
وجه فاضل ترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضل تر از دیگری است و این سخن اصل عظیم است و در باب خیریت و افضلیت فاضله و حق جابو رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بین العبد و بین الکفر نزل الصلوة صدی که واقع است میان بنده و میان کفر هر چه که نماز است چه نماز خارج و فاضل بود که  
نیکو است که بنده بکفر برسد چون فاضله نماز از میان وقت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس میباشد و میگردد که این تان برسد چون دیوار از میان بر آید  
فاضل بر طرف شد این تان و اصل کشت اینچنین توجیه و تفریک کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است قد بر واه مسلم و این تعلیقا و تشدید است بر بزرگ  
و اشارت است تا آنکه تارک حله نزدیک است که کافر گردد و زرد اصحاب ظاهر کافر است و از بعضی صحابه نیز خبر می روی است که نزدیک بکفر است و نزد بعضی علماء کاشفی مالک از ایشان  
و اجاب است نقل می که هر کافر که در دوزخ خفیه واجب است خرب و جسد و زندان تا وقتی که بکند از نماز را الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت روایت است از عباد بن الصامت  
و تخفیف موده که از شاه هر صحابه و کبار ایشان است احوال می در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس صلوات افوضهن الله تعالی  
یعنی نماز است که فرض گردانیده است آنرا خدا تعالی من احسن و خوهن و صلاههن و قوهن کسی که نیک کند بر عبادت من و کاتب ضروری این نماز را و بکند و آنرا در وقت بیان  
و اتم و کوعهن و خشوعهن و تمام و کمال بجا آورد احکام دار کانی نماز اخصهار کوع و بچو در آنکه معنی بندگی و انقیاد و آرا نهایش است و مخصوص بنماز اند و اگر مردم و آن تها و این  
کان له علی الله عهد ان یعفوله یا بشد بخدا عهد کند یا مرزد او را مراد و وعده حقیقی است بامریدن آنکس چون وعده او حق است و خلف دران جاریست بقریه بعد که در عهد  
میکرد و لازم میکند کسی خود و نگاه میدارد آنرا و من لم یفعل ذلك و کسی که نیکند از او گذارد نماز را بر آن وجب فلس له علی الله عهد پس نیت مراد را بخدا عهد لازم آمد بر زمین  
و می ان شاء عفو له و ان شاء عذبه که اگر خواهد می آمرزد او را و اگر نخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل بران که تارک حله کافر نیست و مرکب کبیره واجب  
نیت تقدیر و می تخلف نیست در نماز چنانکه مذکور است و جماعت است و اوه احمد و ابو داؤد و در وی مالک و النسائی نحوه و عن ابی امامة رضی الله عنه  
عنه و ابی است از ابی ایوب که از شاه هر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوا خمسکم بکذا یدین نماز خود را و صوموا شهو کم و روزه دارید  
ماه خود را که رمضان است و ادا و اذ کوه اقول لکم و یدید زکوة مالهای خود را ظاهر در آنوقت که رایج میگردد اندچ فرض شده بود و اطبعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خدا  
را خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بخلاف فرموده خدا و رسول خدا را نکنند فلن خلوا جنة و بکرمی در آید بشت پروردگار خود را و اوه احمد و ابی مدهی و عن عمر بن  
شعب بن ایه عن جده مال این بنا و در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اولادکم بالصلوة و هم ابناء سبع سنین  
اگر کینه فرزندان خود را بنماز گذاردن حال آنکه ایشان هفت سال باشند تا عادت کنند بنماز گذاردن و اخر بوم علیها و هم ابناء عشو سنین و نیز فرزند آن خود را بر آنکه از  
نماز چون ده ساله شود نماز بر وی با نهد و ناکید و فرغوا علیهم فی المصاحح و جلای کین بیان فرمود و نماز خود را بخواند و در یک تمبر بخند این نیز عیادت است و نیز  
از اینجاست که چون هفت سالگی بدی اوقتی و شدنی پیدا می آید و در هفت سال حالتی که نیکو میکند چنانکه در جای خود می بیند است مناسب است که در هفت سالگی امر  
باینکه ده شود و در هفت سال و یکم و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست و یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست

علم نماز گذاردن  
ص





[illegible]













گفت انش فلهما بقول الرجل حسب ان بعد مقدار خواندن پنجاه آيت اينجی سطره که در وقت برقع وضب و دو آمد است و در ولایت و یک چاه آيت بیشت گیت امه و از پنج چاه  
 پنج سطره که در تعجیل فخر بنوم بشود گفته اند که این تخمین است فعلمه عمل کردن آن تعذر است اگر سحر را یکاه تر ازین وقت بخورند اصلح است و واه البخاری و عن ابی ذر رضی الله عنهما  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف انت اذا کانت علیک امر او مکره فوجدت حال او و جرحی کرد و یک سطره خواندنت بر قبادشا  
 که در مخالفت ایشان تا رفت قنیه است یعنی الصلوة میریزند نماز را و رعایت نکنند ثلثه و آیت از او و خون عن وقفها پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات نماز و فاضل  
 قلت فانما نمنی ابو ذر یکدیگر میگویند من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لقیها بکذا نماز را در وقتش فان ادکها معهم فصل پس اگر در بی نماز با ایشان بگذرد  
 با ایشان بخور فافعلک فافعله پس بر شمی نمازی که همراه ایشان بگذری فصل خواهد بود و برای تو و واه مسلم و ازینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز فاضله که بوقت کرده اند از دو  
 موم با یکدیگر نماز خود را در اول وقت گذارد پس بگذارد و با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو در یاد و این در غیر نماز فخر و عصر و مغرب خواهد بود و از جهت که است قتل در اوقات و عدم مشروعیت نقل  
 رکعت یا اگر کتاب این کرده اند پس است از اوقات قنیه و اختلاف کلام که لازم می آید از اینجی مخالفت جاز و بداند که شرح گفته اند که مراد باین امر ای نبی امیه اند و تحقیق واقع شد آنچه خبر داد و چه صادق بود و  
 این جماعت که رعایت میکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت میکردند بر اوقات نماز بر رضی الله عنهما و می در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سینه و پیشانی وی در شام بود و در اوقات حاکم  
 ابی سفيان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پرسش اعراب که با معاویه پس بطلبید و عثمان بیدار می ماند و بیدار می ماند و بیدار می ماند که موضوعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همبخت از عالم رفت و در قصه  
 طویله و عن امیر مروه یعنی یزید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرك رکعة من الصبح کیک در یاد رکعتی از نماز صبح قبل ان یطلع الشمس شیئ انکره یزید  
 آفتاب فعلا در رک الصبح پس تحقیق دریافت صبح و من ادرك رکعة من العصر قبل ان یغرب الشمس فعلا در رک العصر و هر که در یاد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه غروب  
 رود و آفتاب پس تحقیق دریافت عصر یعنی غروب نماز پیش از آنکه رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام کند نماز را منقضی جلوه و قول الله انک شئ علمه همین است که بطلع آفتاب غروب و بی  
 فجر عصر باطل نمیکرد و امام و حنفیه و اصحابی می دانند که نماز فجر بطلع آفتاب باطل نمیکرد و امام و حنفیه و اصحابی می دانند که نماز عصر بطلع آفتاب باطل نمیکرد و در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیکرد و بطلع و یک رکعت  
 تا بیا آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث صحیح است و در ایشان وجوب است که تعارض واقع شیان این حدیث و احادیث و آمده در باب نماز صلوته خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب  
 پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه متر شده که چون تعارض کند و آیت رجوع بحديث کند و نزد تعارض و حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح که در حکم این حدیث است و در نماز عصر و احادیث  
 نمی آید نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر نیمه کامل است و تعارضی در آن نیست باطل و چون بطلع آفتاب فضا فی غایب شد و اگر واجب شد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد می شود و نماز  
 است پس رجوع بآن نیز بصفه نقصان باشد پس اظهار نقصان بسبب غروب فاسد شد و وادعا که واجب باشد و شافیه حدیثی را مخصوص بخواهد و از زنده و ائمه و اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر حدیث  
 در علم است و درین تمام ریا و عجزی است که در حاشیه ذکر کرده شده است و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ادرك احدکم سجدة من صلوته العصر  
 فیتکبر یا بکی از تمام یعنی نماز عصر قبل ان یغرب الشمس پیش از غروب که آفتاب غلبه صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را با واهی دیگر و اذا ادرك سجدة من صلوته الصبح  
 قبل ان یطلع الشمس غلبه صلوته و چون در یاد رکعتی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث باقی است و مراد بسجده  
 رکعت است و واه البخاری و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لقی صلوته او فام عنها کسی فراموش کند نمازی یا خواب کند فاضل از آنکه کها و  
 ان یصلها اذا کرها یعنی نماز آن نماز نیست که بگذارد نماز را و وقتیکه یاد آرد و آنرا بیدار کرد و از خواب بیداری اجازت نگردد زیرا که یاد آوردن لازم است و خود نماز وقتی خواب کرد و بیدار  
 بیداری یا خواهد بود و فی رواية این زیاده که لا کما و لها الا ذلك نیست کفایت نماز اگر کها همان وقت اگر آن یعنی آن کفایت نماز نیست و چنانکه در صوم فیر میسر میشود و عن  
 علیه و عن ابی قتادة بن النعمان انصاری جانی مشهور است عقی بر جی خرد تمام شاهد را و از فضلاء صحابه بود و در ابوعبید خدری بود و در ادراک قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم لیس فی النوم نفوذ بطنیت و در خواب تعزیر چنان محل تخفیف نیست انما النفوذ فی البطنیت تعزیرت که در بیداری که چنانچه از غلبه خواب رفت و چنانکه کاری کرد و در خواب  
 خواب نبان شد مثل بیدار شدن و شطرنج با حق و بکاری شغل شدن که حکم عادت فراموشی کرد و فاذا انسی احدکم صلوته او فام عنها قلبصلها اذا کرها فان الله تعالی  
 قال و افرا الصلوة لذکرى زیرا که بدستی درستی خدا تعالی اقتداست و در یاد نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن است و واه مسلم الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه  
 ان النبی را روایت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت با علی ثلث الاثوجها ای علی رحلت تاخیر کن در یاد آوردن آن الصلوة اذا انت یک نماز چون بیاید  
 یعنی در یاد وقت آن و انت بدوامی فو قانیه است و انت بنون و بنا بآل ف نیز و انت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح است و اهل تصحیف است و الله اعلم و الجنازة اذا حضرت دوم جنازه  
 وقتی که حاضر شود و اگر وقت کرده نباشد و در گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سخا فی شرح هادی که میگوید افضل نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر کند و الا هم اذا وجدتها کما هو  
 سوم زنی بی شوهری که بیای مراد کفو افتخ هم و کما بی تخانیه شده و فیکر شوی نماز دیگر بود یا نبی و واه التومذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 الوقت الاول من الصلوة وضوان الله اول وقت نماز و گذاردن نماز در آن سبب رضای خدای تعالی است بخیر و در وی تأخیر خوب است چنانچه بر بطله و اخبار و غیره آنجا که تاخیر بیکر  
 نماز و تمیز ثواب بعد شش حضور جماعت و الوقت الاخر حضور الله و گذاردن نماز در آخر وقت سبب غضب خداست یعنی در گذشتن از نماز و اخذ صلی یا برای نه و تفصیل در باب اول وقت در اول باب  
 معلوم شد و نیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در آن و واه التومذی و عن ام فروة قالت سال النبی صلی الله علیه و سلم ای الاحمال افضل ام فروه







ازین دو صیغ معلوم شد و که تا نیم شب تا غیر از نماز عشاء است بلکه مستحب است بحصول تعب و مشقت و عبادت حق و الا اقل کرده خود نباشد و واه ابو داود و النسائی و  
ام سلمه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شد تعب الا للظهر من کنت ام لم یؤد تخف تحت زجیته و شبالی کردن بر ظهر را از شامی و غیر شدت حر از شب  
استحاب بالبدن و انهم اشد تعب الا للصوم و شماخت زید و شبالی کردن و غیره را از آنحضرت تصور و تحریص و غیب الزام اتباع است در همه جا این حدیث نیز ظاهر میگردد  
که آنحضرت عصاره فی الجمله تا غیر یک روزه و احمد و الترمذی و عن انس قال کان رسول الله یؤتی غیمه صلی الله علیه و سلم اذا کان الحجاب بالصلوة چون ی بود سخت  
که می شد می گفتانظر بنا و اذا کان الجرجل چون ی بود سر و شبالی میکرد و تا غیر یک روزه اول وقت روزه النسائی و عن عباد بن الصامت صحابی مشهور است بقیاض  
الصلوات تا آخر شد بدو و سایر اشراف را سابقا و بیا است که نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم انما استکون علیکم بعدی امر بعدی امر بعدی  
تقصیلین است سرانجام است که باشد مسلط بر شما بعد از من یا دشمنان که بشنایم اشباع عنی الصلوة و لو قها باز میگردانید از این تا غیر از این شاعل و شبهت ایشان از گذاردن نماز در وقت  
مستحب آن حقی بنده و قها اگر بود وقت آن فصلوا الصلوة و لو قها پس بگذارید نماز را در وقتش که بخار و مستحب است فقال و جل پس گفته می باد رسول الله صلی  
معهم ایما بگذارم با ایشان نیز قال نعم و هو داری بگذار چنانکه حدیثی از گذشت و واه ابو داود و عن فبصة فتع قاف و کمر حرمه و ما مد ممدین و فافص تین  
قاف صحابیه که بر سر معصود است و ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بكون علیکم امر او من بعدی یا بنده غالب شما با دشمنان پس از من  
پوش و نال الصلوة تا غیر یک روزه از آنوقت بخار می کردی لکن بر شتاب آن نماز که ایشان بگذارند و دفع آن برای شما است چاکر پیش از آن در وقتش گذارده اید این نماز که با ایشان بگذارید  
تا ظهر خواهد بود بر شما و اگر گذارده اید همین ایشان در آخر وقت بگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف غنه و دفع مقصد میگذارید و وحی علمم و غیر این نماز و نال تا غیر  
کردن ایشان فصلوا معهم اصلوا الغبلة پس بگذارید نماز بر ما ایشان مادام که بگذارید بجانب قبله و این قید لغائی است و احتمال دارد که حقیقت باشد و ضا لکون جانب قبله بگذارید  
و از رتبه اسلام سیر و نایه نمی باید گذارد و واه ابو داود و عن عبد الله بن عبدی بن الجناد و دخل علی عثمان روایت است از عبد الله بن قریش و فلی که از کبار تابعین  
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر ائمه اربعین عثمان و هو محصور و حال آنکه عثمان نمک گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شمشید شد فقال پس گفت عبد الله بن عبدی  
بعثمان انک امام عامه بدستیکند و امام همه مسلمانانی و خلیفه عمری و نزل ملک ما نری و فرود آمده است تو با یکو حادته گری بنی و وصلی لنا امام فتنه و نماز بگذار و بری  
و امامت بکنند رئیس سر دار اهل بنی قحطه که بکنند شده است و نام وی گمانه بن بشیر بود و خروج و پس نیز بکنیم باز بزنه و بنیو ایم که بگذاریم نماز عتقی فقال الصلوة احصوها  
یعنی الناس پس گفت عثمان بنی اربعه نماز بهترین همها است که بکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون بکنند بکنی کن همراه ایشان و شریک شما با ایشان و یکی  
و اذا اساءوا فاجنب اساءتهم و چون بدکنند پس کسی شو و بر بکنن از بدی ایشان حاصل به با مردم و یکی شریک باش نزد بدی این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است غایت درج اقام  
و انصاف و بخت و درین دلیل است بگذار در نماز خلف هر بر و فاجنبانکه مذمها پس است و جماعت است و واه الجنادی باب در توابع و تمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل  
و اوقات آن **الفصل الاول** عن عماره بن مرام بن ممل و تحسینیم بن ربيعة بر او بای موصیة جریعة تصغیر صحابی است تقی است بعد و است در کوفین قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یقول کف عماره شتمم آنحضرت را بیکفت لن یلج النادر احد صلی قبل طلوع الشمس قبل عروها البته درینا بد آتش دروخ را کسی بگذار گذارده است  
پیش از بد آن قاف و پیش از نور و رفتن قاف یعنی الحجی و الصی حجاب آنحضرت نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عشاء و واه مسلم روایت کرده که ظاهر حدیث دلالت دارد  
که هر کس این دو نماز بگذارد و بر این وظیف نماید هرگز در دروخ نه و کاید نه از بخت ترک صلوة و بجهت آنکه گمانان دیگر و لیکن این خلاف مقررات میان جمهور علماء از اختصاص کفارت  
بصغائر و طلمی گفته که ظاهر احوال کی محافظت کند برین دو نماز با وجود دشناقل که در نماز فجر و نال علی که در عصر است آنکه در اعمال دیگر تقصیر و تعویض نخواهد کرد پس امر زید میشود و در اول  
روز آورده میشود در آخر دروخ فتنه و ظاهر است که براد با انعدربان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کند بر آنها اصلا در دروخ نه را بید و لیکن پروردگار تعالی فرمود  
بنماز بر هر عمل و با وجود آن که خواب بخند و محو کند از حافظ این دو صلوة هر گاه ی که کرده باشد و الله علم و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
سلم من صلی البدرین دخل الجنة کسی که بگذارد نماز بامداد و شبانگاه را بیدر آید بهشت را اگر بگذارد نماز فجر و عصر است که در سر و می روز و اوقات اندول و آخر و بعض  
مخبر و عثمان را مراد داشته حدیث سابقی مؤید و مقوی قول اول است منفق علیه و عن ابی هر پده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخافون حکم ملائکه باللیل  
و ملائکه بالهواد و یبکی و یرو و می بیند میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر دشتن اعمال ایشان و بچشمخون فی صلوة  
الحجی و صلوة الصی و جمع میشود و بجهت بیکر نماز فجر که طافه اعمال شب را بیدر و طافه کبر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که علمای روز را بیدر و دیگران  
می آیند در وقت بالا رفتن و پان آهمن و یکی از جوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن امنیت شمع عروج الذین با فوافیکم تیرا لایمروا بکافی که شب کردند در میان  
شما فبشاهم و هم پس بر سر ایشان را بر و در کار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی دانای تر است باحوال بندگان خود و لیکن بر سر از برای اطمینان  
فیضیلت مبادات بندگان ملائکه که طعن میکردند بر ایشان و حق و فساد و مع میگردند خود را در شیخ و تعویض و بیدر از ملائکه شب که عمل در وی فضل و داخل است در صوفی و اخلا  
و نیکوترین ملائکه شب افضل انداز ملائکه و بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد که گفت و کتم چگونه و بر چه حال گذشتید بندگان ملائکه فقولون انکم انتم و هم یصلون

بن عبد  
رضی الله عنه











وصلى رواه ابو داود والترمذي وابن ماجه الا انه لم يذكر الاقامة فكانت كراية من اذنه كما كانت كراية من اذنه وقال الترمذي وكذا استمر  
هذا حديث صحيح لكنه لم يصح فيه ثلثا لافس ليكن ذكركم قد استقصينا من حديثه ما فيه من الصحة وكذا استمر  
پس خبر دایم آنحضرت را بخواب پس فرمود که این خواب حق است پس گفت برخیز بلال که هست از خوابی تو نرم آواز تو عالم کن بروی آنچه گفته شده است مرا و نایده ناکند بلال بان پس  
چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال ابروی در بوی رسول خدا صلعم و حال که یک شیدوی از او خود را میگوید یا رسول الله سوگند بخدا ایگو فرستاده است ترا برستی پلوتید دیدم من تداخیر  
میگفت پس گفت سول خدا فلا الحمد فلک ثبت وعز ابی بکوة قال خرجت مع النبی گفت ابی بکوة ثقی که نام وی نفع بن الحارث است بیرون دم با پیغمبر خدا صلی الله علیه  
وسلم لصلوة الصبح وقت نماز صبح فكان لا یجری برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت که میگفت شب سپید می از آن مردان که در خواب بودند که نایده ناکند بلال و را میاز  
او و کد بر جلد یا یجیبانید او را پس مبارک خود و از آنجا معلوم میشود که در آن کسی ابرای نماز جانشین است خواه بخواند یا یجیبانید و رواه ابو داود وعنه اناک بلغة رواد  
از اناک که رسیده است و از ان المؤمن جاء عمری فوجدته لصلوة الصبح که مؤذن آن عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز باطل و بعد از آن که اذان گفت بود و فوجده  
فانما یسیر فایت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خصی من النوم فامره ان یجعله فی نداء الصبح پس امر که مؤذن عمر که بگوید اذان را صبحان  
حدیثیابی محدوده سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال امر کرد که در اذان با او دین کلمه را بگوید و بعضی روایات آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة فی غیر النعم آنحضرت  
خوش کرد و فرمود این اذان را من گفته باشی و ما را که این سنت در بدین عهد آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین حسن باین تقریب روشن و تازه شد و این علم و امانی الموطن  
وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت عبد الرحمن حدیثیابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است  
عن ابیه ان یزید خود که عمار بن سعد است عن جده و پدر پدر من از جد پدر من که سعد بن عمار است ففتح قاف و را و از منی که مؤذن آنحضرت بود و در مسجد قبا با آنکه سعد که مؤذن آنحضرت  
صحابی است و هماره بن سعد و پیغمبر و بعد از حسن بن سعد است و از طبقه او سر روایت میکند و هر یکی روایت میکنند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند  
از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیر به وجه هر دو راجع باین است فافهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اول  
ان یجعل اصبعه فی اذنه آنحضرت فرمود بلال را که بگوید اندر دوا نکشت خود و فافهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اول ان یجعل اصبعه فی اذنه آنحضرت فرمود بلال را که بگوید اندر دوا نکشت خود و فافهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اول  
بلند کرده است ترا و از ترا و رواه ابن ماجه باب فضل الاذان واجابة المؤمن فضل الاذان در حدیث خود بسیار است چنانکه در احادیث باید بخوانی و دانست که اذان گفتن  
فاضلتر است یا امامت کردن و مختار تر است که اگر باند که حقوق امامت تمام بجا میآورند و در امامت افضل است و الا اذان و سخن کرده اند در آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم  
نفس خود اذان گفت است یا نه و حدیث آمده است که آنحضرت در غزوی بود و قوم بهر سو و حال فرو آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعضی این تاویل کنند که مراد از اذان  
و این روش و زبان عرب بسیار است که هر کس را بخیر کند و میگوید یا خدا که گویند یا شاه قلعه بنا کرد و خلعت و شایسته حقیقت است که امر بدان کرده است و در روایت و از قطعی تصریح نیامده است  
که امر کرد باذان و اول علم در هر دایره از پی یوسف آورده است که گفت دیدم امام یوسف را که اذان و اقامت مغرب گفت و شب در میان و مختار و ظاهر انکلام غنی است که امامت نیز  
خود کرد و قدر و اجابت مؤذن و اجابت است که اگر کسی اذان گویند حجت را دل است و اگر از جوانی اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن سجد خود را و اگر در مسجد یا اجابت واجب بود از جهت حصول اجابت  
صلی و در قاری قرآن و قول است و مختار عدم اجابت است الفصل الاول عن معاوية قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول یخت  
المؤذن طول الناس اعنا فامروا القمیه مؤذنان و از آن در آن روز قیامت کتابت است از نزد کی و کردن خوانی ایشان در آن روز یا از ترقب و انتظار اذان و در آن  
بشت و امتداد دیدن ایشان در فضل و کرامت حق چه بر کف غطر دامید و از چیزی باشد که آن و کرد و در آن بجانب وی و از آنکه اذان است از قرب و دوز و کاهوت و بعضی اعتقاد  
کرده اند که سینه بمغنی شای که در آن و نیز فتن سنی بر بشت رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبوا الشيطان و قتی که  
آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت مید شيطان و دیگر زله ضوابط در حالتی که شيطان نیز میزند حتی لا یسمع الاذان تا شوق اذان بجای  
کلین محمول بر ظاهر است چنانکه شيطان جسمی است متغذی از تیزی بر تیزی باشد پس نیز میزند و میگوید یا خدا که گویند یا شاه قلعه بنا کرد و خلعت و شایسته حقیقت است که امر بدان کرده است و در روایت و از قطعی تصریح نیامده است  
با و از آنی که پسیند گوش او باز میدار و از شنیدن قرآن و از آن بجزیر طر که در پی اقیح و تفتیان و در روایت مسلم از خاص اقیح شده بصرهای هم را و اهل صلا در بعضی سخت دیدن فاذا  
فغضی البلاء قبل پس چون تمام کرده شد اذان میشد که شيطان حتی اذا قوب بالصلوة و این آیه که اقامت گفته شد برای نماز پشت مید و میگوید حتی اذا غضی  
الثوب قبل ان یخون نام کرده شد اقامت پیش از آنکه یخون میخیزد بین الموع و نفسه تا آنکه غافل میگردد و در می بینان هر دو نفس می و در سوره های نماز ها و افعال الذکر  
کذا اذا کذا میگوید که چنانکه از آنجا که نماز را بکن بدن کرد یا مید پیچید را که بزرگوار داشت آن حتی بطل الرجل لا بدوی که صلی تا آنکه میگردد و در و چنانکه در می یک چند  
رکعت کند و دست منقح علیه اگر گویند که سبب است که شيطان اذان اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز بزرگوارش اگر احتیالی در رکعات اذان نیستی و غلبی نماید و اگر در بعضی  
ملی نماز و نیز رکعت که سر وین است که اگر چه وی حقه نماز است اما آنجوب و یا عاریت و نماز حجت کمال فضیلت که در آیه و در یاد عجب می نماند و در بعضی از شایسته  
راه می یزد و آن نیز چنین است و با جمله اذان این خاصیت نموده اند و در علم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجوز































5



















































































































یعنی ایگفت ابوهریره ثم سلم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام کرد و پیش از سلام فرمود پس گفت بن سیرین در جواب سوال ایشان بنبت ان عمران بن حصین قال ثم سلم کا بنیده شده و جزوده شد که هرگاه  
بر حصین در حدیث گفته است ثم سلم یعنی بن نظر از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم ولیکن بر خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه  
در حدیث ابوهریره سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که دیدم بخار آورده ام و در روایتی آمده است که از بن سیرین پرسیدند که در سجده بن سیرین گفت میت  
تشد در حدیث ابی هریره و لیکن بن دوست میدارم که خوانده شود تشدد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشدد باین معنی علیه لفظ البخاری و فی اخری لها و در روایت دیگر بخار  
و مسلم را حال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدل بجای لفظ لم انس لم تعصر بن اخطأ آمده است کل ذلک لم یکن یخیر انیسان و قصر بنو و دیگرین عبارت آمده است که فقال بن گفت و ابی الدین و کان  
بعض گفت تحقیق بود یکی ازین دو چیز انیسان یا قصر رسول الله بد آنکه شرح حدیث را در بیان علوم انجیدیت کلام طویل است شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد  
و لیکن بدینجا کلام است که باید آورد اول در قولی صلی الله علیه و آله و سلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود نه انیسان و این اخبار است بخلاف واقع و جامع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف  
در افعال است و ثانی در تمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از حضرت نقلی علیه سلم بن بعض گفته اند در جواب از اشغال اول که عدم جواز انیسان در افعال و  
اخبار است که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام و حتی در جمل اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بخلاف واقع کذب و سفقت اگر چه نه عمد بود و واجبست ترخیص لغت و کبر  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و همین است مذنب جمهور و این میگوید که مراد بقول می پیچونده انیسان و در فصل سنت که در اعتقاد من نیست نه نفس لار و این خبر صادق است بنی  
باین قول که نیت است از عدم شعور که یا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشغال فانی میگوید که تکلم و فعل نه عند کار است بر تقدیریت که عدا باشد نه سهو و انیسان  
چنانکه مذنب شافعی است و این جواب تمام نیست در حکم از ابی الدین و صحابه دیگر چه حکم انیسان نه سهو بود و ذکر آنکه کونید انیسان تابع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند و انیسان احکمی متعلق نیست  
و انجواب خالی از معنی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذنب خفیه جز از انیسان کلام عمد و سهو اطلاق معنی ندارد است پس انیسان میگوید که وقوع این قضیه پیش از رخ جواز کلام و افعال است  
در نماز و در اینجا کلام است مذکور مذنب امام احمد بن حنبل است که کلام در نماز عدا و سبایا معنی ندارد است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از موم چنانکه در بن قضیه است  
و آنکه علم و عن عمد تعد بن حکمیه بضم موحده و فتح محله و سکون بضمیه م و در عدا گفته انیسان که مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعض ساینه عدا تعد بن مالک ابن عکبه است متون مالک  
و اثبات الفا صفت مالک نکرد و صحابه است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین است فی اماره معویه ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم است که آنحضرت گذارد  
با صلی بن ابی شیبین با فقام فی الرکعت الاولین لم یجلس علی سید و آنحضرت در رکعت اولی نشست و مکرر عقده او فی فقام الناس مع بن سید اند مردم با آنحضرت حتی از بعضی از  
و آنظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز او چشم داشتند مردم که سلام گوید که و هو جالس کثیر سلام داد و او نماز را برآمد متفق علیه الفضل الثانی عن عمران بن حصین ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم  
صلی الله علیه و آله و سلم است از عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال می در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد و سجده بن سیرین پس سجده کرد و دو سجده برای سهو ثم  
تشد ثم سلم تشدد بخار اندیز سلام داد در بن حدیث یقین موضع سهو کرد و ذکر تشدد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشدد نیست و این حدیث موافق مذنب است و مذنب امام احمد بن  
حنبل و بعض مالکیه شافعیه نیز تم برین اندو اختلاف است که صلوة و عا که در تشدد آمده است در تشدد پیش از سجده بخار اندیز در که بعد از دست اختیار کردی که از خفیه است بر ثانی است  
و در بدایه کفیه صحیح بن سیرین و بعضی شروح بدایه گفته که صواب است که در قول بخار اندی و کلامی گفته که قول صحابی و حوط است که فی ثانی و فی ضحان  
رواه الترمذی و قال فی حدیث حسن عیسی بن جبره تفرد راوی زیاد تشدد بخار لغت رواه و دیگر وجود ذکر تشدد ایشان و حفظ ایشان و حال که گفته است که این حدیث صحیح است بشرط تحقیق و  
و ابن عبد البر و غیر ایشان تصنیف کرده اند از او عن المعیر بن جبره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقام الامام فی الرکعتین چون ایستاد امام در رکعت و عقده کرد فان ذکر قبل ان  
یسوی فاما یجلس پس اگر ایستاد و رکعت کرده عقده کرده است پیش از بر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشدد بخار اندی ظاهر حدیث است که سجده سهو کند و در بدایه گفته که بعض  
گفته اند که سجده کند از جبهه تا جبهه اصح است که کند و ان ستوی فاما و اگر تمام ایستاد و رکعت و سجده فی السهو پس باید که نشاند و سجده سهو رواه ابو داود و ابن ماجه  
و انجیدیت دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم است و ظاهر مذنب است که اگر بقیود اقرب بود بر رکعت و بنشیند و تشدد بخار اندی و اگر بقیام اقرب باشد بر رکعت و نشیند و تشدد  
کرده اند و تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف فعل ایستاد بقیام اقرب است و اگر بقیود اقرب است و بعض گفته اند که سر بر زمین و زانو بر داشت بقیام اقرب است و اگر بقیود  
و بعض گفته اند معتبر بر زمین زانو با است شیخ ابن الهمام گفت اعتقاد فرقی است ایستاد بقیام اقرب است که اگر یوسف که اختیار کرده اند از اشباح بخار اندی ظاهر مذنب بر عدم استوای قیام بود  
و هو الاصح الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم فی ثلاث رکعات آنحضرت گذارد نماز و سلام داد و در سه رکعت ثم دخل منزله و تسبیح را  
خود فقام علیه جل یقال له الخاق بن ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خباق و کان فی یدیه طولی قد هر دو دست وی در آن تحقیق است که این مرد همان ابی الدین  
که سابقا ذکر او رفت که فی شرح الشیخ فقال بن گفت یا رسول الله ذکر که در صحنه پس باید داد آن مرد را آنحضرت را که در آن تحقیق است که اگر دین می سلام داد و در سه رکعت فخرج غضبا فخرج  
پس بیرون آمد آنحضرت خشک بن در حالیکه یکسره را می مبارک خود را هیچ معلوم نمیشد که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه بود و آنکه علم باینکه از شیخی الی الناس قال آنکه  
آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا یا راست میگوید یا این مرد قال نعم گفتند آری راست میگوید و فصلی گفته پس بگذارد آنحضرت بیکر که را که مانده بود و از نماز  
سهو کرده بود ثم سلم تسبیح سلام داد ثم سجده بن سیرین پس سجده کرد و دو سجده برای سهو ثم سلم تسبیح سلام داد و از نماز برآمد و رو کس پوشیده اند که مخالفت میان انجیدیت عمران بن حصین

تشد و حال آنکه وی  
نشسته است و تشدد بخار  
تعد بن سیرین  
سرو و سجده بن سیرین  
از جمله سلام بود  
شمر حکم است



























در وقت آوردن چنانکه یکی بر جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر و او را مسلم و عین ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لولا ان فی البیوت من النساء الذین کتبتن بکبرهنی بود چیزی که  
نماند است از زمان و خردان آنست صلوة العشاء و امرت فتمیاتی یحرقون فی بویات النار یا میکردم نماز عشاء را و امر میکردم خادمان خود را که بساغ میوه و خنجر میزدند که در خانه آنها نشستن  
تس بلکه آنرا که مکلف اند و جماعت حاضر فی آنجا تشریف انداخته معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جایی نمانده است که در هیچ جای و در جماعت اند  
عنیت و بعضی گویند اینجا نیز مراد تنبیه و تشدید است و تحقیق کلام مراد نیست و الله اعلم و او را احمد و عنه قال مرار رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابی هریرة است که گفت امر کرد مرا و پیغمبر خدا  
صلی الله علیه وسلم از کثرت فی المسجد فودی بالصلوة وقتی که باشد شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز بیاورید احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگذارد و نماند از او  
احمد و آنکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آئینده و ابو داود و از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از آنکه اذان گفته شود و دیگر آنکه بیرون  
آوراجت و وی بخود ایدرجع رله این منی در مذبح ما مقید است بلکه غلط باشد وجود وی امر جماعت مسجد دیگر و الا کرده نیست زیرا که این در صحنی گنجل است اگر چه در  
صورت ترک است و اگر پیش اذان گذارده است در عصر و مغرب و فجر باید اما در عصر و فجر از جهت عدم تغیر از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعت فضل سه رکعت و در  
فجر و عشاء اگر بر آید یا بیرون نماند و وی اجابت کرده است و اعیان را یکبار که گفته اند آنرا در تکیه کین برین تقدیر نه بر آید تا متمم ترک جماعت نکند و در وقت دیگر آمده  
کنه البته نزد امام احمد اگر چه جماعت گذارده باشد و نزد حدیث منی مقدم و راجع است از جهت زیادت قوت و محنت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر هیچ یا محمول است بر  
قبل النبی از جهت جمع بین الادله و در بعضی احادیث استثنای مذکور نیز در و دیافته است و الله اعلم و عن ابی الشعثاء فی تفسیرین صحیح و سکون عین معلوم نباشی مثله و بدعا خرج رجل من  
المسجد بعد اذان فیه ابوالشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از اذان گفته شد و در مسجد فقال پس گفت ابو هریرة اما بعد از آنکه حصی ابوالقاسم  
اما این مرد پس تحقیق کند که او ابوالقاسم اصلی الله علیه وسلم و او را مسلم و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اور که لا اذان فی المسجد کسیکه در یا بدو  
با نکت نماز در مسجد هیچ کس هم نماند و بیرون نماند و در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری و بولایید الرجعة و وی بخود ایدرجع رله این منی در مذبح ما مقید است بلکه غلط باشد وجود وی امر جماعت مسجد دیگر و الا کرده نیست زیرا که این در صحنی گنجل است اگر چه در  
در جهت نفع را و کسیکه بیرون رود و ایت است رواه ابن ابی جره و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسیکه شنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد بماند  
نیاید پس نیست نماز را و الا من عذر مکرر از جهت عذری از عذر که سابقا مرده شده رواه داؤد و از عطی بن عبد الله بن کثوم صاحبیت مشهور که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان الله  
کثیرة الهوام و التبع بدیستیکه مدینه بسیار است در وی کزنده با و درند با و از ضرب البصر من باغیا ام فیل یحتمل من رخصته پس ایامی برای من رخصت در دین و آسانی که روا  
داری برای من عدم حضور جماعت قال بل تمنع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشودی این کلمات را که میخواهند بخوانند و بشارت میدهند بر ستاری و دریافت مقصود و حق  
مشیدن از آنست و تحقیق چنینست این جهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میثوم قال گفت آنحضرت فخی جابس جابست کن و بیاد کم رخصت مکرر گفته اند می  
کلمه است که در مقام حش و استعجال کنند نماده شده بجای واجب و در شایسته نوشته جیل بمعنی بیا و شتاب و این لفظی است مرکب از حی و بل و در دو کلمه محتمل اند چون وقف کنی حی  
کوی و در او بود که در حال وصل توبین در آری و کوی حی و ملا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته رواه ابو داود و النسائی و عن ام الدرداء قالت گفت ام در او که زوجه ابو الدرداء  
است و دخل علی دوا بر من ابو الدرداء و هو غضب و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است و شکی نیست فقلت ما غضبتک پس گفت من چو چیز غضب آورده است و او با عشت  
خشم و عصبیت قال گفت ابو الدرداء و الله اعرف من امراته محمد بن سوسکه نشین نام من از کار است محمد صلی الله علیه وسلم ثقیلاً چیزی را الا انهم یصلون جمیعاً کما انک انشان نماز میکرد  
جماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری و عن ابی کرین سلیمان بن ابی حنیمه نفعی حای معلوم سکون شلته قال عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان بن ابی حنیمه فی صلوة یصبح  
گفت که عمر رضی الله عنه کم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حنیمه است و از کتاب تابعین است و قرشی عدو نیست در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشد وی برای حاجت  
نماز با داد و آن عمره الی السوق و در سبیکه عمر رفته بود با و بجانب بازار و مسکن سلیمان بن ابی حنیمه و السوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود و در علی الشعثاء ام  
سلیمان بن ابی حنیمه است بر شفا کبیر شین و فاکه نام مادر سلیمان است و از مهاجرات ادلی بود و از عظامی نسأ و فضلاء و از ایتا فی بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد  
و قیل که میکرد و گویند که نام وی ایلی بود و شفا لقب بود که بروی غالب آمده فعال اللهم سلیمان فی الصبح پس گفت عمر شعثاء اندیدم سلیمان را و در نماز صبح پیش چو باشد فعالیت  
انه بات یصلی فخلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را و چشم او یعنی غلبه کرد و خواب بروی فعال پس گفت عمر لان شاهد صلوة یصبح فی جماعت  
احب ان اقوم لیله برانیه حاضر شدن من نماز با داد و در جماعت دوست داشته شده تراست بوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که فاکه  
صبح جماعت گذاردن فاصله آنرا نماز شب و سجده است و لهذا گفته اند که اگر قیام پس موجب تغیر در نماز فجر کرد و ترک آن ادلی است رواه مالک و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول  
صلی الله علیه وسلم انما فاقوا جماعت دو کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود و او را ابو حنیفه و  
بل بن عبد الله بن عمر بن ابی قحطاف قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما فاقوا جماعت دو کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود و او را ابو حنیفه و  
امام علیه وسلم لا یصلوا النساء خلفهن من المساجد منع نکنند از انضیمای ایشان از مسجد باذا ایتا و نکم وقتی که طلب اذان کنند نماز را برای هفتون مسجد فقال بل الله  
لمنخن پس گفت بل الله اعلم انما فاقوا جماعت دو کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود و او را ابو حنیفه و

و

و











بعد از آن بصف در آید فاسد کرد و چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکر معلوم کرد و در مذنب امام محمد نماز گذارد و پهلوی ایستاد دست چپ بر زمین است رواه احمد و الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و عاکم از تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذي خلف الصف و زائدة دیگر محمول بر نفی محالست باب الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و مومنان و نماز که پیش تر ایستاد در پهلوی جانب راست الفصل الاول في من عبد الله جميع عباس في بيت فالتی میگوید گفت این عباس شب کردم در خانه خاله خود میبوی که یکی از اوج مطهر است فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بين رجا است آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوی آنحضرت را تمییز ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم فقامت من بسیار پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا آنحضرت و تمام آن در باب قیام الليل باید باشد و الله تعالى فاخذ بيدي من و را غره پس گرفت آنحضرت دست مرا پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصور کرده باشد و نموده باشد که دیدن را و کذک اشعارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال الخکایات خصوصاً عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم متفق علیه و عن جابر قال قام رسول الله و ایستاد از جابر گفت ایستاد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیسلی باکذا و نماز ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال فیه دیگر هم وارد که گاهی سجاعت واقع میشد محبت حتی وقت عن بسیار پس آدم من ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بيدي فاداري حتی اقامتی من یلین پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاد کرد مرا از جانب راست خود ثم جابرجا بن صخره فاستندت به من صخره که از انصار بود و از جمله یغنا و تن بود که در لیلۃ العقیقه حاضر بود فقامت عن رسول الله پس ایستاد از جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاخذ بيدينا جميعا پس گرفت آنحضرت دست هر دو را همه فدضا پس دور کرد و برانده بر دو را همه از جانب راست و هم جبار از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کرد و ایند ما را پس خود از اینجا معلوم شد که معتقدی اگر یکی بود جانب راست امام بایدست و اگر زیاده اند خلف امام بایدست و او مسلم و عن انس قال صلیت انما ویتیم فی بیتنا خلف البنی گفت انس نماز کرد و من و یتیمی که در خانه بود پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ام سلمه خلفوا و ام سلمه نام مادر انس است پس ابو ذر این حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل و نصف چپ یتیم خربسی را نکو سید و بعضی گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی بود پس دلالت نیست بر این حدیث را بر ایستادن صغیر مرد و یتیمان گفت که چون نماز نفل بود مسأله رفیع باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم و او مسلم و عنه ان البنی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلی به و بامه او خاله نماز گذارد و بادی و بادی که ام سلمه است یا بجای که وی شک روایت قال گفت انس فاقامتی من یتیمه و اقام المرأة خلفا پس ایستاده کرد و ایند مرا جانب راست خود و ایستاده کرد و دیدن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس در این حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم و عن ابی بکر انه انشقی الی البنی روایت است از ابی بکر که بتکسبی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هور ابع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد و بکر و و تحریست پیش از آنکه نصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیاورد و اهل رکعت کرد و در فصل کتبه او لی باید فرقی قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد نصف ثم نشی الی الصف پیغمبر مشی که در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للبنی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکر و پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال ذکرت انک احدثنا انما یطالی انما برای طلب خیر و وصول به مقام قرب و لا تعد و باز فکر داین فعل که افته انفسد و باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول نصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر است بایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که افراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر عاده و صلوة نکرد و بعضی رواه و لا تعد لیکن عین و ضم دال نیز ضبط کرده از عده و بعضی دودین یعنی چندان شبانی در شش کن که بدویدن برسد و اول صحیح تراست روایت و در آیه رواه البخاری الفصل الثاني عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله انما رکع دار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان ذکنا ثلثة ان یقعد منا احدنا و قتی که باشیم با هم کسی در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و افتد کنند بوی و دوس رواه الترمذی و عن عمار انما الناس لم یجدوا روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی بجای مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود و قلنا انک الفضة الباقیه که وی امامت کرد مردم را بعد از آن که نام مشهورست و قام علی دکان یصلی و الناس سفلی منته و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستاد مردم که افتد اگر ندوبی پایان ترا آن فقامت حذیقه فاخذ علی بیدیه پس پیش رفت حذیقه پس گرفت برود دست عمار و او کشید از او پس پشت وی و نهاد دست خود را بر وی فاتبعه عمار پس تبعیت کرد و انقیاد نمود عمار حذیقه را حتی انزل حذیقه تا آنکه فرود آورد عمار را حذیقه از دکان غلاف عمار من صلوة پس هرگاه که بر داخت عمار را نماز خود قال له حذیقه گفت مرا و حذیقه علم نتفع رسول الله با نشیقه و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول که میخفت اذا ام الرجل العوم فلایقیم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که با سبقت آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم او بخود گفت یا مانند این میخفت آنحضرت لفظ حضرت شخص معلوم حذیقه بود از این جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت فعال عمار لذلک تبعته کین اخذت علی بیدی پس گفت عمار از آن جهت تبعیت کردم من ترا بهنجای که گرفتی تو بر دویست مرا و فرود آورد وی رواه ابو داود و از اینجا ظاهر میشود که عمار میدانست این سئله را و نشیقه بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول از تکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیقه یا دایم فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از آن کفنه حذیقه اختیار کرد اولی و فضل ابداً که مذنب نزد آنست که مکره است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که محلی تشبه است با کتاب که ایشان مخصوص میگردد اندام خود را همگان بر ترفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکره نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی باشند و امام تنها بایان مکره نباشد و ظاهر روایت از جهت عدم تشبه و بعضی گویند مکره است بوجه آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است

بسیار است  
در این حدیث  
ابن عباس  
پیغمبر صلی  
الله علیه و سلم  
که در رکوع  
نیت کرد











در نماز نسبت نماز دیگران در غایت قلت و خفت میباید یعنی اگر دیگری بخمین قرائت بطویل بخواند که آن میباید و طالت می آورد و بخلاف آن حضرت صلی الله علیه وسلم که استماع آن  
مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور یکشت بهیچین صورت نبود و او بر روزانوار و ظهور اسرار و نیز در قرائت آن حضرت سرعتی و طلیسانی بود که در زمان لطیف کثیر  
از قرائت را تمام میکرد و دلنداد نماز ضرب سوره اعراف و بر دایمی زیاده بر آن خوانده و بعضی کونیه تخفیف را سبب است بسا طویل که تقصیر باشد نسبت طول از خود و تقصیر  
طویل بود نسبت با تقصیر جمع میکرد و تخفیف و بطویل بهم گفت بنده حقیر کاتب این بطور عبید الحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی بطویل میباید و نزد  
احسان شوق و ایضا بطویل از سجده و زمانی تخفیف میکرد و نزد وجود عذری و با عشی بر آن و بتغنی است بسباق حدیث که در بیان تخفیف میگوید و آن کان لیسع بجا  
الصبی تخفیف گرفته آن تخفیف معتق بود آن حضرت که پیشینگی را که و کی را پس سبک میکرد و ایند نماز از رجه نرس آنکه در فتنه افکنده نشود و او بقطع صلوة یا زوال شروع  
و شغل خاطر متفق علیه و عن ابی قتاده صحابی مشهور است و از رضای صحابست عتبی بدایت حاضر شد نامه مشا بدو در غرضه احدی بدر چشم وی از خانه خود بیرون شده بر دست او  
افتاد و آن حضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی لادخل فی الصلوة و انما ید اطلالتها گفت ابو قتاده که گفت آن حضرت  
بدرستیکه من می درایم و در نماز و حال آنکه من بخوابم و در آن کردن نماز از منیع بجا و الصبی پس شینوم کردید صبی را تا بخوننی صلواتی پس آسانی و مسابله و تخفیف یکم در نماز ترک  
بطویل در قرائت و او کار و اسراع در آن حال علم من بنده و جدا من بجا از رجه آنچه میدانم و میدارم و آنچه میترسم و تا شرم و روی از گردید وی و این را غایت رحم و شفقت  
اوست بر امت و ضعفها که در چنان مقام عالی باید میکنند و رعایت من بناید صلی الله علیه وسلم و جراه غنا خیر لخر اشهر و از چنین که در نشین از بنده را باید میکنند بغیا از فاضله  
از زیر آید بخرج بلند تا گشته بچکان بروی تمسک رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم  
یعنی امت کند ایشان را بطیفه پس باید که تخفیف کند و رعایت باطنی نماید فان فیهم الضعیف و الکبیر زیرا که در میان ایشان بجا است و ما توان است بحسب خلقت  
و پیراست و اذا صلی احدکم لنفسه بطول شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که بطویل کند بر مقدار که خواهد متفق علیه و عن عتیس بن ابی حازم بجای جمله  
زای از کتب تابعین است که با طبیعت و اسلام هر دو در یافته قال جنزی ابو سعود ان رجلا قال گفت جزا و مرا ابو سعود الضاری که مروی گفت و الله یا رسول الله فی  
لانا من صلوٰۃ الغدا من اجل فلان بدرستیکه بر این من پس میانجام از نماز بجا و جماعت نمی آیم از رجه فلان نام شخصی را برد و گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته  
معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است مایطین از رجه در آن کردن و وی قرائت را با ما را بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موغطة اشد غضبنا منه و منبذ من ندید من من  
حضرت را و هیچ پند و ادنی سخت تر از روی غضب از خود که در آن روز بود و ثم قال انکم مغفون بستر گفت آن حضرت بدرستیکه بعضی از شما که براننده اند مردم را از  
جماعت نماز و حضور مراسم حیرات فایکم صلی بالناس فلیتجو پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بر مردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان بطویل کند که حالت آرد و از حضور جماعت  
باز دارد فان فیهم الضعیف و الکبیر و اما جماعه پس بدرستیکه میان ایشان ما توان است و پیراست که سبب ضعف و پیری نمی تواند زیاده و خداوند حاجت است که کاری  
ضروری دارد و تخفیف علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان صابوا فکم نماز میکنند اما ان برای شما پس اگر راست و درست میکند از برای فائده  
شما است و فائده ایشان هم هست و لیکن ذکرش کرد و بجهت منم آن بقرینه مقام و در بعضی نسخ صحیح و لهم موجود است و ان اخطاوا فکم و اگر ازارت و ما درست میکند از  
پس مر شما است اگر راست و درست گذاردید و قیت و قصد جماعت کردید و علیهم و بر ایشان است و بالجمعه نقص و تقصیر که نمودند و این وصیت است از آن حضرت  
صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلا و افتان بملوک و امراک بعد از این پیدا شوند و اما مت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و ادا بتفصیل تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را  
راست و درست بگذارد اگر ایشان نیز صریح صواب روید و بتر و الا شمار اذن از ضرری نیست و شافعیه باین حدیث است که میانید که نماز از راه تمسک بنماز معتقدان نسبت  
و ظا بر این جاسخ و ترک سنن و آداب است نه فوط شرایط و ادکان و الله اعلم رواه البخاری و هذا الباب قال عن الفضل الثانی و ابی بن ابی طالبی است افضل ثانی که در روی  
صاحب صحاح احادیث حسان می آرند مؤلف فضل ثالث آورد و گفت الفضل الثالث عن عثمان بن ابی العاص ثقی صاحبیت و عامل طائف بود در زمان آن حضرت و ابو بکر  
دو سال از خلافت عمر چون آن حضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرشد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پسرین مرد میدان اسلام پس بشیرین مردم نباشید  
در ارتداد و وی هر دین قوم خود بود و قال اخر اعمدالی رسول الله گفت عثمان اخر آنچه عهد کرد من بجهت خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا امت قوما فاحفظ بهم الصلوة  
چون امت کنی گروهی را پس سبک بگذارد ایشان نماز را و او مسلم و فی روایت لان رسول الله و در روایتی مسلم را تخمین آمده است که تقصیر خدا صلی الله علیه وسلم قال له  
گفت عثمان بن ابی العاص اما مت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفته یا رسول الله فی ابدی نفسی شینا بدرستیکه بخنایم و نفس خود چیر را از عجب که در راه  
شدن یا عجز از ادای حقوق اما مت و شرایط ان یا و سوسه قال و نه گفت آن حضرت نزدیک بیافا جلش من بدید پس نزدیک آمد پس بشاندمر ایش خود ثم وضع کفه فی  
صدری من ثقیی پسر نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من ثم قال تحول فخصها فی طری من کفنی پسر گفت بر کرد یعنی پشت بکاف من کن پس نهاد  
کفست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد آن طلت که مانع بود از اقامت اما مت ببرکت دست مبارک آن حضرت و تصرف وی صلی الله علیه  
و سلم ثم قال م توکت پسر گفت اما مت کن قوم خود را من ام تو فلیخفف پس کسی که اما مت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فیهم الکبیر ان فیهم الرضی ان فیهم





























والمصطلح روایت کرده و از حدیث جواز تکلم بعد از نیت خبر معلوم شده و تردیدی برای حکم بعد از نیت خبری مفید کرده و حدیثی را عاقله درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی فحکم فان كانت له حاجة فليكن والافراج الى الصلوة وكفته هذا حديث حسن صحيح وكفته كروه داشته اند بعضی از علما از صاحب غیر صلی الله علیه وسلم و غیر هم کلام بعد صلوة فحکم را ذکر کرده اند و خبر را الا آنچه باشد از ذکر حدیثی که باینجه میباید که در حدیثی است قول احمد و اسحق انس و حکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبل بود چنانکه قول عاقله فان كانت له الحاجة فليكن مشعر است بدان و فرضا که نه ازین قبل باشد هم مبطل سنت و موجب ده نیت یارب کریم شدت که است حکم درین وقت احتیاطا و تمیلا و عنها قالی که کان الا بوجیه صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگردد و در رکعت سنت فحرم المصطلح علی شقة الامین خواب میکرد و بریلوی راست خود شفق علیه بد آنکه کلام درین حدیث لغوی و در است که المصطلح بعد سنت فحرم المصطلح بر شق امین اما اول بعضی از ظاهر بود بوجوب المصطلح رفته اند غریب ترا که بعضی شربحت فرض داشته اند که اگر کند باطل کرد فرض می و جماعه بکر است آن رفته اند از ادبیت سمره پوشیدند نه آنکه قوت آن بودن او بدعت بعید است از جهة ورود احادیث صحیح درین باب که گویند و بعد از آن منوع باشد از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بعد استراحت نه بر وجه تعبد و تخمین قول بوجوب نیز بعید است از جهة اختلاف روایات در وی و در بعضی روایات ذکر المصطلح نیامده و همین قدر آمده که گذارد و بر آید پس قول مختار آن باشد که حسب است نه کروه و نه واجب و اما ابو حنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع شغل و تعب که حاصل شده است از نماز شب یکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت که بجهت المصطلح بر شق امین بود و جمیع احوال گفته اند که حکمت در آن است که تا استغرق در نوم حاصل کرد و زیرا که قلب که مضطرب و صوریست در جایب بسیار است و اگر بر شق امین بپوشد و بیکر و قلب را یکجا استراحت و متفرق نمیکرد و نوم و بر تقدیر المصطلح بر شق امین قلب حلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت و متفرق نمیکرد و نوم و میسر میکرد و انقباض و استیقام و بعد از آنجا نوم بر شق امین قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هم طعام از جهة توجه حرارت فریزه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هم طعام و با فحرم و صاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق امین از برای طلب خفت نوم و تیسر نیامد لیل و لازم است این را تعلیل طعام بعد از آن بد آنکه در احادیث صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد و درین المصطلح که بعد از رکعتین فحرم میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد از آن بر میخواست و بنام میرفت بی آنکه صوتی تازه کند و عدم نقص نوم از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم نام علیا و لاینا هم قلبی بعضی گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم و در باب اذان و در فضله لیل القدر کلامی باین تمام گذشت قد ذکر عنها قالی که ان لیل صلی الله علیه وسلم صلی من لیل ثلث عشرة رکعة گفت عاقله بود آنحضرت میگردد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت و تر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتی از نماز بخجده رکعت سنت فحرم بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند و در رکعت فحرم نیز در آن سمره اند از جهة قرب و اتصال انتهای آن بدن اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب غر السعادة گفته است که صوت آنست که سیزده رکعت و رای رکعتین فحرم بود اما در داخل است در آن رواه مسلم و عن مسروق قال سالت عاقله عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل وایت است از مسروق که از شتابیر بعین است او را در حروری در دیده بودند از آنجهت مسروق نام او شنید گفت پرسیدم عاقله را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عاقله سبع و تسع و احدى عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب یکای بیفت و کای بی نه و کای بی یازده و سوی رکعتی از نماز و رای و در رکعت سنت فحرم بر این است که این متعلق به جدی شمره است و در وی اشارت باینکه عاقله است سیزده رکعت بار کتین فحرم است رواه البخاری و عن عاقله قالی که ان لیل صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لصلی بود آنحضرت چون بر میخواست از شب برای آنکه کار کند فتح صلوة بر کتین خفیفین آغاز میکرد و نماز خود را بد و رکعت سبک که در بدن و در رکعت است که بعد از نوم میگردد و تخفیف در وی محتسب است و روایات تخفیف آن وارد شده قول او و فعل او را مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم من اللیل ففتح الصلوة بر کتین خفیفین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع بکند بد و رکعت سبک رواه مسلم و عن ابی جابر قال ابی جعفر عاقله میمونه لیل گفت ابن عباس شب کردم ز دعای خود که ام المؤمنین میمونه است بشی و بود وی رضی الله عنهما در آن زمان هر دو ابی صلی الله علیه وسلم عندا بود و آنحضرت بر میمونه در نوبت او حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهل ساعه پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعی در اینجا دلیل است بر ابحاث کلام بعد از نماز اگر مصلحتی باشد در آن چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد بیه خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الاخرین بکامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضی باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که حدیثی باشد قد بیدار شد و نشست فمطرا الى السماء ففرا پس گاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات والارض اختلاف اللیل و الايات الاولى الالباب حتى ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات پنج آیت تا آنکه لا تحلف الميعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعضی روایات نیز زمواک کردن آمده است ثم قام الى القرية فاستراحت و آنحضرت و رفت بسوی مشکابی که در آنجا بود و در به کبر تاف و سکون را مشک فاطم شافها پس بکشد و بند مشک را و شاق کبرشین و تخفیف خون و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدن و بدن مشک را به بندند ثم صلب الحنفية بپشت آب از مشک و در کاسه و جفنه فخرج و جم و سکون فادون کاسه بزرگ ثم فوحنه و وضوء احسانا من الوضوءین سپر وضوء کرد آنحضرت و وضوءی نیک میان دو وضوءین وضوء میان دو وضوءین بسیار آب ریخت که بسبب عدا سرف کشنده چندان کم که اعضا تر و تازه و میزبان کرد و چنانکه گفت لم یغیر و باقی بیاورد و در تخمین آب و تحقیق رسانید آب را بر جا که به رسانید و نیکو رسانید مقام فضلی پس شروع کرد و نماز و ایستاد نماز نعت و توبه و نیت عن بسیار پس برخاستم من نیز از خواب و وضوء کردم پس ایستادم و در نماز جانب و دست چپ















عبدی سلم حتی تو رمت قدامه روایت میکند غیره بن شعبه که محلی مشهور است گفت استمداً آنحضرت در نماز شب تا آنکه ماسید بر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع بذاتک فغفر لک ما  
 تقدم من ذنبک و اما خیر من فتنه تد مرخصت را برای چه میکنی این همه رخصت و عفو و حال آنکه از پندیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پیش  
 قال فلا کون عبد شکور گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس نباشم من بنده شکور گویند بر نعمتهای حق خصوصاً این نعمت عظیم که مغفرت و نوبست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده  
 شده است متفق علیه و عن ابن مسعود قال ذکر عند البی صلی الله علیه و سلم جل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی فقیل لانی ما حتی اصبح پس گفته شد مستمداً آنحضرت فرمود  
 کند تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نایسا و برای نماز شب قال لک رجل الی الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردیست که شناسه کرد شیطان در گوش او و قال فی اذنی  
 شکرت روای است که فی اذنه گفت یا فی اذنی یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بدانکه علم حقیقت آن موقوف است بر علم سریع و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است  
 اکمل و متبر و فی وضو و مانند آن شیطان پس محتسب نباشد نسبت بول نیز و گاهی تا ویل میکند تبادلات مناسبه پس بعضی میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم برای غفلت آن مرد و نماز و نشیندن وی آواز خود را و تشبیه او بحال لیکه افتاده است بول در گوش او پس گران شده بسبب آن شوائی او و تباها کشته حس او پس  
 گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را بکلام باطل و با حدیث لغو و حادث شده بسبب آن گران فی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ظاهر در آن  
 که برای نماز صبح نیز بخیر است و اذان شنیده و طایب آنست که مراد نماز شب باشد و الله اعلم پس این کمایت است از تحف و امانت زیرا که عادتست که هر که استخفاف کند  
 خبر بر بول کند بر وی و بعضی گفته اند که کمایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص آن بختی بود و دوست خانه تباها و الله اعلم و عن ام سلمه قالت سئل عن رسول الله  
 ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیلۃ فراه کیشب ترسان بقول و حال لیکه میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبرائی عجمان الله فاذا انزل اللیلۃ من الخوان یا کمال  
 را چه خبر فافرو فرموده شد مشب از حزن و حمت و ماذا انزل من العنق و چه چیز فافرو فرموده شد از رفتن و عذابها من یوقظ صاحب الحرات کیست که بیدار کند زمان را که صاحب  
 حجرها اندر یزدان و چه مراد سیدار آنحضرت بصواب حرات از واج طهره خود را یکی بصلین نماز کند از در رب کایتی فی الدنیا عاریتی فی الاخرة بساکن یا نفس صاحب کسوت  
 یا پوشاننده انواع حلی محلل ابره نه و در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیله بنجامنی لایسه باشد بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی خود بپوشانند  
 ان را می پوشانند و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید ربنا ربک و نقالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا ففرو می آید و در وقت  
 یعنی حمت خاص فضل مخصوص و بر حسب باطنیکه فرو و پایان تراست از آسمانها و نزد تحقیق نزد صغی است از صفات آسمانی مثل بیدار شود و جز آن از مشاهدات که ایمان بدان باید  
 آورده و از کیفیت آن آیتها یعنی تجلی میکنند وی نقالی این صفت در وقت سحر حدیثی ثلث الدلیل الاخر بنکامیکه باقی بماند یوم حصه شب که اخراست یعنی وقت سحر نقول میگوید وی  
 سحی نه من یعونی فاستجب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من بیانی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبه از من تا بهم آنچه میخواهد و بطلبه بد آنکه دعا خواندن است  
 چنانچه بنده گوید یارب و در بر بروی اجابت و قبول است چنانکه گوید بر و در کار نقالی البیت عبیدی و سوال طلبیدن است و در بر ابر این عطای طلبت چنانچه در وصف عظم اطم واقع  
 شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و کاهبی دعا سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند بنسبتی غفر لک است که امرش جواب دهد  
 این پس با مرز و استفق علیه و فی روایتی مسلم و در روایتی دیگر فرامیگرد و در کار نقالی هر دو دست خود را و یقول من تعرض  
 غیر و دم و لا اطلوم و میگوید وی نقالی کیست که قرض دهد کسی که نه فقیر است که مال ندارد تا از آن قرض داد کند و نه ظلم کننده که با وجود و عفو مال ظلم کند و حق کسی بدانی از ادای قرض  
 بعین و و جبر است یا فقیر یا ظلم و وی نقالی از هر دو منفرد است حتی بیخبر فقر حق نقالی اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید و بجزو میدارد وقت صبح و عن جابر قال سمعت البی صلی  
 علیه و سلم یقول فی اللیل لیساعه لایو افقها رجل مسلم سیال تدخیر من امر الدنیا و الاخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت که میگفت بدینیکه در شب شصت  
 و زمانی لطیف است که موافق بنفقت و در دنیا بداند از مردی مسلمان در حال لیکه سوال میکند خدا را اینکی را کار دنیا و آخرت کرد آنکه میدهد وی نقالی آن مرد را آن یکی را و ذلک کل لیلۃ  
 و این ساعت و زمان در مرتب است آن شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن تا آنکه آن ساعت متعین است یا بهم بعضی میگویند که بهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و بعضی  
 روایات آمده است که آن ساعت میانه شب است رواه مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داود دوست داشته شده ترین  
 نماز با بسوی خدا نماز داود پیغمبر است علیه السلام و احب الصیام الی الله تعالی صیام داود دوست داشته ترین روز با بسوی خدا روز داود پیغمبر است کان یام نصف اللیل  
 بود او که خواب میکرد دسده دانهک شب و یقوم ثلثه و برخواست و نماز میکرد دو دانهک شب و یام سده و باز خواب میکرد دیکه دانهک تمام شب و وی علیه السلام محموم بود  
 باین قیمت که اول شب نیم خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و سده از خواب میکرد و یک حصه نماز و یقوم و با و روزه میداشت  
 و او دیگر و روزه میگرد و روز دیگر متفق علیه شکل در دنیا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه و سلم دائم نه برین وجه بود پس احب الله چون باشد آنحضرت ترک  
 احب چون کند جانش آنکه حبیت فعل مذکور از بعضی وجه است نه جمیع وجه از جهت بودن او اقرب با عتدال حفظ صحت مزاج و جهت آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت  
 و طالع عدم ظهور اثر عبادت آنحضرت لو ن و شکستگی آن در این در نماز است و وجه حبیت صوم داود و در باب صیام میایدش الله تعالی و فعل سید انبیا علیه السلام الصلوة فضیلتها  
 و اکملها بر تحقیقات اوقات و احوال باطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لایعد و لا یحیی که راجع بفسخ کریم و امت مرحومه وی بود از قیام و ضعفها فافهم و الله التوفیق و حسن









بگذارند و آن لم تسلط فعلی جنب پس اگر نیتوانی گذاردن نشسته پس بگذار بر پهلوی یا اگر بر باز فرض محل کند ظاهر است و اگر مرد نماز نافله در بیان فصل و اکل است چنانکه در حدیث آمده باقی قول  
 او علی جنب دلالت دارد بر قول نماز نافله و قول دیگر تسلط است متوجه فعلیه و او الهجاری و عنه انه قال البی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل عدا و جماعه من حبس است که وی پرسید آنحضرت  
 از نماز گذاردن مرد نشسته قال صلی الله علیه وسلم ما فعله افضل گفت اگر گذارد ایستاده پس آن افزود تراست از روی ثواب و من صلی عدا نافله نصف اجر القاع و کسیکه گذارد نماز نشسته پس مرا و راست  
 اجر ایستاده نماز گذارنده و من صلی نافله نصف اجر القاع و کسیکه گذارد نماز بر پهلوی افتاده پس مرا و راست نصف اجر عدا حدیث محمول بر نماز فعل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بخیر  
 باشد درست نیست پس حکم کرده نشود بر ادای او ایستاده که آن افضل است و اگر بعد از آن قیام ساقط است پس افضل ایستاده بود و قاعدا نصف اجر فایم باشد و این حدیث دارد  
 بر جواز صلوة فعلی نافله با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علمای آن رفته اند و امام حسن بصری رحمه الله علیه هم با ایشانست که انقل الطیبی و او الهجاری الفضل الثانی عن ابی امامة قال سمعت  
 البی صلی الله علیه وسلم یقول من ادی الی فراشه طاهر اکیسه یا به او در شب باش کند بسوی جامه خواب خود و حالیکه بکست و با وضو است و او بی بید و بید هر دو آمده است و بی  
 شهر است و فراشش بکسر و فرش بساط افکنده و ذکر کند خدا را حتی بیدار که نفسش نماند و اگر بیدار بود و خواب را تمقلب ساعد من اللیل نکرد و در پهلوی و بر سر یا بر پشت  
 بیاض الله فیها حیرا من حیرا الدنیا و الآخرة در حالیکه سجده از خدا و از ان ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه به بد خدا یتعالی الکس آن نیکی ذکره النوی فی کتاب الوکار  
 بروایت ابن السنی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله علیه وسلم عجب ربنا من عجلین عجب میدارد پروردگار را از دو مرد یعنی عظیم و کبیر بدان دو مرد نزد وی و بعضی گفته اند مرضی و غما  
 رجل ثامن و طاهره و لافیه یکی از آن دو مرد مردی که بحسب و ثواب برخواست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خور ابدان پوشیده است و او طاهره و او فرج  
 و لحاف بکسر لام است من این جمله و اهل بحسب از میان محبوب خود و اهل خودی صلوة بسوی نماز خود حبس کسرا معجب شوقی الله لکنه پس بگوید خدا یتعالی مفر شکان خود را نظر و الله  
 عبدی ثامن فراشته و طاهره من این جمله و اهل صلوة نگاه کنند بسوی بنده من که بر جفت از فراش خود و طوی خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود رغبت فیا عبدی شغفا  
 مما عندی از جبهه میل نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب نجات خوف و هراس از چیزیکه نزد من است از عذاب شوق بغایت حوق و رجل غازی سلیل الله دوم از آن دو مرد مرد  
 که جنات کرد با کفران در راه خدا فانه نرم مع اصحابه پس کشت خور و با یاران خود که در جنگ با وی بودند فاعلم علیهم فی الامه و ما له فی الرجوع پس دانست آن مرد اثنی و ضرر یک  
 بروست در سبکست خوردن و کمر خنق و فغنی و لغنی که مرا و راست در بازگشتن بخنک فرج حتی حریق و در پس بر کشت و خنک کرد تا آنکه رنجیده شد خون و می بقول الله لکنه نظر و الله  
 الی عبدی رج رنجیده فیا عبدی و شغفا مما عندی حتی برین و می پس بگوید خدا ففر شکان خود نظر کنند بسوی بنده من که بر کشت بجبهه رعبت در ثوابی که نزد من است و از جبهه رسیدن از عبا  
 که نزد من است تا آنکه رنجیده شد خون و وی رواه فی سترح السنه الفصل الثالث عن عبد الله بن عمر قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وایت است از بنده تمیلان محزون  
 العاصی گفت حدیث کرده شدم من که آن حضرت گفت صلوة الرجل عدا نصف الصلوة نماز نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد و قاعدا عیبه فوجده  
 یصلی جالسین آدم آنحضرت را پس فیم اورا که میگذازد نشسته فوضعت ید علی رأسه پس نهاد دم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عربست و عبا  
 که اعتقاد دارند یا استعجاب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعضی اعراب بحیه شریف او را میبوسیدند و شیخ در شرح خود میگوید و با وجود آن خلاف اب و بهنجار است و بعضی گفته اند  
 شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو یکایک بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استعجاب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشند و درین نماز الله علم قال  
 پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا و چه میکنی تو یا عبد الله بن عمرو و گویا که آنحضرت را نیز غریب بود این فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت عبد الله خبر داده شده ام من بیون  
 اکث قلت صلوة الرجل عدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد و انت فعلی قاعدا و حال آنکه تو میگذازی نشسته ترک فضل و اکل از تو که افضل  
 و اکل فاضلان و کلامی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است نماز عدا نصف نماز قائم است و لکنی است که حد تکم و لیکن من غنیم فانیکی از ایشان  
 یعنی اینکه غنیم حکم غیر من است از امت و من خارجم ازین حکم قبول میکنند پروردگار من نماز نشسته مثل نماز ایستاده از جهت فضل و لطف و کرم که من دارم و این مخصوص من است از جهت  
 توجوه و خصوص معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من رواه مسلم و عن سالم بن ابی الجعد نعیم و سکون بین مکه از شایسته این مقامات ایشان است و محمد بن  
 عبد الغزیز فوات یافت قال قال من خراعه یعنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیل خزاعه بود گفت کاشکی نماز میکردم پس راحت می فیم فکانهم با و اولک علیهم  
 گویا که مردم دیگر از من بر غیر من که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بران مرد که گران آمد بر فیم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چه عیب میکردید بر من  
 سخن دزد که من شنیده ام آنحضرت را می گفت اقم الصلوة یا بلال را حبا یا بلال احت ده ما را نماز و کبیر را تا نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود و دیگران که در معنی قول آنحضرت صلی  
 علیه وسلم احبا یا بلال و وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذن بگوای بلال نماز کنیم و با دای آن را شغل قلب بدان استراحت یابیم و دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و با دای  
 و نماز حاجتی را تعجب اعمال انوییه و به شتر خلق خلاصی بیانت و لهذا فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقت یا آنکه راحت در اول یا بر ای ذمه و وجوب  
 و احتمال مرد و خلاص از تعب شغل تعقی قلب با دست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و مشهودیکه حاصل میشد در آن و شگفت نیست که حمل معنی ثانی نسبت الی بیت مقام  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول بلال خراعی ظاهر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بروی و مکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یابیم و یا شغل  
 سوی الله که با بقدر بقوت باب الونو اختلاف در میان علماء از دو وجه است اول آنکه سلت است یا واجب اکثر آمده و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که سلت





[illegible]























[illegible]









رکعت و آنکه فقها جمع آید بر وزن طبرجین غالب نیز روایت است و این در جمیع الوداع بود و جمعیت صحابه در آن از حد حصا خارج بود و این را برای این گفت که شریعت قصه حق  
بر خوف از غنم که آنجا که ظاهر قرآن و دلالت دارد بر آن نیست چنانکه در حدیث آمده بصریح واقع شده است یعنی نفع شاة و سکون بین بن امیه بنعمر بنزه و نفع میم و نشد یحنا  
صحابیت اسلام او مدد و ترغیب و حاضر شدن جنین و طائف و توکل و عامل عربین الخطاب بود و برخیزان که تفسیرین همراه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تصلوا  
من الصلوة روایت است از علی بن امیه گفت که من عمر بن الخطاب که امنیت جز این نیست که گفته است خدا تعالی که ای کفایت بر شما در قصر کردن شما را از آن خشم ان یفیکم الذین کفروا  
مقرر کند اگر میزید شما که در غنم و فساد می اندازد شما را انکسایک که فرزند قدس الناس پس تحقیق این امر را در مردم درین سفر که با یم پس چگونه مقرر کنیم قال عرضی انما عن عتبت ما عجبت منه  
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فاسالت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را اصلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون نعم قال بعد قد قصد  
سبا علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که قصد کرده است خدا تعالی با آن بر شما قبول صدقه پس پذیرید صدقه و احسان خدا را چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی  
کرد بر شما سخت کردن شما را بر خود موجب جرات و کساختی است که مناسب مقام عبودیت نیست و انحدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی ساجد  
و تعالی پرورده را در سفر استقامت نموده با طاعت تخفیف فرموده است آنجا مجموع را جایز نمیدارد و عزیمت بشمارید و افطار امضی رخصت می بخارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گذارد  
جرات و سخت گرفتن است بر خود آنجا زوزه و دشمنی بهین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و زوزه وی جواسش آنکه اینجا که در افطار آسانی است در زوزه دشمن  
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است در وقت دیگر سپردن رمضان چهار زوزه و دشمن سخت و دشواری افتد اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما عقیده  
در آیت بقول الله سبحانه ان یفیکم الذین کفروا با اعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصاً در آن زمان که کافران در صدد اذیت و ابلانک  
مسلمان بوده اند و راه مسلم و عن انس قال فرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدينة فی مکة گفت پیروان انس آمدیم با آنحضرت از مدینه بکه در این در جمیع الوداع بود مکان یصلی کعبین  
رکعتین پس بود آنحضرت که میگذازد دو رکعت دو رکعت بحجه مسافرت حتی رجعنا الی المدینه تا آنکه باز برگشتیم با مدینه قبل از اقامت مکة شیا گفته شد مرا انس را آیا اقامت کردید شما بکه  
چیزی یعنی مدنی قال آقا با شش گفته انس اقامت کردیم بکه ده روز نیز که رسیدن بکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز  
مقیم نمیشوند و نماز چهار رکاعی نمیکذازدند متفق علیه و عن ابن عباس قال سافر البی صلی الله علیه وسلم سفر فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین کعبین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت  
کرد نوزده روز و زیگذازد دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس ففطن فی غایبنا و بین مکة تسعة عشر رکعتین کعبین گفت ابن عباس پس ما میگذازدیم در نماز نه رکعی که میان ما و میان مکة  
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در نماز یک میان مکة و مدینه نوزده روز زیگذازدیم دو رکعت و این در غرضه فتح بود و ما را دانست که چون سفری میکردیم  
در آنجا که میان ما و مکة است و ما را در قیام سفر در مکة و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک حملنا اربع عباس چون اقامت میکردیم بیشتر از آن میگذازدیم چهار رکعت دو رکعت  
بدانکه مذنب نزد ما است که اگر نیت اقامت کند یا نوزده روز یا بیشتر تمام کند نماز او اگر کمتر از نوزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال یا نیت قصر کند و این تقدیر  
مروست از ابن عباس بن عمرو طحاوی آن روایت کرده و امام محمد در کتاب الاثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آنجا که شش ماه ایستاد که امروزه و فردا بر آید سائر  
می گذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس با عبد الملك بن مردان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذازد و مذنب شافعی آن است که اگر به نیت اقامت  
چهار روز یا بیشتر مکرم میکرد و چهار رکعت میگذازد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امر و فطره و از یاده از بر زوزه و زیست تمام میکند نماز او ایشان تقدیر  
بار بعد از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و تاریخ کرم کویم تقدیر یا نوزده ماه بقیاس بر مدت هر که نوزده است و نیز اقامت آن حضرت در مکة ده روز با وجود  
قصر سترم فنی این تقدیر میکنند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تاریخ سیر و هم میکنند و اعتبار نوزده روز است  
بآنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر نوزده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و جیل را وی داخل داشته تسعة عشر  
گفته باشد و این حدیث است و الله اعلم و در بعض روایات ثمانیه عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و ثمانیه عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است و الله اعلم و حقین  
بن حاصم بن عمر بن الخطاب قرشی مدنی از جمله تابعین و ثقة جمیع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر بن عمر بن الخطاب کعبین گفت صحبت و ششم ابن عمر را در راه مکة  
پس بگذارد برای ما این هر نماز ظهر را دو رکعت ثم جا رحله و جلس متبرکاً بن عمر رخت و جای باش خود را فرایا سا قیما پس دید مردم را ایستاده فقال ای صبیع هؤلاء پس گفت عمر  
چه سخنند ایشان قلت سبحان کفتم نمازهای اهل میگردانند و این احتمال پسین روایت و جز آن هر دو را قال لو کنت سمحاً لقلت ابن عمر که میباید که من که نماز اهل میگردم اتممت صلواتی  
انما میگذازدیم نماز فرض را یعنی اگر محل گذاردن نوافل میبود تمام فرضیه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرائض مقرر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکلیف فرض اولی است اهل  
صحبت رسول الله صحبت و ششم پیغمبر خدا را اصلی الله علیه وسلم مکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت میکرد و در سفر بر دو رکعت یعنی نیکذازد و نوافل را با یک  
و عمر عثمان کذلت و صحبت و ششم با یکدیگر و عثمان همچنین یعنی زیادت نمیکردند و در سفر بر دو رکعت متفق علیه و بدانکه این حدیث و دلالت دارد بر آنکه در نوافل او زهره  
عدم منع و آنجا نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فضل الثابت باید کردی رضی الله عنه میفرمود امید بد که نفل میگردارد و آنجا و دیگر و جمیع صحابه و من بعد هم رضی الله عنهم رجوا زاهد  
بعض گفته اند که اتفاق است بر سبب نوافل مطلقه و اختلاف در روایت است و آنجا که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعضی فرق کرده اند و رکعت

برای





و این جمع تا جز است و فی المغرب مثل کث و میگرد در مغرب مانند آن یعنی اذانیت پیش قبل از آنکه جمع بین المغرب و العشاء چون باید بدیشد و عزوب میکرد اذانیت پیش اندانکه کج  
 کند جمع میکرد میان مغرب و عشاء و عشاء با مغرب بگذار و آن مثل قبل از آنکه پیش از مغرب حتی نزل العشاء جمع بینا و اگر کج میکرد پیش از غایت شدن اذانیت و نیز میگرد و مغرب را تا  
 اگر فرومی آمد برای عشاء پیش جمع میکرد میان مغرب و عشاء بدانکه در گذشته است احادیث صحیح در جمع بین الصلوات و در بعضی احادیث مطلق و بعضی مقید بحالت و بعضی بحالت  
 در سیر و بعضی بتخیل سیر و اینها اختلاف کرده اند و علمای پس بعضی قائل شده اند بجمع علی الاطلاق و اما شافعی از ایشان بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر و نزل بعضی مخصوص کرده اند بصلوات  
 بعد و سیر و بعضی قائل اند و در فتح الباری گفته که مشهور از مذنب الکنان است و صاحب غر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دینی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بلکه چون پیش میکرد  
 در سیر جمع میکرد و اجمع در حالت نزل و قرار صلواتی نیست و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر را بدین سیر و نزل و بعضی بآنست جمع تا خیر نه تقدیم دین مرویت از امام جمعی  
 و نیز نزل و در حدیثیست بحالت سیر و مشهور از مذنب و بی جواب است مطلقا و نزل امام ابی حنیفه عازر نیست مطلقا و میگوید و در اثبات مذنب و بی رضی الله عنه و سید قزوینی  
 رقیعین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بآنکه شک و شبهه را بدان راه نیست تا که سمرقند انداخته صلوة را از وقت اجماع گمارد و امام محمد و موطای خود گفته  
 که تحقیق رسیده است بنا بر این که هر یک از خطای بحالت حکام خود در افاق میبویست و نمی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوات و در وقت واحد جز میگرد و بیش از آنکه جمع بین الصلوات  
 در وقت واحد کبیر است از گیاره و چون یقین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارضی نکرد و بدان جزا و بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند فی قرآن و  
 روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم هیچیک از اصحابی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود و میگرد و عشاء را که جمع کرد و نیز در  
 و تحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر و عرفات و آن از جهت مناسک است چون بود نه بسبب غرض و جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دینی بود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن و  
 واقع شده است بقرین بدان در احادیث نیست جز در غرض و توح و ثابت نشده در آن غرض نیز دوام و تحقیق آنست که کلان بر دوام و استمرار دلالت ندارد و چنانکه  
 پوشیده نیست بر مذهب و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میان مغرب و عشاء و هیچ سفری  
 نکرد و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع کرد در یک شب بنیکامیکه شنبه جزوفت و در حدیثیست بنی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که روایت میگرد و روایتی جمع نکرد  
 و میگوید و بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد تا لم بن عبد الله بن عمر ای جمع میکرد عبد الله در یک شب و نماز را در سفر گفت نمیکرد و میگرد و لفظه و احادیث  
 در جمع تقدیم اقل قبل است در صحیح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا گفته اند بسیاری از امام بعد از جمع تقدیم و قائل نشده اند که جمع تا خیر و بعضی احیان و  
 تاویل آن نرود آنست که مراد جمع بین الصلوات آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و او کرده شود در آخر وقتش و بعضی گفته اند که صلوة ثانی و او کرده شود در اول وقت  
 و تنبیه کرده اند بعضی این را بجمع صوری و این جمع در صورت و در ظاهر هر سبب نه در حقیقت اطلاق جمع پیش از این صورت که حاصل کرده اند بر آن خفیه جمع را در سفر آمده  
 و رباب تخاضه در حدیثیست حمله بنی عجمی چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگر چه در بعضی روایات چنین آمده که جمع کرد و گذار و ظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیم حجت این  
 روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد و بی رضی الله عنه سیر میکرد  
 بعد از عزوب تا قریب غیوبت شفق پس فرومی آمد و میگرد و در مغرب را بعد از آن طعام میطلبید و میخورد و پیر میگرد و عشاء را کوچ میکرد و میگفت بخمین میگرد رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم و امام محمد و موطای خود گفته که رسیده است و از ابن عمر که وی میگرد و معتدب را در آخر وقتش تا غیوبت شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است  
 حتی غایب شفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از تابع و عبد الله بن و اقد آورده که گفت نودن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و بر نماز و یکت شود و  
 شفق پس فرومی آمد و گذار و در مغرب را پس نظر نداشت تا غایب شد شفق پس گذار و عشاء را و گفت بخمین میگرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنیکامیکه در شبانی می آورد  
 وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات بسوی جمع بطریقه که امام ابو حنیفه اقبلا کرده و ظاهر آنست که روایات  
 در عدم جمع در وقت احدی بعضی از آنها فروخته میگرد و شد و اختیار کرد امام عدم جمع را بجمع یعنی چیزی را احتیاطا بجنبه محافظت بر وقت بجنبه رد و انکار روایات احادیث جمع شایع و مجرور  
 فتح الباری گفته که نزد شافعی نیز ترک جمع افضل است و در زکاة از مالک آمده که جمع کرد و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای آن بود و اینست که پیشتر ما از کلام درین مقام متوقف ملک  
 اعلام و بنای قریب کی را شایعین که حکم کرده باشند بقدر شیخ ابن الهمام و اند علمای کلام در جمع بین الصلوات بود و مسافر را این مدعی گفته که بعضی از تابعین جمع بین الصلوات و بعضی  
 رفقه اند و احدی که حق بدان قائل شده و بعضی جمع از جهت مطهر نرفته و این قائل شده شافعی و احمد و حنفی قائل شده شافعی جمع بجهت مرضی ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوات بی عذر نیست  
 در آیه ای از ابواب کبار و اعلی آنست نزل اعلی علم که جمع کرده شود میان دو نماز و در سفر یا بعد از نماز یا در حیات ترمذی است و نزد ما نیز نیست جمع هیچ وجه اگر حرجی اذانیت جمع شود  
 تا پیش ما نیست که گفته شود اند علمای حنفی و مالک آن رسول الله صلی الله علیه و سلم از مسافر و از آن متطوع بود آنحضرت چون مسافر میکرد و میخواست که نماز فعل کند و او قبل از قبلانته بکشد و  
 می آورد و قبل از پیشتر داده خود پس کسیکه میخواست صلی حیث وجه را پیشتر بکشد و در بسو که شود میگرد و این را در کتب دی و کتب کبیر را شریعه و او ابو داود و علی بن ابی حمزه و ابی داود و  
 علیه و سلم فی جاکت گفت جابر بن عبد الله در آن حضرت در کاری فحش و بویعی علی را علیه و سلم در آن حال که آنحضرت میگرد و نماز جانب شرق و بعد از آنکه کج و میگرد و میگرد و  
 پس نماز کج و او ابو داود الفصل الثانی من ابن عباس صلی الله علیه و سلم بنیکامیکه گفت ابن عمر گذار و آنحضرت اینها در رکعت را و بکر بعد از آن حضرت















و بود آن حضرت که می گفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن و از امام محمد بن یحیی نقل است که گفت شب جمعه فاضل تر است از شب قدر که در  
وی خلق آن حضرت در رحم آمده و آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد حد و حصر خارج است گفته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر  
باب وجوبها جمعه فرضیه حکم است بكتاب وسنت واجماع کافر می شود و منکر وی و مردان که در قول حق سبحانه فاسخ الی ذکر آن صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب  
خطبه مستلزم وجوب جمعه است که اقا و اندک و در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر  
است و آن حضرت چون مصعب بن عمر آمدند فرستاد حکم فرمود که اذالمات ایستش فصل بابنا س جمعة الفصل الاول عن ابن عمر و ابی هريرة انهما قال  
سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعداء منبره روايت است از ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهما که ایشان می گفتند شنیدیم که آن حضرت را می گفت  
بر چه جای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر این عبارت ظاهر اجابت آنست که ما اول ساختن منبری شاخته ایشان منبر را و متعارف خود ایشان جزو بی حد بر منبر نهاده و بر  
داوه یا تصریح بدان که منبر شریف از حجب بودن از شک و خشت نیست این اقوام عن و در عهده الحجابات باید که البته باز آنند که و بهای مسلمانان از ترک کردن  
ایشان جمعه را و احداث ترک آنرا و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سبب جمعه است چنانکه در احادیث بیاید و همچنین الله علی طوبیها یا تحقیق می کند  
خدا تعالی بر دلای ایشان ثم لیكون من الغافلين بعد از آن هر آینه می باشد ایشان از غافلان و معذور و ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بر این یعنی از این و در امر است  
ثابت و واقع است یا از آمدن از ترک جمعه یا هر که درین بر دلها اگر باز آید هرگز دره نمیشود و اگر باز نیاید هرگز دره میشود و در دلها می باشد ایشان و هر که درین بر دل کفایت است از  
نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول و غفلت نصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد نفیج ميم وسكون عين محمد الضمیری بضم ضا  
مجموعه و نفیج ميم وسكون یا اینچنین است در نسخ مشکو و صواب ضمیری است نفیج ضا و سكون ميم نسبت بضمرة بن بکرة بن جندبنا که صحبه کذا فی جامع الاصول قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك ثلث جمع تها و نابها کسی که ترک کند سه جمعه از جهت آسان و سبک و خورد و حقیرند ایشان آنرا و ظاهر  
مراد تها و ن اینجا تکامل و عدم جد و ادای اوست نه امانت و استخفاف چنان که فرست بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست محصیت عظیم که منضمی بطبع بیان  
و کفر است طبع الله علی قلوبهم هر که خدا تعالی بر دل وی و در روایت ردین آمده که بر بی الله تعالی منبر را می شود و خدا تعالی از وی و از ابن عباس آمده که  
هر که ترک کند جمعه یا بی پس تحقیق انداخت اسلام را پس شیت خود رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و رواه مالک  
عن صفوان بن سلیم بضم سین صحابی مشهور است و احمد عن ابی قتاده که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادات از خیار نیکان است  
امام و معتقد کسی که استغفار کرده شود و بگوید که در جمعه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جائزه سلطان را و گویند که وی  
سوکند خورده بود که پاهای پهلوی بر زمین نهاده چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید و خورش گفت که ای پدر پهلوی بر زمین نه که وقت نازک است  
نهاد و سیم شسته جان داد و میگوید قائل بود بقدر و انساعلم و عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك  
الجمعة من غير عذر و فلیتصدق بدینا و فان لم یجد فخصف دینا و کسی که ترک کند جمعه را یعنی اگر نماند نظر از آن بی عذر از آن عذر که ساقط می شود  
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بخصف دینار رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه اگر نماند  
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر می کرد در تصدق جانش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض نماز است لیکن ما موریم با تها  
وی از مدینه با دای جمعه بر تقدیر اجتماع شرائط معتبره درین باب و اگر نماند نظر از جمعه حرام است و تصدق کفارت از کتاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای  
ما مور ما و جود دای منضم فی الجمله فافهم و عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمع من  
است هر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بنماذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است  
و بعضی گویند ثانی زیرا که ندان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابوداؤد و عن ابی هريرة  
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة علی من اواه اللیل الی اهلها جمعه فرض است هر کسی که بگوید و راجع کرد اندازد شب بسوی اهل خانه وی  
یعنی جمعه واجب است هر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می شود  
بنا آمده شب در خانه نماند کرد و این را مسافت عدوی میگویند برخلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگوید و طبیعت گفته که باین قائل است امام ابو حنیفه و اصحاب  
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود و در وی جمعه و اگر وطن او دیوان بود که باشد غیر دیوان این مصر واجب نکرد آمدن در و  
الترمذی و قال هذا حدیث اسناد ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است و عن طارق بن  
شهاب جمعی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آن حضرت را و شنید از وی صلی الله علیه وسلم که فرمود که در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و سه یا  
سی و چهار غزوه و سریر روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ثانیین و ثانیین و ثانیین قال قال رسول الله صلى الله عليه و





اشارت به تبکیه و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیت ثم یصلی ما کتب له پسترنما بجز آنکه آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از فوافل و بعضی این را بر سنت  
جمعه حمل کرده و علماء در سنت قبل الجمع سخن است و قوی آن را منکر شده اند و گفته که هرگز آنرا ثابت کرده است تعیاس به نظر ثابت کرده است و سنت تعیاس با شیخ  
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سنن العاده آنرا ثابت کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد و  
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر و اتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بابل در اول باب التطوع که شت ثم نیصت اذا تکلم الامام پسترنما پیش نشیند و گوشه  
و قی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و نیصت بضم یاء از انصاف بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد اکثر علماء و تفصیل  
آن در شرح حدیث دیگر باریم الاغفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را با رایج نموده اند که آنرا آفریده شود و اگر آنکه آن میان بدست و میان جمعه و دیگر  
که گذشت چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد و ابوالنجادی و عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة  
ما قد دلته ثم انصت حتی ینزع من خطبه ثم یصلی معه هر که غسل کند پسترنما باید جمعه را پس بگذارد و نماز یک تقدیر کرده شده است برای او پسترنما انصاف کند  
فارغ گردد امام خطبه خود پسترنما بجمعه بگذارد و امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آفریده شود برای او چنانکه میان او و میان جمعه دیگر است اگر آنکه آن فاضل  
ثلثه ایام باز دست سر روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر چند به ما نماند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه و دیگر که می آفریند و میشود و فضل بر رفع نصب هر  
روایت است و ابوالنجادی و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من توفأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس یک کند وضو را ثم اتی الجمعة  
فاستمع وانصت پسترنما باید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیاده ثلثه ایام آفریده شود آنچه گفته شد بیان او و میان جمعه و زیاده  
سه روز و من من المحصى فقد لغی و کسیکه محاسب کند و باید بنویسد هر روز را پس تحقیق لغو کرد و لغو سخن را یعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و من حصی را  
در حکم لغو داشت بجهت شافل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شافل است از آن و مراد من حصی بازی کردن است بدان بجهت یا برابر و بموار کردن آنها است بر زمین  
بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مراد کردن و شمار کردن شیخ است بدان و این نسبت است بنی از تکلم نزد خطبه و ابوالنجادی و عن رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا کان يوم الجمعة وقفت الملائكة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می آیند فرشتگان  
بر در جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید ترتیب و مثل المجرکشل الذی یهدی بد فقه و حال و هر چه حال کسی است که می فرستد شتر را یکبار برای قربانی که آن  
جمعه فاضل تر است مگر بضم میم و فتح یا و کسیر جمعه شده و آنکه نیم روز در گرامی سخت یعنی در اول وقت و می که بر آید است و بدنه نجات نام آنچه میفرستد بلکه و جمع و می بین  
بضمین ثم کالذی یهدی بقوه پسترنما آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد کاه ویرا وید نه نزد جمعه از علماء و شافعی از ایشانست نام شتر  
و این حدیث موید آنست که بقدر مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمعه را بل لغت و بعضی از فقهاء ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر را و کاه را چه هر که گفته که بدنه نام یا بقدره  
که در سجده میشود بلکه بدنه بجهت آن میگویند که فریه بسیار زدن و در میشود و مراد در حدیث شتر است بقدره مقابل بقدره ثم کسبا بعد از آن هر که پسترنما می آید حال او همچو  
کسی است که میفرستد فقهار را یعنی شاة را و ذکر کیش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم حجاجه پسترنما تصدق میکند یا کاه را و واجب بقیع دال و  
کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضه پسترنما تصدق میکند بقدره فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طوع و احضار  
یستمعون الذکر می چیده فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام پسترنما  
ما که ابتدای طریقه خروج است و انتهای آن در جلوس درین مقام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه و عن رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و قی که بگویی تو مریدان خود را که با تو نشسته است روز جمعه  
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود بخند شافعی دارد که داخل لم یقولون ما لا یصلح  
است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عیب است متفق علیه و از اینجا معلوم  
میشود که انصاف واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصاف واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعضی مستحب است و امام  
شافعی از ایشانست و در مواهب الدنیه گفته که شافعی را درین مسئله و قول است همچنین از امام حدود قول آمده و ابن عجب البزعل کرده اجماع بر وجوب انصاف که از طبعی  
از تابعین و این قول غریب است انتی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در در سلام و تسمیة طاس بعضی بر کراهت اند بعضی  
مسترد اند و انتی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوٰه و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع  
کند نماز را بر سر و رکعت و نزد صاحبیه پاک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین اگر کراهت رخصت منع استماع در  
و نیست محل حرمت استماع درین وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوٰه که او را امتداد است و شاید که میسر نکرد و قطع و می تا وقت شروع در خطبه و  
امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام بیکای میسر نکرد و قطع و می بکلم طبعیت و امام مالک در موطا روایت کرده است افا

[illegible]

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ بن الحدیث است و احادیث او حسان اند و فضایل و مناقب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تخطى رقاب الناس  
یوم الجمعة اتخذه الله جبراً الى جهنم کسیکه در دبر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس بی بسوی و درین مجازات مبتل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت  
و در نیز گفته اند که مردم ساختند و آنچه بلفظ معلوم و مجهول بر و روایت است و معنی مجهول ظاهر است اگر چه روایت معلوم قوی تر است و رواه الترمذی و قال هذا الحدیث  
غریب و عن معاذ بن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن الجبوة یوم الجمعة والامام یخطب نی کرد آن حضرت از اعتبار روز جمعه و  
حال آنکه امام خطیب بخیر انداخته و اجتماع است و آن جمع کردن پشت و ساق است بسوی شکم بدو دست یا بجا بر یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عباد است و آن در راه  
حریم متعارف است و جبهه بفتح حاء ضم و کسر نیز آمده اسم است از آن و آن حضرت نیز باین طبعه در مردم پیش گفته شده است و لیکن در وقت خطبه از آن بی فرموده زیرا که آنرا  
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد و یا نقض و ضمیمه رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فحس احدکم فی  
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون نیکی از شمار روز جمعه پس باید کرد و در نیز و از نشسته خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه  
الترمذی الفصل الثالث من نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع بن مزاحم مولای ابن عمر گفت شنیدم این عمر که میگفت نهی رسول الله صلى الله عليه  
وسلم ان یتیم الرجل الرجل من مقعده و یجلس فیه نی کرد آن حضرت از بزرگانیدن مردی مردی دیگر از جای نشست و بی نشستن بجای وی قبل لنافع فی الجمعة  
گفته شد مزاحم باین نی در روز جمعه است چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال فی الجمعة و غیرها گفت نافع بن مزاحم که در دست از آن جمعه و غیر جمعه چه موجب نیاید است  
جمعه نذر و متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفوس حاضر میشود جمعه را سه مرد و فرجل حاضرها  
یعنی مردی است که حاضر میشود جمعه را یعنی سخن لا یعنی و کلام باطل و آنچه در حکم است فذلک خطبه منها پس آن لغو صیبا و ست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن  
مهر و است و در جل حاضرها بد هاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را به عا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء الله ان شاء  
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خداوند میگرداند و اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس از او مرده است در رد و قبول و در جل  
حضرها با نضات و سکوت و هر دیت حاضر شده جمعه را با استماع و تماموشی و لم یخطب و قبه مسلم و لکن مال نکرد است کردن مسلمان را و لم یؤذ احداً و اینه آنچه در هت  
پس یکی راه تخطی و قاست و عز آن فهی کفاؤة الى الجمعة التي تلیها و زیادة ثلثة ایام پس این جمعه باین خصال کفایت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است  
او را بزیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدد و گذشته که مفر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگر چه ظاهر منتهی است ازین جمعه تا  
خاتم و فذلک بان الله یقول و این کفایت تا جمعه دیگر بزیادت سه روز بسبب این است که خداوند تعالی میگوید من جاء بالحسنه فله عشاءا لها کسی که بیارد و بگذرانی راس  
مراد است و نه مانند آن پیشینده نماز که خود دعا و انضات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی بابد و باطن مراد از زیارت باین و آن خود دیگر است یا حرم پس منع در وی غالب است  
پس مرد و دل بکار است جزا و دو م ترو دست در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از سوسای اند هم خلق و هم نفس و مقبول درگاه است یقیناً و تحمل  
دارد که دعا و غیر وقت خطبه مراد از دعا فیم رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب  
فهو کمثل الحمار یحمل اسفلاً الیکبر یخفن کند و حال آنکه امام خطیب بخیر اندیش حال آن مرد همچو حال خراست که بر میدارد و کتابا بار بر پشت نو کنایت است از غم علی و عدم دفع علم  
و بود تعب و مشقت و تحصیل آن و الذی یقول له انصت یس له جمعة و آن کسی که میگوید مراد از انصت از میگوید بخاموشی نیست مراد از ثواب جمعه از ثواب جمعه و از ثواب جمعه  
نسبی فیه چنانکه در حدیث ابن هریره که شد و رواه احمد و عن عبد الله بن السباق یفتح سین و تشدید با صر سلا روایت است از عبید بن جراح است بطریق  
ارسال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی جمعة من الجمع کففت آن حضرت در جمعه جمعه یا یا معشر المسالین ان هذا یوم جعله الله عیداً ای کرده  
مسلمانان این روزیست که گردانیده است و را خداوند تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل برآید و من کان عنده طیب فلا یغیر من عیس منه کسیکه  
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان نذر و او را که مساس کند از آن و عبارت زیان نذر و بجهت آن گفت که کسی تو هم بخند که طیب حادث زمان است مراد شاید استعمال آن کرد که قبل  
و علیکم بالسواک و بر شما باد که مسواک کنید درین روز و رواه مالک و رواه ابن ماجه عنه و هو عن ابن عباس متصلاً روایت کرد این حدیث را مالک از  
عبید بن السباق پس در این ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل بآن حضرت صلى الله عليه وسلم پس این مسلمی است که قصد شده است بمنکر آن مقبول است قطعاً و عن  
البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حقاً علی المسلم ان یغتسل یوم الجمعة حق ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند و جمعه و لم یس احدکم من طیب  
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش روز جمعه و این را محبت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشراف را که اگر خود نذر و ازین طلب آفرین این هم بوی راجع خواهد شد و نذر  
که تمام مل میت مراد باشند فان لم یجد نالماً له طیب پس اگر نیاید طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی مراد رواه احمد و الترمذی  
و قال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة خطبه یعنی مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدن و در وصف شرح عبارت است از کلام شتم  
و اگر تشبیه صلوة و دعا و خطبه شوا است و نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نماز امام ای ضعیف ادنی خیر شتم است بر در خدا و التسلیم و تحبذ و حبست قول حق تعالی



فاسمها في ذكره مطلق آتیه و هیچ فرق نکرد میان طویل که از خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه نمی نامند پس شریک مطلق باشد لیکن با تواران حضرت صلی الله علیه و سلم که  
 مسمی خطبه است و ملاطبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شریک جزوی که نهایت نکند و صاحبیه میگویند که لا بد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند و هیچ تسبیح  
 و تحمید را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جایز نیست تا بخواند دو خطبه و از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه آورده اند که چون بخطبتانیا و گفت الحمد لله و دیگر تسبیح پس فرو آمد و نماز نگذاشت و  
 هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر آن و آن وقت که وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و تسبیح شد و گفت ابوبکر و عمر  
 مقام را مقالی میامساختم و شما با هم فعال محتاج تری از المام قال و نزد یک است که باید شما را خطبه بعد خطبه با و بسیار زد خدا بی تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان  
 شانه شده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه و الله اعلم الفصل الاول عن انس بن النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة حین غمیل الشمس بود  
 آن حضرت که میگردان نماز جمعه را حکم میگردان آن تاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر مردم است و در تقدیر باشد و هرگز بر تقدیر میگردانند و هرگز بر تقدیر میگردانند  
 مقصود آن است که پیش از زوال میگردانند و در روایتی از امام احمد آمده که وی تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرد است و در این قول  
 رواه البخاری و عن سهل بن سعد قال ما کان اقل ولا یثقل الا بعد الجمعة و روایت است از سهل بن سعد ساعی انصاری که از شام بر صحابه و آخر  
 کسی که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه و ست نیت احدی و تعیین و در وقت رحلت آن حضرت پانزده ساله بوده گفت بنویم که قیلو میگردیم و نه طعام شام  
 میخوریم که بعد از جمعه قائله نصف نماز را گویند و قیلو خواب نصف نماز را گویند که انی القاموس و زهری گفته که قیلو و مقبل استراحت در نصف نماز خواب باشد یا نه و مقبر  
 اقامت سنت تیرمین است و این حدیث فی الجمله باین مذنب امام احمد میکند و لیکن مقصود میان اهتمام بشان جمعه و تبکی بدان است تا اول وقت بدان بجمعه متفرق علیه  
 و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتد البرد بکربنا الصلوة و اذا اشتد الحر ابرد بالصلوة بود آن حضرت چون نیت میبرد سویی یعنی چون  
 سخت نمی بود گرمی شبانی میکرد و برای نماز و در اول وقت میگردان و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد و نماز پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعة میخواست نماز جمعه را گویند این حدیث در  
 نماز جمعه وارد شده است و الا حکم طریز تیرمین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت و رواه البخاری و عن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیه باین عهد  
 شمس حاضر شد جمعه الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است که روایت کرد از پدرش ابو جریج رضی الله عنه عامل برحق مدینه ثمانین قیل است و ثمانین و هجده نفر  
 من الصحابة بالمدینه علی قول قال کان النبی یوم الجمعة و له اذ جلس الامام علی عهد رسول الله گفت بود اذان و در جمعه اول می و قیل که نمی نشست امام پیرمردن زمان پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر فلما کان عثمان و اکثر الناس پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شد مردم زاد النبی الثالث علی الزود  
 زیاده کرد اذان سوم بار و اگر امام جامی بلند است در بار آمدن نیز از یک مسجد شریف و رواه البخاری و انکه زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 آمد و بر سر منبری نشست اذان میخواند و پیش از وی در اول آمدن وقت اذان بود و همچنین بود و زمان پیغمبر یا نبی جز و عمر رضی الله عنه و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و سبب  
 و تفرق و اشتغال ایشان بکار را ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت جمعه در مسجد طراست شریف حاضر میبود و استخوان نموده پیش از وقت خطبه نیز اذان میگفته شود و مردم را در وقت شام  
 و در وقت خطبه حاضر آید و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سحی و حرمت بیع اذان و وقت خطبه است زیرا که اوست اصل و شرح یابن اذان اول مسجد است که در وقتش گفته باشد  
 اصح آن است که بمن معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده که فی البدایه بدانکه بای اول عثمانی را و بعضی احادیث ثانی گفته اند با اعتبار حدوث اگر چه اول است با اعتبار  
 فعل و بعضی افضل استخراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و بعضی احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن با اعتبار تسبیح اقامت است  
 باذان با اعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود و بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان  
 امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر و اعلام بود و عثمان اگر که در مطلق اذان گویند و بر تقدیر بر سر منبری خلاصی را شنیدین کرده باشد آنرا بهجت بنی  
 گفته و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سهیل و انحنین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق محبت بران واقع شده با اعتبار اگر چه امری متحد است که در زمان آن  
 صلی الله علیه و سلم بود و مقصود بقیع به نیم آن فعل نیست و اگر بهجت گویند بهجت خنده خواهد بود که اقا لایا بعد از اذان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذان است که ذکر  
 کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند در زمان نبوت بود و در زمان صحابه و نه بعد از ایشان عمل نیست بران در اکثر اوقات اسلام و معلوم نیست که انکی بار حادث  
 شده و اگر کرده پس بهتر آنست که سنت هم اذان اولی را دانند و اگر بقبض اعلام الصلوة و الصلوة نه رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند کافی است و عن جابر ابن سمرة قال کان نیت  
 للنبی صلی الله علیه و سلم خطبتان مجلسین بینهما بود آن حضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت بر عضو بجای خود و بهجت ترسیده  
 در وی دعای اذان حضرت صلی الله علیه و سلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست یقرا القرآن و لیکر الناس  
 اینخوان قرآن را و خطبه با ویند بعد از هر دو و بعد از آخرت را و احوال آن جان را از ثواب و عقاب فحانیت صلوة قصد او و خطبه قصد پس بود و تا آن حضرت میا  
 و بود خطبه او میانه یعنی نه سی و نه و تا و این منافات ندارد و کتب خطبه را نسبت نماز چنانکه در حدیث آمده و یا در رواه مسلم و عن جابر روایت است از عبد بن بکر از اکر  
 صحابه است و احوال و در آخر کتاب در باب جامع المنایب یا یقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان طول الصلوة الرجل و قصر خطبه منته فقه

السنن

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقره و فم و است و ناشی است از آن و بعضی تفسیر نموده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است فاطمه علیها  
الصلوة و اقصر و الخطبة پس در گذارید نماز را و کوتاهی خطبه را و در وجه بودن آن مظهر فقره و علم طبعی گفته اند که نماز اصل است و خطبه فرع است بر آن و از خطبه تقاضای فقره است که  
اصل را بر فرع ایشار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در خطبه آنست که گفت است در اتفاق یک کلمه خصوصاً از آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم که مصد جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود و در خانه اگر کسی است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است آن حضرت می فرماید که هر کس که سخن کند و کثرت طاعت  
و عبادت نماید و مشغول شود بتذیب نفوس خود و در وعظ و تذکره مردم مظهر عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محال آنکه گفته شود که قلم تقوون و الا تقفلون پس ارشاد کرد و  
امت را بان قول او و فعلا فان و در وایتی و ان من البیان صحرا از آنکه بدستیک از جمله بیان سحر است و این قول مناسب است باین معنی که گفتیم که باین دلیل است که  
تقصیر خطبه یعنی خطبه باید که با الفاظ و جزیه قلیله و در معانی خریله باشد چنانکه میگوید خیر الکلام ماقول و دل و زیادت اطالت نکند شاید که موسوم محلی لا طائل له که میفرمود است که در دو  
این قول هم متضمن موعب است و هم مفید و هم زیاده که بیان را تا شریف عظیم است در دلباه صرف و امانت باینجه که هر اثر است پس اگر صرف باینجه باشد و اگر بسوی اصل  
گنجد موم بود و بیان سخن پیدا و گشاده گفتن و تفصیل کلام بدوی در باب بیان و شعر باینکه انشاء است تعالی و راه مسلم و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اذا خطبنا احمررت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد هر دو چشم وی و علاصوت و بلند میشد آواز وی و داشتند غصبه و سخت میگشت چشم وی  
بسبب آنکه خطبه را میخواند و از باری عز و جلال و اوسع اضواء البلاغ و انداختی کانه مندر و جنبش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد که بگوید وی خرد نموده است  
از آمدن لشکر بر قومی و ترسانده است ایشان را بر آن را ایشان بقول صحیح و مسالک میگردانند و میگردانند بر آن قوم را بهر که دشوار و دشوار آن پیش یعنی نزدیک است که  
در وقت جمع و در وقت شام بر شام آید و غایت کند و در روزگار دشوار و در وقت و میگویند آن حضرت بقصد انداز بیان و باینجه که ساعت بعثت انا و الساعة که هاتین را بیکدیگر  
شد هم و فرستاده شد هم من بایست همچو این دو انگشت و یقین بین اصبعیه السبابة و الوسطی و می پویست آن حضرت برای بیان شبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت  
و انگشت میانه و معنی سبابة در کتاب الصلوة در باب التمهید دانسته شده است و اختلاف کرده اند و دلیل این بعضی گفته اند که مراد باقران سبابة است و بعضی از جهت اشارت باقران ساعت  
بعثت وی صلی الله علیه و سلم بعضی میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعثت و ساعت است متغیله دوری است که میان سبابة و وسطی است یعنی و خطی از سبابة انگشت شهادت است و سبابة  
عقب است انگشت شهادت پس چنین است بیشتر از قیامت آمده ام و قیامت غیب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر بر معنی اول است زیرا که بعد میان سبابة و وسطی است پیوسته است و میگویند  
جوابش آنکه پیوستن ظاهر میگوید و در وجه و گشاده داشتن ظاهر غیبت فافهم رواه مسلم و عن یحیی ابن احمیه بضم براه و فتح میم و تشدید میانه این نتیجه نیز میگویند بضم میم و کون  
نون و فتح میانه مخفف جلیف قریش صحابی است اسلام آورد و در فتح و حاضر شد چنین و طائف و تبوک را و بود وی رومی مدغمه عامل عمر بن حنظله و دست در اهل حجاز قال صحبت  
النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ علی المنبر میخواند آن حضرت بر منبر بیت را و ناد و ایاما لک لقیض علینا دیاب و فریاد میکنند و بکن میزنند و در زین ای مالک که نام خادم  
دو رخ است که حکم کند بر پروردگار تو میبازند یعنی در خواهر پروردگار خود که بر میزند تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک آنکه ما نشوین این از وی شایا بطل است  
شاید رنگ کند که اندک آنش همیشه خواهد بود و وی پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این بیت را میخواند از برای انداز متفق علیه و عن ام هشام بنت حارثه بن النخعان قالت ما اختلف  
اق و القرآن المجید الا عن لسان رسول الله و است است از ام هشام که صحابه انصار است گفت یا زکریا من سورة ق را که از زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقریر اها  
کل جمعة علی المنبر اخطبت الناس میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این سوره حاضر شده  
و شنیده اند اگر همیشه در مدتی خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه میخواند است پس برین تقدیر یا در گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود و او را علم  
رواه مسلم و عن عمرو بن حریث بضم حای مملد و فتح را ان النبی صلی الله علیه و سلم خطب و علیه عمامة سوداء و است است آن عمرو بن حریث که صحابی قرشی است  
که آن حضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و در عابریت کرده و در وقت وفات آن حضرت و از ده ساله بود که آن حضرت  
خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود و در خنجر طرفها مین کفیه و دلی که تحقیق فرشته بود و هر دو طرف عمامه را میان دو شانه خود و تحقیق این مسلم در باب اللباس باید انشاء الله تعالی و  
تفسیر بلفظ تشبیه است بر جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین صحیحین جمیدی و گفته بلفظ افراد نیز آمده است و اول اطلاق است و دایه و دایه یوم الجمع است این حدیث در هر دو مجمع بود و  
مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در جمعه و جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیس کلم و کلمین پس باید که بگوید  
در رکعت و لیستخوذ فیهما و باید که تخفیف کند برین دو رکعت شافعی این را اصل کرده اند بر توجیه المسجود که در ایشان واجب است اگر چه در خطبه نیز آن امر فرمود و نزد خفیه هر گاه که تخفیه  
المسجود در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همچنین است مذکور مالک و سفیل ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین که اهل اهل النوی و تابعین  
این حدیث نزد ایشان آنست که مرا خطبه را و ده خطبه است یعنی خطبه نام که خطبه خوانده اند که افضل میخواند تفریقه احادیث صحیح که اهل مذکور است صلوة در وقت خطبه و در صحیحین آمده  
جابر بطریق مسند ده آمده که مروی بسید آمده آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت تا آنکه در میان فلان رکعت کرده ام فرمود و بگوید که رکعت و تخفیف کن در نماز و باید  
کرده اند این را که در و دین و اقدیمیش از من صلوة در وقت خطبه بود یا بر پنج قسم بان مرد داخل بود و بعضی گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این خطبه

در هر دو مجمع بود و مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در جمعه و جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیس کلم و کلمین پس باید که بگوید در رکعت و لیستخوذ فیهما و باید که تخفیف کند برین دو رکعت شافعی این را اصل کرده اند بر توجیه المسجود که در ایشان واجب است اگر چه در خطبه نیز آن امر فرمود و نزد خفیه هر گاه که تخفیه المسجود در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همچنین است مذکور مالک و سفیل ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین که اهل اهل النوی و تابعین این حدیث نزد ایشان آنست که مرا خطبه را و ده خطبه است یعنی خطبه نام که خطبه خوانده اند که افضل میخواند تفریقه احادیث صحیح که اهل مذکور است صلوة در وقت خطبه و در صحیحین آمده جابر بطریق مسند ده آمده که مروی بسید آمده آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت تا آنکه در میان فلان رکعت کرده ام فرمود و بگوید که رکعت و تخفیف کن در نماز و باید کرده اند این را که در و دین و اقدیمیش از من صلوة در وقت خطبه بود یا بر پنج قسم بان مرد داخل بود و بعضی گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این خطبه





برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بآنکشت شهادت خود میکرد و یک خطای میکرد و مردم تنبیه میکرد و ایشان را بر توبه  
و قائل و آنچه ذکر میکرد و رواه مسلم و عن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم الجمعة على المنبر قال اجلسوا روايت است از جابر گفت من  
نشست آن حضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید و یکا که مردم بر آمدن آن حضرت بایشانند فافهم فسمع ذلك ابن مسعود فجلس على باب المسجد پس  
شنید این از حضرت را ابن مسعود که بر منبر ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادرو مسامحت یا مثال امر شایع فزاده و رسول الله پس دید و این خبر خدا صلی الله علیه  
و سلم فقال تعال پس گفت آن حضرت پیش آئی یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و رحمت بجهت مسامحت او با مثال و بحقیقت هر که امثال او را می بیند  
و غایت کرد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب کرد و دیت هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش مشوق عاشق آمده است و رواه ابو داود و درین حدیث و لیکن آن  
بر جوار کلمه بر منبر این قبل از شروع در خطبه بود یا آن حضرت اشارت کرد و هدایای آنان تعبیر کرد بقول و در شرح این امام گفته که کرده است مخاطب را که تکلم کند در حال خطبه که  
آنجا امر معروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الفضل مذکور شده است و در سفر السعاده گفته است که چون آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم در مسجد میدآمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرك  
من الجمعة ركعة فليصل اليها اخرى كي يدرى انما من جمعة ركعة رايها بايكم فكم كذا بوي ركعت و ديكر او جمعة را تمام کند و من فاتته الركعة فليصل  
او بعدا و كي خوفت کرد و او را در ركعت پس باید که بکزار و چهار ركعت او قال الظاهر بايكم فليصل الظاهر يعني چون جمعة نيافت نماز بکزار و چهار ركعت و در فصل اول  
بم در حدیث ابی هريرة كلام درین حدیث گفته است و رواه الدارقطني باب صلوة الخوف صلوة خوف ثبات است بختاب و سنت و بروایتی از ابو يوسف و حسن بن زيار  
از حنفیه و مزی از شافعیه مخصوص بود بر زمان نبوت از جهت قصد اجراء فضیلت صلوة بار رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آن که میگوید که آنکست  
قبیم نیز همین است و مختار نزد جمهور جواز است بعد از زمان نبوت نیز و اگر در بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان  
آن حضرت صلی الله علیه و سلم حجت ایشانست و بعضی گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکور هر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در کردار و در خلف امام و اگر نزاع نکنند  
بجز از امام بنیک طایفه تمام نماز او بجز از بطایفه و دیگر امام دیگر و در بعضی از امام مالک مخصوص است بحالت سفوف و زواج است و در سفر و خوف و در حدیث  
کرده شده است بر وجه متعدد و بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه صحت پیدا امام در احسان و بر نیز از عدد و هر یکی از آن و جوی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه رعایت  
ابن عمر را گرفته که ثابت است در کتب ته و شنی گفته که صلوة خوف از آن حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عصفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در شهر  
بوده است پس تجویز فقها از آن در خبر نقیاس بوده باشد و الله اعلم الفصل الاول عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه سالم بن عبد الله بن عمر  
است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان اسلام هیچ کسی مشابه ترک نشسته کان در فضل و زهد و زنده گانی در شست یلمان بن عبد الملك او را که  
و یک گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم بن عبد الله بن عمر در صحیح در شست گفتی و مردم می گفتند رحمت بر ما دل و کوارا سلام نام کرد و قال ابن عمر  
غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل منجد گفت این عمر اگر مردم من با آن حضرت بجانب بختیج تون و سکون جیم نام شده است اعلائی آن تمامه یون  
او اسفل لمعراق و شام و نجد در اصل یعنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجدین فوازی العبد و پس قابل و مواجبه شدیم ما  
و دشمنان را فضاقتنا لهم پس مغبه استیم برای جنگ و دشمنان مقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی لنا پس ایستاد آن حضرت در حالی که نماز میکرد برای ما یعنی ما است  
میکنند ما را فضاقت طائفه معه و اقبلت طائفه علی العبد و پس ایستاد و کرد و بی با آن حضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند و کرد و بی دیگر و دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان و  
و کعب و رسول الله و کزار و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمن معه با کرد و بی که با وی بودند و سجد سجد تین و سجد کرد و آن حضرت و سجد یعنی کزار و یک ركعت ثم انصرفوا  
الحان الطائفة التي لم تصل بغيره بشتند و قنذین کرده که یک ركعت با آن حضرت کزار و در سجای آنکه و کزار و نماز و ایستاده بودند متقابل عد و فجا و پس آمدن کرده و  
فرج رسول الله صلی الله علیه و سلم بهم ركعة پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع و سجد سجد تین و سجد کرد و سجد و ثم سلم بسلام داوان حضرت  
فقام كل واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فرج لنفسه ركعة و سجد سجد تین پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجد کرد و سجد و پس دلالت کرد حدیث بر امام  
طائفة اقتدا کردند بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک ركعت و کزار و در برای خود ركعت و دیگر تنها و این مذهب بی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفی است خص قرآن قد بر پوشید  
نماز که سبیل نیست بآنکه برود و طایفه یکبارگی بکزار و در ركعت باقیه را در روی قضیع امر حرب و تقویت مصیلت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بکزار و پس گفت اشبه که  
صاحب مالک است طائفة دوم پیشتر بکزار و که اسلام است از کثرت مخالفت و حدیث آینه بران دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفة اولی پیشتر بکزار و کذا فی بعض الشروح این  
روایت سالم است از ابن عمر و روی فافح مخوه و روايت کرد فافح ما بن عمر مانند آن و زاد و زیاده کرده است فافح این را که فان كان خوف هو انشد من ذلك پس  
اگر ایضا شود ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجاعت توان کرد و بر وجه مذکور صلواتا رجالا قیاما علی اقل من سجد بکزار و زیاده ایستاده بر پایهای خود  
اگر تو انضیاد و ایستاده او و کبانایا بکزار و سوره اگر تو انضیاد پیا شده مستقبلی القبلة روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غیر مستقبلیها یا بکزار و زیاده استقبال کنند







بعضی یعنی اندر میگرد و تحریف نمید و یوسیم یعنی در حق غیر مانع و غیر خواه مردم باشد و یا در بعضی از بیکدیگر ایشا از اجلال و نهی میگرد و از حرام و ان کان مریدان قطع بشار قطع و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میگرد و میفرستد آنرا و یا مریدانش را به یاکر میخواست که بفرماید کار را اینفرمود آنرا این تعمیر بعد تخصیص است شامل قطع بحث و غیر آن ثم بنصرف پستری میگذشت از غطا و تومیت و جز آن بسوی خانه متفق علیه و عن جابر بن سمره قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة و لا موتین بغیر اذان و لا اقامة گفت جابر که در آن حضرت هر دو عید را نه یکبار و نه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان و اقامت یعنی هر یک نماز عید اذان و اقامت نبود و چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد و او مسلم و زیاده کرده است در روایتی و لا الصلوة جامعیه یعنی و اینهم نبود که گویند الصلوة جامعیه و عن ابن عمر قال کان رسول الله بود غیر خدای صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة میگرد از نماز هر دو عید پیش از خطبه و تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنت است زیرا که آن حضرت فرمود است اقتدا با ما بالذین بعدی الی بکر و عمر اقتدا و تابع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و بیکدیگر عثمان رضی الله عنه از تأخیر راجد خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا مباد یا بنده اندازد و برسد بآن و تمام کلام همین باید متفق علیه و سنن ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید و بر سیده شد ابن عباس را اما حاضر شده توبه آن حضرت نماز عید را قال نعم گفت ابن عباس آنی حاضر شده ام خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب پس بخوار نماز عید را پستری خطبه و لم یذکر اذنا و لا اقامة و ذکر بکر و ابن عباس اذان را و نه اقامت را ثم اتی النساء فوعظهن و ذکر هن بعد اذان آمد آن حضرت زمان را که حکم آن حضرت نماز عید را حاضر میشد پس بیکدیگر ایشا را و یاد داد ایشا از احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب و امر من بالصدق و امر کر و زمان را بصدق کردن فواتین یهودین الی اذاهن و خلوقهن پس و در نماز که در آن میگرد و دستهای خود را بسوی کوش و کلو بود از روی بید فعلن الی بلال الی اذاهن بسوی بلال و می سپردند بسوی یومین یعنی با و فتح آن هر دو روایت است ثم ان نفع هو و بلال الی بلیته پسترفت و شبانی کرد آن حضرت و بلال بسوی خانه آن حضرت فی الصراح رفع شبانی و بمالعه کردن ستور در رفتن متفق علیه و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر و کعبین روایت میکند ابن عباس که آن حضرت گزار در روز عید فطر در رکعت لم یصل قبلهما و لا بعدهما بخوار و آن حضرت پیش از آن دو رکعت و نه بعد اذان متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است که درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر و ابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیرهم بتحقیق گفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز عیدین و پیش از آن و قول اول اصح است انتی و نه هر ی گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ماکه ذکر کرده باشند سلف این امت که گزارده باشند پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هائیکه گفته است که تفعل بخند مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بخوارده با کمال حرص و بی برنامی بعضی گفته اند که اگر است در مصلی است خاتمه و بعضی گفته اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آن حضرت بخوارده انتی و در بعضی شروح هائیکه گفته اند که اگر بخوار و شارق و می پیش از خروج مصلی مکرده نیست و دفع الباری گفته کوفیان میگویند که بگزارد بعد اذان و نه پیش از آن و بصیران میگویند بگزارد پیش از آن و در میان میگویند پیش و نه پس و باول قائل است اوازحی و ثوری و حنفیه و شبانی قائل است حسن بصری و جماعت و شبانث نهیری و ابن جریر و احمد و شافعی و جماعه از سلف گفته اند که اگر است نیست در نماز قبل و نه بعد بعد اذان اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قصار کرده شود یا نه و ظاهر مذهب آنست که چون فوت کرد و با اقامت قضا کند زیرا که نماز این صفت ساخته شده است بدون ادعای عبادت که بشرط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط بنظر و کذا فی الهدایة و در بعضی شروح مذکور است که اگر بخوارده در رکعت بخوارده یا چهار شل صلوة یعنی که در سائر ایا حکم گزارده میشود و نقل کرده اند بخط و قاضیان که هر یک مصلی باید و نماز با تمام دنیا بد و می بخیر است اگر بخوارده بگزارد و نه بخانه بی آنکه بگزارد و نماز و اگر بخوارده و بگزارد و افضل آن است که چهار رکعت بخوارده حاصل کرد و او را نماز صحیحی و همچنین است مذهب احمد و عن ام عطیه قالت امرنا ان نخرج للحیض یوم العیدین ام عطیه که از کباب صاحبیات و عاقلات نساست و همراه آن حضرت نفر امیکر و غیر امیم را و ابیارداری میگرد و محمد و حمان را و او میگرد و گفت امر کرده شد بجم طائفه زمان که بیرون آریم زمان حائض را و در هر دو عید و ذات الحیض و بیرون آریم زمان پرده نشین را حیض یعنی با و فتح بای میشود و جمع حائض و نه در جمع خدر بکسر خای بجهت پرده کشیده میشود مرزن بگزارد که گوشه خانه که می نشیند در وی مقصود است امر کردن آن حضرت که زمان همه در روز عید بمانند فقیهین جماعه المسلمین و دهو تهم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشا را و تعزلات الحیض و عن مصلاهن و کوشکیرند و یکوشنند زمان حائض از دعای نماز و قالت امراءه گفت زنی یا رسول الله احد لنا لیس لها جلباب کبیریم یکی از نه نیست مرا و اچاکه پیوسته و بر آید قال لتلبسها صاحبها من جلبابها گفت بامکه پیوسته آن زن را که چادر ندارد و زنی که یار و صاحب است از چادر خود یعنی زنی که قدرت دارد و چادر می خرد و او چادر برای زنی که خارج است بعاریت دهد یا مراد آن سنت که گوشه از چادر خود پیوسته اند و زن در یک چادر نشیند و اگر عاجز و ناتوانه است حائض نماید و موال کند نیز جائز است که وسیله از غیر است متفق علیه و عن عائشه قالت ان ابابکر دخل علیها و عندها حایض فبی ایام منی گفت عائشه که ابوبکر در آن بروی و نزد وی و دو دختر که با آنها در نماز ایستاده و زنی که در روز عید صلی ایام تم تشریق اند قد فغان و قضر بان یعنی هر دو میگرد و زود ف میزدند و قضر بان که یکبار اند فغان است و بعضی گفته اند که قضر بان یعنی ترسان است یعنی رقص میگردند از غلبه راض یعنی بی سگروان آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در زدن وی سه قول است بعضی

مباح دارند مطلقا و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح است که در عاقل و ولایم و آنچه در حکم آن است مباح است و با فرق کرده اند که جلالی دارد و آنکه مذکور و بدین تیر خلاص است  
 روایت غنیان بما تقاتلوا و لیت الانصار یوم بعثت و در روایتی آمده است که سر و دست و پا و دوازده بار یا شکاری که گفت و گو کرده بود میان یک دیگر و تفاخر میکردند بدان  
 از اشعار حرب و شجاعت انصاریا که عادت شجاعان است و زبانت بضم موحده و عین و حقه گفته اند نام موضعی است قریب دنیای بر سافت و شب یا نام طبع است  
 که میان اوس و خدیج که نام دو قبیله انصاری است در آنجا جنگ بود و قصد و هیبت سال میان یک دیگر معادلات و مجاربت میکردند و بدو اسلام آن جنگ و دشمنی و جگر  
 شده و بدو تنی بدل گشت و کریم یا ابی الدین آمنو الذاکر و انعم الله علیه که از کتب اعداء و فالف بین طوکلما لایه اشارت بآن میکند پس این ذنان آن اشعار بخوانند و آن همه  
 در وصف حرب و شجاعت بود و در ذکر آن محنت است و در مدین و تخریص است مؤمنان را بر جاد و قاتل کفار نه ذکر فواحش و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که  
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ذکر آن را و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تعذیان گفته اند ولیست انبعثتین یعنی غنایم کردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرف آنها باشد  
 و غنا خوب تواند گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق فحاشه و تعریض بهوی کنند که داعی لغتیه و فساد بود بلکه دخترکان بودند از اهل خانه چنانکه در خانه با چری  
 میگویند و النبی صلی الله علیه و سلم متعشش ثوبه و آن حضرت پوشیده و پیچیده بود خود را بجامه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پس از آن حضرت و بگوید  
 روی خود را فافتنهها بوبکر پس منکره و زجر نمود آن دو جاریه را بوبکر نمی آید غنا کردن و دفع زدن در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و در صحیح بخاری آمده که گفت  
 بوبکر ای بکر از شیاطین میریزند ز تو بغیر و مرا آلتی که میریزند از اهل غنا مثل منی در باب و دفع و مانند آن و اضافت شیطان بحبت آن کرد که وی مشغول میکردند و دلهار اهل  
 و لعب و باز میدار و از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه پس بگذاشت آن حضرت پرده از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابوبکر یفیت  
 بمان و بگذارد ایشانرا ای ابوبکر فانه ایام عید زیرا که این روزها روزهای مناسبت که ایام عید و اکل و شرب دایم ضیافت اهداست و فرج و سرور در آن اگر چه به غیب  
 و تغنی باشد مباح است و فی روایتی همچنین آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر ایام عید ایامی که بگویم عید ایامی که بر سر قمری راعد است  
 و هند اعیان و این روز عید است و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت کرد و عائشه آن دختر کار را بدو رفتند متفق علیه بدانجا  
 حدیث است که مشک میکند بدان اهل سلع را در حاجت غنا و شنیدن آن با که آنجا این حدیث نظر انصاف بی ثوب تعصب و اعتساف متبادر میکند و آنست که ابوبکر صلی  
 کار کرد و تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد و آن بحبت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کرامت آن مکان برسد که منع نکردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن رخصت عدم علم  
 بود بدان بحبت نوم یا بخلت یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد و ندانست که آن حضرت آن را تفریر نموده و داشته است درین روز چری از آن را و لند فرمود  
 فانها ایام عید و ابوبکر را با این فرق و تفصیلی علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر حاجت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است در وی فرح و سرور و شگ  
 نیست که این در ماه مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا حاجت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر بقدر عدم رض و فرج و آن محل فرج است و  
 انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت شده است و تحقیق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیث  
 در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی بر حرمت آن و نه بر حاجت آن و اصل در اشیا با حاجت است و با وجود آن شک  
 نیست که دوام اعتقاد بدان و استقامت آن خلاف طریقی اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان جسم ماده و سدر تابع است  
 و صحیح آنست که قول ما علم کرامت آنست و اسما علم و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغید و یوم الفطر حتی یاکل تمرات  
 بود آن حضرت که نیز فتم بصلی ر و عید فطر تا که میخورد چند خرما و یا کلکهن و تو او میخورد ترا تا طاق و راه انبیادی و در روایت حاکم رقیه بن حمید آمده که میخورد  
 یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا زیاد بر آن و رعایت و ترمیم و است و بیهام و آن اند و ترجیح التور و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بودند و بعض گفته اند که حکمت در  
 استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت و ملاطفت مزاج ایمان است و گفته اند هر که در خواب بیند که چری شیرین  
 میخورد تا ویش آن است که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میکند دلهار و لند افطار بشیرین افضل است و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم  
 سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آن حضرت چون میبود در فرج مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر و راه انجادی بدو  
 اقوال در بیان حکمت و صد و این فعل از آن حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گولای بدو راه و با قیام و مواضع متنگه مختلفه و گوی هر دو راه و ساکنان  
 آن تاجران و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعار اسلام بود و هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا بد خصم مذاق و تریب کافران با اظهار شوکت اسلام  
 و رفعت علام دین و غر و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعظیم ایشان برکت و دیدن جمال شریف و صلی الله علیه و سلم و قضای حاجت ایشان  
 و دستفراغی و تسر شاد و صدق و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میگردان را از برای تخفیف هجوم و از حاکم خلق و بعض گفته اند که در وقت رفیق راه دور اختیار میکرد و در بر کشتن  
 راه نزدیک را بقصد تکثیر امر بکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اگر خطوات نوشته میشد و در رجوع نیز چنانکه در رجوع از آنجا امر ثابت است و تصریح کرده اند  
 بعض علما بعد از اختصاص آن بچ و مشهور در مدین آنست که آن از جهت خدا را بکید اعلامی دین بود تا و یکین نباشند و پوشیده و مانند آنرا که فصلین می بود تا و یکین از آنرا که برین

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بجا دست شریف و اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این جماعتها آنست که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه و تبارک  
 با سر و مصالح افعال رسول خود و حقول خلق قاصد است از ادراک آن و احاطه بدان و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما یبذل  
 به فی یومنا هذا ان یصلی ثم یخرج فینحر روایت است از ابن عباس عازب که از مشایخ صحابه است گفت خطبه خواند ما آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستی که اول چیزی  
 آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پشتر از گردیم پس نحر کنیم من فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که در آنرا پس تحقیق دریافت شد ما را و من ذبح قبل  
 ان یصلی فاما هو شاة لم یجعله لاهله و کسی که ذبح کرد پیش از آن که نماز بگذاریم ما پس نیست این مگر گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود لیس من الناس فی  
 شیئ نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عبادت بیک قربانی نسک بضم نین جمع مشک بفتح سین و کسرتن جای قربان متفق علیه  
 و عن حنبل بن عبد الله الجعفی بفتح جایی بوده و جمیع صحابی است و او و جناب بن صفیان نیز میگویند نسبت بحد روایت کرده اند از وی من صبری و ابن سیرین قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکه انما الخری کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة و دیگر را و من لم یذبح حتی  
 یصلی فلیذبح علی اسم الله و کسی که ذبح کند تا آنکه نماز بگذاریم ما پس گوید ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه و عن البراء قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فاما یذبح لنفسه کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود  
 حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه و من ذبح بعد الصلوة و کسی که ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسکه و اصاب سنتنا السالین پس تحقیق تمام شد عبادت وی و  
 یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح و یحیر بالصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد  
 و ذبح درگاه و گوشتی است و صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بستر است و صورت وی آنست که شتر را بکشد و نیزه میان هر دو پایش او نیزه تا خون از شکم  
 و بزمین می افتد و ذبح در شتر نیز جایز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است و رواه البخاری **الفصل الثاني**  
 انش قال قد علم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة و لهم یومان بل یومان فیهما قدوم و آورد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مراحل مدینه را دور  
 بود که بازی میکرد و در آن دور و روز معلوم نشد که آن کدام دور و روز بود و بعضی گفته اند که این دور و روز و روز و هر جان بود و استنباط کرده شده است این قول با آنکه نیزه و مردمان از عادات  
 فوس و خصائص ایشان است و اسما علم فقال پس گفت آن حضرت صلح ما هذان البومان چه چیز است این دور و روز که شما مقید باینها و بازی میکنید در آن قالو انما نلعب  
 فیهما فی الجاهلیة گفته چیزی نیست که ما تحقیق آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و بدان ما بازی میکردیم در آن دور و روز نماز پیش از آن  
 جاهلیت است و درین عبارت هم بیان غرض میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فراید ترک میکنم چنانکه دیگر امور جاهلیت  
 ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق هر یک را نسیب است شما را  
 خدی تعالی بآن دور و روز که شما داشتید در جاهلیت و دور و روزی که بترازان دور و روز آن دور و روز که بدل گردانیده که ام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرج و سرور  
 مومن و آبادی که در عبادت باشد پس در حدیثی است از مولو و لعب با اشارت خبی بخوار چیزی از آن دور و روز عیدین تا آنچه در وی فاشه و خروج از نظریه و شعار دین نباشد  
 و تنی است از تعظیم اعیاد مشرکین و موهم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما بی راهه بالغه رفقه حکم نمیکردند و اندک قصد جزو تشدید و سدد زان و اتفاقا سلطان کفر که  
 فی فتح الباری فافهم رواه ابو داود و عن بریده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم روایت است از بریده علیه سلمی که صحابی مشهور است و  
 احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیره نمی آید و روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی و منی غور و روز عید  
 تا نماز بیکرارد و گفته اند که حکمت و دلیل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن خست تعبیل فطر را بقصد مبارک است با ستال امر پروردگار  
 در هر چه فرماید و حکم کند و اگر قصد مجرد امتثال امر بودی سیخورد و حال آنکه اگر بخواهی خرمای میکرد و بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که  
 مخصوص است به یک و چون اخراج صدقه پیش از نماز بود خورد و برآورد و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز کرد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد و رواه الترمذی  
 و ابن ماجه والدادحی و عن کثیر ابن عبد الله عن ابیه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جده بن عمر بن عوف زنی باشد که صاحبیت و کثیر بن عبد الله  
 است و بعضی گفته اند لیس شیئ و منکر الهیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاول سبعا قبل القراءه و فی الاخره خمسا  
 قبل القراءه که آن حضرت بیکر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت و ابن ماجه و  
 الدادحی و عن حفص بن محمد مرسل روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر صلی الله علیه و آله عنهما بطریق ارسال ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر کبروا  
 فی العیدین و الاستسقاء سبعا و خمساً که آن حضرت و ابوبکر و عمر بیکر گفتند در نماز عید و در نماز استسقاء هفت تکبیر رکعت اولی و پنج تکبیر رکعت ثانیه و صلوا قبل الخطبه  
 و نماز کرد و در پیش از خطبه و جمعه و القراءه و لم یذبح و نه قرات را و رواه الشافعی و عن سعید بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی یکی که ناشر قریش بود  
 جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنکه نوشته شده در این شأن و گفته اند که شبیه الناس بود در هر دو عید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حکم العمل لقب و ست ولادت او در سال هجرت است



و بعض گفته اند بعد از وی پیش از نماز قال سألت ابا موسی و حدیثه کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یبکی فی الاصحی و الفطر کنت یسیدم ابی  
اشعری و حدیثه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تجزیه میگفت در نماز عید صبحی و فطر فقال ابو موسی پس گفت ابو موسی کان بکیرا و اجابو آن حضرت که میگفت جابگیر  
تکبیر علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه با فقال حدیثه صدق پس گفت حدیثه راست گفت ابو موسی و او او او و اما حدیثه در تجزیهات هر یک مختلف  
آمده و ازین جهت مختلف آمده اقبال آمده مناهب پس نزدائمه گفت تکبیر است در رکعت اول و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت  
تکبیر و احرام و شمار کرده میشود با پنج تکبیر قیام و نزد شافعی شمار کرده میشود با پنج جزئی از آن نه تکبیر و احرام و نه تکبیر و قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اولی و سه در ثانیه و نزد  
مکیه و افتاح و قیام این مذاهب این مسعود است و آنچه رفته است آن شافعی مذاهب ابن عباس و کلام در اسناد این احادیث و تصحیح و تحجین و تقویت و تضعیف آنها  
بسیار است جمله از آن در شرح مذکور است و شاخ میگوید که چون احادیث مختلف آمده اما فدا قل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس احتیاطا اولی باشد که  
فی الهدایه بعد از آن بدین متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذاهب ابن عباس است و بسبب آنست که چون منقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و ولایه وی مین  
که عمل کنید بذهاب جلاشیان که ابن عباس است و شرط کرد که بغير مذاهب وی عمل نکنید بعد از آن منقول شد عمل بدان در سایر بلاد همچون در مکه و مدینه و حضرت و جل جلاله  
و عصما و الاما عن الکافات بر مذاهب ابن مسعود است و در نو احادیث آن و سایر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس و اسد اعلم و عن البراء ان النبی صلی الله علیه  
و سلم فرمود یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از ابن عباس عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کانی پس خطبه خواند بخیر زده بر کمان و او  
او او و در بعض کتب فقهیه مذکور است که اگر قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضه العلماء نقل کرده اند که هرگاه  
که فتح کرده شد بقدر و غلبه و محاربه تکبیر کرده شود در آن بلد و سلاح و آنچه فتح کرده شد بی آن تکبیر کرده شود در آن بعضا و انداخته میکنند شافعی بکبر بر شمشیر زیرا که فتح مکره در ایشان بجا است  
و نزد حنفیه بعضا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه مطهره و اعمام و نیست سلاح یا اتفاق زیرا که فتح وی بجا نیست و عن عطاء مرسلان النبی صلی الله علیه و  
سلم کان اذا خطب یعتمد علی غنوته اعتمادا و روایت است از عطاء که اگر بنا بر تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر میکرد و بفرقه خود تکبیر کردنی و غیره و قیام  
و نون و زای نیزه خورد که آن حضرت را بود که خدا مان می برداشتند و بدان ستره میکرد و چنانکه در احادیث آمده است و او الشافعی و عن جابر قال شهدت الصلوة مع  
النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فدا بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد و بنابر  
پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز الیتا و آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال فحمد الله  
علیه پس حمد گفت خدا را و تسایش کرد بر وی تعالی و تقدس و وعظ الناس و پند کرد مردم را و خط منع و زجر تحویف و ذکر هم و تذکره و ایشا را و اید و مانند ثواب و عذاب  
آمرت ما و حشمتهم علی طاعته و برانجیت ایشان را بر فرمان برداری وی سجد و مضی الی النساء و معه بلال و کذشت و بزفت بجانب زمان که ریک کوشش شده بودند  
و حال آنکه بوداوی بلال فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکره کرد و او الشافعی و عن ابی هريرة قال کان  
النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج یوم العید فی طریق حج فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید ریک راهی باز بر میگشت در راهی که ریک  
گذشت بیان اسرار و حکم و آن فصل اول و او الترمذی و الدارمی و عنه انه اصابعه مطوفی یوم عید فصلی بهی النبی صلی الله علیه و سلم صلوة العید  
فی المسجد و هم را بی هريرة روایت است که شان این است که رسیدم در راهی که ریک را با آن حضرت نماز عید را در مسجدی ظاهرین عبارت آن است که نماز  
ایجاد و جانه افضل است از نماز در مسجد کعبه بعدی و الآن جاری شده است عادت اهل مدینه مطهره و همچنین که معظمه نماز گزاردن در مسجد شریف و حرم مینف و او ابو داود  
و ابن ماجه و عن ابی الحویرث بنضم ما و فتح و او و سکون تخمائی و کسر و آخرهای مثلته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الی عمرو بن حزم و هو  
بنحو ابی الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مملو سکون ذی که محالی انصار است اول شاهد وی خندق است  
و وی در این زمان پانزده ساله بود و عامل گردانید و آن حضرت در بخران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است بمین و بود وی در آن زمان هجده ساله و گمانی نوشته بوی سپرد که در آن  
فرائض و سنن و روایت بوده و نوشت عجل الاصحی شالی کن نماز عید صبحی را و احذر الفطر و دیگر نماز عید فطر را و ذکر الناس و تذکره کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در  
تجلیل اصحی و تأخیر فطر آنست که هرگاه که اگر کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نماند هیچ مہمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا اگر صغیر و فتر می بصرم راه یافته است که  
میشود از اسراع و استعجال بخلاف صبحی که بعد از صلوة تصدقی و اکل است پس استعجال مناسب آن باشد و او الشافعی و عن ابی حمیر بن عیین بن انس عن عموته له من اصحابنا  
روایت است از ابی حمیر بن انس از عمام که را و انداز صاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان و کبلا و الی النبی صلی الله علیه و سلم یشهدون انهم صلاوا و الا لاله الا الله  
بدستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند بلال عید را وی روز فطر هم ان یفطر و پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که فطر کنند  
و اذا اصبحوا ان یصلوا و اما اگر در چون صبح کنند بر نه بسوی صلا و اگر آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی  
آمده است که قدم آورده سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صاحب گفته که پوشیده شد بر بلال ثوبال پس بر خاستیم و روزه دار پس آمد سواران و گفتند











شاخای شان و موی شان و پشم شان و کوفه را کوبید چون سم که او کوسید و اشال آن یعنی می آید و نیز آن حال ذکر آن میگرداند و نیز از او ان الله لم یخلق من الله  
تعالى بمكان قبل ان یقع بالادهن و درستی که خون بر آید می افتد نزد خدا و درستی که پیش از آنکه افتد بر زمین قطبوا بها نفسا پس خوش طبعی که در آنید بدان نفس را یا خوش طبعی  
بدان از وی نفس و طبعی باشد و در تحف از طبعی و طبعی هر دو روایت است منقول بر و جواد و ثانی بر ثانی و واه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی هريرة قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم ما من ایام احب الى الله ان یصلی الله فیها من عشر ذی الحجة نیست هیچ روزی که دوست داشته تر باشد نزد خدا جادت کردن و خدا را  
مدان روزها و روزی که عینی جادت کردن درین و در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصاً تحقیق که فاضل تر و محبوب تر از علمای دیگر است یعنی  
صیام کل یوم فیها بصیام سنة برابر است روزها و روز یک سال و قیام کل لیلته منها بقیام لیلته القدر و برابر است بر غاستن و گردان غاستن  
از شبای آن روزها بنماز شب قدر و علما اختلاف است در فضیلت عشر ذی الحجة و عشر رمضان مختار است که روزهای عشره الحجه افضل است از جهت وجود و معرفه در وی و شبای  
عشره رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر در آن و در واه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی اسناد ضعیف و گفته است ترمذی اسناد این حدیث  
ضعیف است الفصل الثالث عن جذب بن عبد الله صاحبی علی است گفت وی ابو عبد الله و کاهی جذب بن سفیان نیز گویند نسبت به او و ابی جلی و عقیلی و سلمی  
گویند نسبت به او و پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمده و در قبا بن الزبیر از چهار سال آن از عالم رفت و روایت میکنند از وی من بصری و محمد بن سیرین و غیره و قال شهاب  
الاخضر یوم النحر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت جذب بن عبد الله حاضر شد در روز نحر که روز نحر است با آن حضرت فلم یجد ان یصلی و فرغ من صلوة  
وسلم پس نماز نکرد و بیا نزد آن حضرت از نماز کردار و فارغ شدن از آن و سلام داد و فاذا هو یروی الح اصاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوة پس نگاه  
آن حضرت می بیند که شست قربانیا را که تحقیق و بیج کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبیح قبل ان یصلی او یصلی پس گفت آن حضرت کسی که  
ذبح کرد است پیش از آنکه نماز کرده شود و پیش از آنکه نماز بکند را بگویم شک را نیست که یصلی یا است محبوب و معلوم یا یصلی بنون فلیذبح مع مکان  
اخری پس باید که ذبح کند بجای وی و صحیح دیگر را وی روایتی از اینچنین آمده است قال گفت جذب بن عبد الله صلى الله عليه وسلم یوم النحر یصلی  
ثم ذبیح نماز کرد آن حضرت و در نحر ستر خطبه خواندسته و بیج کرد و قال و گفت من کان ذبیح قبل ان یصلی او یصلی فلیذبح مع مکانها اخری و من لم یذبح فلیذبح  
باسم الله و کسی که ذبح نکرد است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است و بیج کردی که بجز تحقیق علیه و عن نافع ابن عمر قال الاصح یومان بعد یوم  
الاصحی قربانیا و روز است بعد از روز عید فصحی جمع اضما فاست که لغت است و صحیح پس تحقیق جائز است و در روز عید و در روز دیگر بعد وی یازده و ده و ده و این صحیح  
است و در باب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید و در هر یک گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس و غیره  
عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز عید است و بی شک آنرا از حضرت شنیده و گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقدار و در غلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و مخالفی  
باشد اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط و اه مالک و قال بلغی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله و عن ابن عمر قال قام رسول الله صلى الله  
عليه وسلم بالبدنة عشرة سنین یعنی قامت کرد آن حضرت بدنی ده سال تصحیه میکرد و ظاهر این عبارت آن است که تصحیه در مدت ده سال بود اما باب سیرین  
کرده اند که شریعت اینچنین در نه سال است قدر و واه الترمذی و عن زید بن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت زید بن ارقم که  
از سایر صحابه است که گفتند اصحاب آن حضرت یا رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیا و چیست اصل آن قال گفت آن حضرت سقایم که از این  
این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است علیه السلام قالوا فالانفاها گفتند صحابه پس چیست ما را در آن از اجزای او یا رسول الله قال کل شعرة حنة گفتند  
متعادل بر موی منی است و این در معرو و بقر است که موی دار نه قالوا فالصوف گفتند پس توبه را آنچه شیم و در آنچه ضان و ابل چیست یا رسول الله قال کل شعرة من  
الصوف حنة گفت در تعادل بر موی از ششم حنة است اینچنین معلوم میشود که شعرو صوف نیز استعمال میکنند و واه احمد و ابن ماجه باب العترة و قریب عین و عتیره  
وزن و سیرین قریبانی جا بلیت است که در ماه و رجب برای تیان و بیج کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد و روشنی گفته که بسیاری از علما عتیره را بگویند و بگویند  
اند و نفی مشروعت است آن میکنند از جهت حدیثی که برای هر روزه که باید و بعضی میگردانند و در ماه و رجب و آنرا که بگویند میگردانند که نمیگردانند  
است بلصحن جا بلیت که برای تیان میکردند اما مسلمان که برای خدا فوج کند تنگ نیست کار بروی و دلالت میکنند برین حدیث نبویه که روایت کرده است آنرا بود و گفته  
مردی یا رسول الله عتیره میکردیم در جا بلیت در ماه و رجب اکنون چه میفرمائی ما فرمود ذبیح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتی الفصل الاول عن ابی هريرة عنی  
عن النبی صلى الله عليه وسلم قال لا فروع نیست فروع فروع و واه لا عترة و نیست عتیره قال گفت راوی و القزع اول نتائج کان یقیع لهم فروع اهل و انما  
فانید شیدانها و یا غیر این ایشان کا فواذ بحونه لطوا حینهم بودند ایشان که ذبیح میگردانند ایشان از بابی تیان خود و العترة فی رجب و عتیره آنچه ذبیح میکنند  
در رجب متفق علیها در حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است الفصل الثاني عن من یحذف بکسریم و سکون خای محمد بن و فابن سلیم بن یسیرین و فروع نام صحابی  
است و الی که مانده بود و واه الامیر المؤمنین علی رضی الله عنه برا حسان روایت کرده است آنان حضرت حدیث و عتیره و قال کما و قوام رسول الله صلى الله عليه وسلم



وسلم بعرفة فمحتة يقول كفت بودیم با و قوف کنده با آن حضرت در روز غزوی پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اصحیته و عتیرة ای مردمان بدستیکو بر اهل خانه هر سال اخیر و عتیرة است هل تدرون ما العتیرة ای می دایید که چیست عتیرة ای التي تموتها التی عتیرة آنست که می نماید شما آنرا بر جبهه بخت و فوج او در ماه رجب رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی وابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابوداؤد و العتیرة منسوخة و گفته است ابوداؤد که عتیرة منسوخ است و تورپشتی در نسخ و بی سخن کرده است که خطبه آن حضرت بعرفه و بجهه الدعاء بود و آن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت گردنی را بعد از آن و اسد اعلم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عید الله لهذه الامة کفت آن حضرت امر کرده شده ام بر روز اضحی در حالیکه آن عید است که گردانیده است آنرا خدا می تعالی برای این امت قال له و جل کفت بر آن حضرت را مردی یا رسول الله ایت ان لم اجد الاضحية انشی خبره مر که اگر نیایم من کمر بنیخه که انشی است افاضحی بها یا رسول الله انتم بوی و منیخه بجای عید بر وزن کریمه از منیخ است یعنی عطا و عرب را عادت بود که ماه شیر و در ایام شیر و ادباجا جان میدادند که پیشروی ملک به پیشم وی و ولده وی تا مدتی که عتیقه باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده به بند و از قبیله بانشی معلوم میشود که ذکر این منیخه میگوید و تانی او مثل تانی عامه خواهد بود که بر نتر اطلاق میکنند باین قید اتفاقی است برای تکیه آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس کمت اگر خبر منیخه داشته باشیم آیا او را هم تفصیح کنیم قال لا فرمود آن حضرت کمن و لکن خذ من شعرك و اظفارک و لیکن بیکر از منی خود و ناخن خود و نقص شاربک و میسری و کوتاه میسری و تهای خود را و تحلق عاقلک و می ستری موی زهار خود را فذلک تمام اضحتیک عند الله تعالی پس آن تمام افعال قربانی است و در حکم قربانی است و راجع و ثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابوداؤد و النسائی باب صلوة الخسوف مشهور و بلغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة احادیث بعض بحاف روایت کرده اند در هر دو و بعض بخا در هر دو و جماعه بخا در هر دو و بحاف در شمس و احادیث که مذکور است در باب و خبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم عهد کسوف شمس است خبر حدیث ثانی که محفل است و شیخ در شرح خود آنرا چنین نقل کرده و خبری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس و القمر یأتیان من آیات الله فاذا رأتی ذلک فاذا کرم الله و در حدیث عائشه فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما نقل آن حضرت درین دو حدیث معلوم نشده و شیخ ابن الهیثم از در قطعی ز حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد و هشت رکعات می چهار سجدهات و از حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجدهات و لیکن در اسناد این هر دو حدیث نقل است و الله اعلم و ندیک نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه محتاج است و نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر دو سجده و در حدیث ابن عباس همچنین نزد امام احمد در شهر از مذاهب و می و جائز است نزد اکثر اصحاب و تنایز و بر رکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که نا طبق است آنچه من مذاهب ما است و حال کشف است هر حال را که در نصف پیش آیتا و انداز شا و صبیان که موقوف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را ترجیح تر باشد که فی الهدایة و شیخ ابن الهیثم حدیث آورده بر روایات صحیح و حسن که مثبت مذاهب صنف اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اصطلاح کرده اند و رواة ان بعض دو رکوع روایت کرده اند و بعض سه و بعض چهار و بعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که حدیث است و موافق است بر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجماعت همین اصطلاح کثیر گفته اند بعض از شیخ ماکه سلب آن شده است که بجهت کثرت از عام اهل ضحوف پسین را افاده و ظاهر است که کسوف در زمان آن حضرت جز بجماعت واقع نشده و هیچکس تعدد و قوع از روایت بخرد و قوع از شیخ حدیث ده سال بعد و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است هر حال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق و می و روایت بخرد باشد و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم و سلم کمت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث مناد یا پس بر اینخت نداننده و آواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فقتل م پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بخار و آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید بخلاف معمول که در هر رکعت یک رکوع میباشد و اربع سجدهات چنانکه معمول است قالت عائشه ما رکعت رکوعا قط و لا سجدة سجودا قط کان طول خنه کفت عائشه رکوع کرده ام من بی سجده رکوعی را هرگز و سجده نکردم بی سجده را هرگز که در آن زمان باین رکوع و سجده که در آن زمان در آن وقت بود و متفق علیه و عن عائشة قالت حصر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراوته کفت عائشه بلنه خواند آن حضرت نماز خسوف قرات خود را یعنی خسوف نماز که آن قال الشیخ فی شرحه و گوید که ثابت شده است روایت آن و الا استعمال خسوف شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شده و الله اعلم متفق علیه و عن عبد الله بن عباس قال انخفضت الشمس علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلى الله علیه وسلم و الناس معه کفت ابن عباس که وقت نماز در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری و در روایت مسلم انکفت و در شرح الشیخ فخت پس نماز گزاران آن حضرت و نماز گزاران در مدینه و بی یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند بوی فقام قیام طویلا نحو من قراة سورة البقرین قیام کرد آن حضرت قیام در آن یکس از قرات سورة بقره یعنی آن مقدار از زمان که در وی سوره بقره



استعمل فی بدلتها رجب موت پیچ و بیاض حیات وی و لیکن میرساند غلای تعالی بدن بنده کان خود را بقدرت بتغییر حالت و سلب نعمت و علول نعمت و نزول بلیت طاف  
 تا اسبیا چرخه سابقا تقریر کردیم فاذا ایتیم شیئا من ذلك فانزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره پس چون بر بنیاد شایسته از انان پس تبرزید نماز و پناه جوئید بسوی ذکره  
 و دعاء و استغفاره وی و فی الصلح فرغ بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه و عن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت جاکر کف آفتاب در زمان آن حضرت در موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از مار قطیعه  
 که در مدینه نیشته ثمان مقلوبه شده بود و در سنه عشر در مدت رضای از عالم رفت و مردم میگفتند که رفتن آفتاب بسبب موت دست فضلی بالناس ست و کحات پس گزار در مردم  
 شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع با وربع سجدهات چهار سجده در هر رکعت دو سجده و چنانکه معهود است و رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا  
 دهم ربیع الاول بود و درین رداست هر قول یحتمل را که میگویند که رفتن آفتاب نمیشد مگر در سیه روز آخر ماه نهم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این  
 روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن عباس قال صلی و رسول الله صلی الله علیه و سلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزار  
 آن حضرت هنگام که رفتن آفتاب شش رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدهات و چهار سجده و عن علی مثل ذلك و انما المؤمنین علی عهد نزلانند  
 مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت پنجین گزار و از ایشان نیز آمده است که پنجین گزارند و رواه مسلم و عن عبد الرحمن بن سمرة ان اولاد عبد شمس بن  
 عبد مناف است و کنت وی ابو سعید عسی کونید نسبت بجده شمس و نام اصلی وی عبد الله بود آن حضرت بعد الرحمن نام کرد اسلام آورد و در فتح و بود از ظلم و فتح کرد و جنتان و کابل  
 عثمان رضی الله عنه قال کنت ارجی با سهمی بالمدینه فی حوّه رسول الله کف بودم من کثیره اندازی میکردم قبیله ای که بودم مدینه در حیات پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم انکسفت الشمس ناکه گرفت آفتاب فلینذ تهایس انذتم تیرا از دست فقلت والله لا نظرن الی ما حدثت لرسول الله پس ختم بخاک سوخت  
 هر تیر نفکرم و به بنیم خالیک تو پیدا شد پیغمبر اصلی الله علیه و سلم فی کسوف الشمس در رفتن آفتاب یعنی بنیم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است بدین وقت طلعت  
 عبد الرحمن بن سمرة فالتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز را فرغید و به بردارنده است هر دو دست خود را بفصل  
 لیسج و بهیل و یکسر و میچمد و مدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و بر دشته شد از آفتاب کسوف فلما خسر  
 عنها پس بنیم یک دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتين خواند آن حضرت دو سوره را و صلی و کھتین و گزار در رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانچه طبعی ذکر کرده است  
 که در آن زمان حضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تهلیل کرد و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و پشتر ایستاد رکعت ثانیه و  
 خواند دومی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشنه خواند و سلام داد و فمروا به مسلم فی صحیحہ عن عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنه عنه و فی نسخ المصابیح  
 عن جابر بن سمرة ان کرم صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت نداد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و نایب ذکر از روایت مسلم و شرح  
 الله کما ان تیر از صاحب مصابیح است و هم رخصت تاکید و نایب خود رواه مسلم فی صحیحہ کف و اگر ذکر فی صحیحہ حاجت نیست کلا یعنی و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله  
 عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه و سلم بالعتاقه فی کسوف الشمس یحقی امر کر آن حضرت با آنرا کردن بنده در رفتن آفتاب و عاتق بفتح عین  
 عتاق است و رواه البخاری الفصل الثالث من سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کسوف لا نسمع له صوتا  
 کفتم سمرة بن جندب نماز گزارد با آن حضرت در رفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما کر آن حضرت را و از یعنی قرات پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذنب شافعه از حای  
 قرات است در صلوة کسوف الشمس رخصت بودن وی نماز یا بنی و این جهت حل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم بایست خسوف را که رفتن است که گفت جبرک  
 صلی الله علیه و سلم در صلوة خوف قرات را و همین است قول ابی خنیفه و نزد صاحبیه جاست و بروایتی قول محمد بن قول ابی خنیفه است زیرا که از ابی بکر نوافل میکردند  
 چنانکه گذشت و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ملجه و عن حکمرته قال قیل لابن عباس ما انت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله  
 علیه و سلم حکمره که مولای ابن عباس است و یکی از همای که و تابعین اوست و شمنی گفته پیچ کی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله حکمره اصل او از بربر است گفت که گفته شد مرابن عباس  
 را که مرد فلان زن که بعضی انداز و از طهره آن حضرت است و مراد ابن فلانة صغیه است رضی الله عنها فخر سلجدا پس بروی افتاد ابن عباس سجده کنان فضیل له  
 فتمجد فی هذه الساعه پس گفته شد مرابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود و موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که  
 وقت که است نماز باشد و قیاس کرده باشد سجده را بر نماز و تواند که مراد سجده نماز باشد چنانکه بعضی علماء در سجده شکر بیان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس  
 قال رسول الله کفتم است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما ایتیم آیه فاعبدوا و قتی که بر بنیاد ثنائی از نشانیهای نزول بلا با و محن که میرساند غلای تعالی  
 بنده کان را بدان پس سجده کنسید ز بری تضرع و استغفار و استظهار و ای ایه اعظمه من ذهاب ازواج النبی و کلام آیت است بزرگ تر و شدیدیتر رساننده تر از  
 ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از علم زیرا که ایشانرا افضل صحبت است با فضل خاص از وصیت و اخلاط و ارتباط و کماله یکسر از صاحب آن نیست پس در رفتن ایشان و  
 برکت و غیره بشاید اگر رفتن ایشان رفتن علی است که متفرق بود و ایشان بدن از علم با حال درونی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رواه ابوداؤد و الترمذی الفصل



الثالث عن ابي بن کعب قال انکسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلی بهم فقرا سورة من الطول کرفت آفتاب من زمان آن حضرت پس خواند سورة را در سورای دراز طول بصر طاف و فتح و اخفج جمع طولی بر وزن طوی ثلثا طول کذا فی القاموس و در بعضی نسخ بکسر ط نوشته و در آن ظاهر نیست و در کتب خمس بکسر الطول ثم رکع خمس رکعات پسر رکوع کردین رکعت و سجده کرد و دو سجده چنانکه محمود است ثم قام الى الثانية پسر رکعت ثانیة فقرا پس خواند سورة من الطول ثم رکع خمس رکعات پسر رکوع کردین رکعت نیز و سجده پسر سجده کرد و دو سجده ثم جلس كما هو مستقبل القبلة یدعو یستخشی بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبل در حالیکه دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه آشکارا شود و این کشت کرفت آفتاب دواه ابوداود و عن نعمان بن بشیر قال کسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلی بکعبین و کعبین پسر شریح در رکعت در نماز دو رکعت افعال و ارکه در رکعت گزارد و چون بنحلی شد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد و بسال عنها و سوال میکند از آفتاب و کسوف ای از مردم یاد و دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلیت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب دواه ابوداود و فی رواية النسائی ان النبی صلى الله علیه وسلم فصلی جبین انکسفت الشمس مثل صلواتنا من رکع و یسجد ان حضرت گزارد و هنگامیکه گرفت آفتاب مانند زمانه که رکوع میکند و سجده میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حقیقه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است و له فی اخرى ان النبی صلى الله علیه وسلم خرج یوما مستجلا الى المسجد وقد انکسفت الشمس و مر نسائی را در روایت دیگر این است که آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه تا بن سوی مسجد و حال آنکه تحقیق کرفت بود آفتاب فصلی حتی انجلیت پس گزارد و نماز را انکسبش و در روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات و بیکر طول رکوع و تکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة كانوا یقولون ان الشمس والقمر لا یخفان الا الموت عظیم من عظماء اهل الارض پسر گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند که آفتاب و ماه یکروزه از بسبب مردن بزرگان از بزرگان اهل زمین و ان الشمس والقمر لا یخفان الموت احد ولا یخفونه و یخین نیست که اهل جاهلیت میگویند و لکن ما خلیفتان من خلقه بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوقند از پیرایش حق تعالی میحدث الله فی خلقه ما یشاء و پدید می آید و خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخرد و فایدهها را مخفف فصلوا پس بکبریا از آفتاب و ماه که بگردن نماز گذارید حتی انجلی او میحدث الله امرنا تا آنکه روشن کرد و در هر کدام ما نوید آید و خدای تعالی امر را یعنی غدا را یا قیامت را باب فی سجود الشکر و هذا الباب خال عن المفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علماء در سجده تبار بیرون نماز که آیا جائز و مستنون و موجب تقرب بربکاره و التماس است یا نه بعض گفته اند که آن بدعت است و حرام و شرح آنرا اصلی نیست و برین بنامیکند حرمت سجده تین بعد از اتمام و در بعض جائز و مشهور و ع بالکرامت و تفصیل کلام آنست که سجده خارج صلوة چند قسم است یکی سجده سهو و آن در حکم سجده صلوة است و دوم سجده غلوت و در خارجا فی نیست سوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علماء آنست که هر دو است چهارم سجده شکر و بوی نعمت و دفع ملیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد بن زینب است و در واداعیث و آثار و روی بسیار است و نزد امام ابی حنيفة و مالک مکروه است و ایشان میگویند که نعم التي لا تعد ولا تحصى است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدن اگر چه بطریق تسنیت و استحباب باشد مودی تکلیف ملاطفت و لیکن آنرا که فائده میگویند که مراد از نعمتهای تسبیح و دعا و تاذکرا حیانا واقع میشود و زنده اند و اما و ثباتا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آن حضرت مرویست که نزد رسول جبریل ابی جل علیه السلام کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقیل میسر که کذاب و علی رضی کریم الله عنه و جبریل ذی الشیة خارجی و کعب بن مالک بشارت قبول توبه او را تخلف غرزه توبه و قصه وی را زانجا تفصیل است در شرح سفر السعاده آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجده تمجید گویند و رضی در آن در بعض روایات فتهیه آمده است و الله اعلم الفصل الثانی عن ابی بکره ابوبکره بنی بکره بنی قریظ که صحابی مشهور است و احوال وی و وجه تشبیه وی بایمانی اسم در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا جاءه امر سرور اکثرت بود آن حضرت چون می آمد و امرای را میامور که موجب سرور و شادمانیست او را سر به شکر را و دست که بجای سر و یا سر به بطن چپ او افکند یعنی امری که خوشحال و شاد کرد و اندید میشد آن حضرت بان امر خرسا جلد اشکرا لله تعالی بر روی می افتاد و سجده کنان بجهت شکر کردن بر خدای تعالی را دواه ابوداود و الثور و قال هذا حدیث حسن غریب و عن ابی جعفر ان النبی صلى الله علیه وسلم رأى رجلا من النعمانین ان حضرت دید مردی را از نعمانیان فخر ساجد آید بر روی افتاد و سجده کنان و غشاش و غشاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه و بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا و نون جمع است و آخر وی و اگر بی یا است یا محمد و ف شده و در بعض نسخ نعمانیان تشبیه غین و تشبیه یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهم میشود تخفیف غین بی یا و یا است و از سنت است که چون مبتلای را ببینند از خدا عافیت خواهد کرد و یا محمد رسالتی عافانی عافا تکلیف و لیکن اگر مبتلای را به ظاهر یا ببیند مانند مرض و درشت روی و یا چنانکه شود تا نایب نکشد و تشکست دل نکند و اگر فاسق را ببیند آشکارا گوید یا بشنود و توبه کند و یا زای دواه اللد و قطعی هر سلا و فی شرح النته لفظا مصابیح و در شرح النته لفظا مصابیح است یعنی این حدیث بلفظیک در مصابیح مذکور است روایت کرد است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد و عن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلى الله علیه وسلم من مکة فزید اللد نته گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مشبره است بیرون آمدیم با آن حضرت از که در حالی که میخواهیم مدینه و میرسیم بسوی آن فلما کنّا قریبا من عوفرا نزل ثم دفع یدیه فدعا الله ساعا پس هرگاه که بودیم نزدیک بغیر از این صحن مطهر و سکون ذی اعلی و فتح و او ذی ثانیة محمد و یا مقصوده نام موضعی است میان مکه و مدینه و عوفرا مدائن حضرت یعنی از نایب پسر بر داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعا حتی ثم فخر ساجد اهلک طویلا پسر بر روی افتاد و سجده کنان پس کعب

کرد و سجده و از ثم قام بترجاست فرفع يديه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساقی ثم خوساجدا پست بر روی افتاد سجده کنان فکشت طویلا ثم قام فرفع يديه  
ساعة ثم خوساجدا سجده کرد و برخواست و برداشت دستار او و عاود ظاهر صحابه پرسیده باشند کاین چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان قال فی مسألت و لی و  
شفعت لأمی گفت بدستی که من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن است خود را فاعطانی ثلث أمی پس داد مرا  
سه یک است مرا و بخشید ایشان را بمن فخرت ساجد الوجب شکرا پس بر روی افتاد سجده کنان مر و در کار خود را بجهت شکرگزاری این  
نعمت ثم دفعت دأمی فسألت و لی لا أمی فاعطانی ثلث أمی پست برداشتم سه خود را پس سوال کردم پروردگار خود را برای آمرزیدن  
است من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخرت ساجد الوجب شکرا ثم دفعت دأسی فسألت و لی لا أمی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا سه  
یک دیگر را ثلث اخیرا الآخر ففتح خاه کسر آن برد و خوانده اند فخرت ساجد الوجب شکرا این بود سر سه بار دست به عاود داشتن و سجده رفتن شعر عجم دیوار است  
که باشد چون توشی بآن چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتی بآن اینجا شکلی حی آنکه چندین آیات و احادیث در وعید بکبر و اورد شده است که فردا عاصیا نرا عذاب  
خواهد بود و بوقوع خواهد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خوف و منج و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب  
آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خود و عذاب است و وصول از شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از دروازه احمد و بود او د باب الاستسقاء استسقاء  
در لغت آب خواستن و در شرح نماز یاد دعا و سوال باران نزد قط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقاء استسقاء دعا و استسقاء دعا  
سوال و تصریح است از جناب سکریم رزاق و باب و استغفار بکرم نص قرآن سبب او را مطلق است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء و اکثر احادیث  
صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی  
عنه استسقاء کرد و اقتضای نماز و دعا و استغفار و تکرار نماز و اگر نماز سنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در  
نهایت بعد و ترک وی با وجود علم بآن بعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و متنبیه نکردن ایشان بر آن کجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة  
فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شریانه و اگر کسی فائز لکن بجز دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بتر باشد و  
احادیث مرید باب استسقاء مالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است غالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه مقصود  
اصلی آن اخذ کرده اخذ ابالمعتق و ابو یوسف و محمد بن موفی ائمه دیگر اند درین باب و بعضی گویند که محمد با الی خنیفه است و فتوی الا آن نزد خنیفه بر مذمب طابع است از  
جست ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت و انداء علم الفصل الاول عن عبدالله بن زید قال خرج رسول  
صلی الله علیه و سلم بالناس الی المصلی سبیتی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی ائمه است  
میرون آمدن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقاء دارد فصلی بمحمد گفتم چه میبایست با القوامه پس بگذازد بایشان و در کعبت جگر در آن و کعبت  
بقرات و استقبال القبلة دید عو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و دفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را میبایست چنانکه در حدیث آینه میاید و  
حول داء و محین استقبال القبلة و گردانید روی خود را که پوشیده بود بپنجم استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست و بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست  
و بگرداند ظاهر و باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بکبره دست راست خود گوشه پایان را دراز جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست  
و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست برگرفت و با باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ  
برگرفت و علامت از جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بغراضی است و بعضی گفته اند که این امثال امر پروردگار است  
که امر کرد آن حضرت را که بکعبه تا مبدل کرد و حال یا آن حضرت با جتهاد و خود بقصد تبدل حال بخر و تفاول زیرا که تفاول قصد و اختیار نمیشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج  
نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بآن و ظاهر آنست که مراد فاعل تفاول اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا و الت کذب ظاهر بترتیب حال و علامت باشد  
بر آن یا آنکه بودن تفاول التبه یا اختیار غیر مسلم است و انداء علم متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعا  
الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نرسیده است هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا می خود مگر در استسقاء یعنی برداشتن بلیغ بالا از مقابل سینه و روی  
فانه میرفع حتی یری بیاض البطیه پس بدستیک بر میداشت یعنی در استسقاء تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت را بجهت آنکه در حال جامه در  
شریف نمی بود یا و ای می بود غیر سائر آن موضع یا مراد ویت موضع بیاض البطیه است که پراپنی بر بدن شریف میبود و باطن کمر سینه و سکون با و کسر با نیز آمد باطن شکم  
و گفته اند که واقع هر چند صعب تر و مطلب تو تر برداشتن و دستا بلند تر و بالا تر متفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم استسقاء فاشا  
بظهور کفیه الی السماء و هم اناس است که آن حضرت استسقاء کرد پس اشارت کرد بدست هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که  
بطن کف دستا بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نفع بود و مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و دفع





صلی الله علیه وسلم حين بدا احجاب الشمس وفتی که ظاهر شد آفتاب را که از آمدن راکر آفتاب و بامانف و بجهه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد  
 علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس بخیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال بستر گفتم انکم شکوتم حدب د یادکم بد بستی که شما کردید قطاشد و  
 دیار خود را و دیار جمع را است بمعنی مری و استنجا و المطوع ابان زمانه عنکم و کفر و یس باذن ابان از وقت معین و معبود که برای اوست از شما و ابان بکسوزه و تشدید موصوفه  
 بمعنی وقت معین و معبود و مری و خیر و اول امر که الله ان تدعو و بتحقیق فرموده است خدی تعالی شما را که بخوانید و او را در خوابید از وی و و عدل کم ان یستجیب لکم و نود داده است  
 شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال بستر گفتم ان حضرت المحمد لله و رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین جمیع پیاس و ستایش ثابت است بر  
 خلق که پروردگار جهانیا است و عبد است در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله فیعمل ما یرید نیست معبود در حق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله الا انت  
 خداوندی که ما تو را معبود در حق نیست اگر بحق مگر تو الخدی تو بی نیاز و معین العفو له ما نیاز من انیم و محتاجیم انزل علينا الخیث فرود فرست بر ما باران را و اجل  
 ما انزلت لنا قوة و بلاغی الحین و بگردان چیز که فرود فرستاده برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی بر سبب طلب خود و بکمال و تمام شود و انتفاع  
 ما بوی و بلاغ ففتح باخیریک بوی مطلوب برسد ثم دفع یدیه بستر داشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفح حتی بد ایاض ابطیه پس نمائند و لذت  
 برداشتن را و بر داشت بر دهر و دست را تا آنکه ظاهر شد سیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره بستر بگردانید بجانب مردم پشت خود را و قلب  
 او حول رداءه و گردانید روی خود را و قول او حول شک را و سیت در لفظ که گفت یا حول و معنی هر دو یکی است و هو و دفع یدیه در عالمی که آن حضرت بردارنده  
 بود هر دو دست خود را ثم قبل علی الناس و نزل بستر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی در کتین پس بگردانید و رکعت فانشاء الله سبحانه پس پدید گردانید و تعالی  
 یک ابری را فوجدت پس غریبان ابر و بوقت و در خنده ففتح را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله بستر بارید آن ابر بستوری خدا و امر وی فلم یات مسجدا  
 حق سالت السیول پس نیامان حضرت از صلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و قرآن فلما دأبى سرعتهما الی الکن پس هرگاه که یک  
 آن حضرت شتاب رفتن مردم با سویی مانند و تباها و صحت حتی بدت فواحد خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون و دهن و کن کسیر کاف تشبیه  
 نون پوشش زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابدیه و مساکن و نوا و جمیع خانه و دندانهای سپین و آن نام چار دندان است که منتهای دندان است که آنرا افراس العقل و  
 افراس الحکم گویند و در زمان طویع و کل عقل میرویند و غور این دندان در خنده بغایت بعید است و دندان این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند  
 که نواجذ بر ایناب نیز اطلاق میکنند و اند عالم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده نمودن اثرین و عاگرد بطریق معجزه استمهد ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبد الله  
 و رسول الله کوبی میدهم که خدا بر هر چیزی قادر است و کوبی میدهم که بنده خدا و فرستاده اویم و او را بود او و عن انس ان عمار بن الخطاب رضی الله عنه  
 کان اذا احتلوا لاسنتقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قطع کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استقامت میکرد و بسید عباس عم رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فقال پس می گفت عمر اللهم انک انما تو سل الیک بنینا فحقینا غدا و غدا بودیم که و سید میکردیم بسوی تو پیغمبر را پس آب میدوی تو ما را و تسقینا  
 بجنم ما و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و سقی هر دو لغت است و اما تو سل الیک بع بنینا فاسقینا و بد بستی که کنون و سید میجویم پیغمبر را صلی  
 علیه وسلم پس آب ده را قال گفت انس فلیستون یس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست مشک و تو سل بجانب  
 سیزده عباس میگفت خدا و نمایان قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم من تو سل کرده اند خدا و نمایان پیروی را و سوا مساز و نماز وی ایشان شرمند و مکن پس باران  
 می آمد و او اله النجادی و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو هریره می شنیدم آن حضرت را که میگفت خروج  
 بنی من الانبیاء بالناس لیستقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران ما مردم بقصد آنکه استقنا که گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بملة  
 رافعت بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر که دست برآورده است پاهای خود را بسوی آسمان و ظاهر امر او بعض قوائم قوائم می باشد که  
 بنزد و ستا است فقال رجوا هذا استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را گردید پس تحقیق قبول کرده شد و عابی شما من اجل هذه النملة از برای این مورچه  
 رواه الدارقطنی باب الخیمین واقع شده است و بعضی نسخ مطلق بی تعلیل بر جبر عادت مؤلف که عقیدت بکلی را در لواحق و منتهات باب سابق و در  
 بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوز و در بعض باب فی الراح باب در بیان باد و در بعض و اصعب و ابرء الفصل الاول من ابن عباس قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شد و ام من یاصبا و اهلتک عاده بلال بود و هلاک کرده شدند عا که نام قوم بود است بد بوز بفتح و الصبا  
 باوی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دوز قابل آن و بجارت دیگر چون شخص روی مطلع آفتاب بایستد با دیگران مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس  
 پشت آید بوز است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبار یکی که صبار و صلی مطلع  
 ثریا یا نبات الغش است و در بوز مقابل صبا است و فرق است میان هر دو و تفسیر از تفسیر اول شامل شرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیه سیت از وی و بطریق  
 حضرت بصبا و در خندق بود که آنرا غر و از غراب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بان طاق است و قصه هلاک حاورچ صحر مشهور است و مقصود







عطسه زنده را بر حکمت اندیشد بگویم و می گویند تشمیت بشین بعد و مطه و اول فیض تراست و مشق است از آنچه مشق است شواصت یعنی قوا و کما یو کما یو  
 بر عاقل را به ثبات قدم بر خیزد و صحت یاز شحات یعنی شاد شدن بیلای دشمن کو یاد عیادت باشد شحاتت اعدا از عاقل وانی از نعمت یعنی پوی و سیرت و نیک  
 و تشمیت صفت عین است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروی در باب عطاس و ثناء و کتاب آداب بیاید انشاء الله تعالی متفق علیه و حق  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حق المسلم علی المسلم ست حق مسلم بر مسلم شش است قبل ماهن گفته شد چه چیز است و کدام است  
 شش بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته چون پیش آئی مسلمانی را پس سلام کن بروی و در سلام لازم است و در حدیث اول در سلام گفت و گفت که  
 بوی از ذکر سلام و اذا دعاک فاجبه و چون بخواند از طعام اجابت کن او را و اذا استنصحت فانصحه و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مراد او  
 نصیحت در لغت خلوص است غسل یا صبح یعنی فالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواهی و حق گزار می مسلمانی است و این صفت است و در وقت استصباح واجب و اذا  
 عطس فحمد الله فمتممه و چون عطسه زد مسلمانی پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مراد او بر حکمت اندیشد و چون بیمار شود پس عیادت  
 کن او را و اذا مات فاتبعه و چون بمیرد پس روی کن جازا و او را بعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد و مراد حضرت متفق مسلمانی بسیار است  
 در هر مقام چیزی ثان میان کرد و تواند که نزول وحی بران بتدریج باشد و رواه مسلم و عن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه و سلم بسبع و نه ما  
 هن سبع امر کرد ما آن حضرت بهفت چیز و نه کرد ما را از عیادت المریض و ابلع الخبز و تشمیت العاطس و رد السلام و اجابة الداء  
 معانی این پنج نقطه معلوم شد و امر کرد ما را بر است گردانیدن سوگند خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسرین مخففة و ابرار القم بفتح قاف و سین  
 یعنی سوگند نیز و ایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست گردد و عیادت شود یا سوگند خورد بر فعل  
 خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تفسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعضی گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد بگوید سوگند بر تو که اینکار  
 بکن مستحب است بروی که بکنی بحسب تعظیم اسم پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و در دو صورت سابق بحسب بر آوردن مسلمانی است از نصیحت که حث است و نصیر  
 المظلوم و امر کرد ما را آن حضرت بیاری دادن کسی که بروی تکی رفته است مسلمانی باشد یا کافر دمی و متاسن و نهافا عن خاتمالذنب و نهی کرد ما را از انشتری طلا و  
 عن الحمر و از پوشیدن جامه فرشی و الاستبرق و الالباج بکسر دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای سطر و دیباج فارسی صحراب و دیباج  
 و اینها قسام حریم است و المیتة الحمره و نهی کرد ما را از میتره سرخ و میتره بکسر میم و سکون یاء و فتح مثله فراش صغیر پر کرده شده به پیشه که بر زمین بنشیند و نیزه و نیزه بنشیند  
 و آنرا اندرین گویند و این از عادات عجم است که برسم بکبر و عیادت از حریر و دیباج و خیران بسیارند و قیدی بجزا ناظر بدان است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بی قصد و تقوی  
 و بحسب ضعف و آسودگی بود نیز حرام نیست و القسح و نهی کرد و ایتی بفتح قاف و تشدید سین مکه نام جامه منسوب بقس که قریه است از صر زکاتان مخلوق با حریر  
 و بعضی گفته اند قس یعنی قریزی برای نسبت بقر یعنی از شیء و زای البسین بل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس تفصیل بیاید و آینه الفضة و نهی کرد  
 از آونهای نقره و حق و واقعه عن الشرب فی الفضة و در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن داء و نقره و خوردن نیز همین حکم دارد و فانه من شرب  
 قبهما فی الدنیا لم یشر فی الاخرة پس بدستیکه شان این است که کسی که بنوشد داء و نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود و از آن همیشه یا  
 مدت طولیل بحسب معاقبت بدین خطیه و آینه ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص فضیه بحسب جریان عادات است بشرط دان یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی  
 خواهد بود و این منیات مذکوره مخصوص مردان است الا آینه فضة که حرام است بر مردان و بر زنان متفق علیه و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان المسلم اذا عاد الخاء المسلم یزل فی خرفة الجنة حتی یروج بدستیکه مسلمانی چون عیادت میکند برادر مسلمانی خود را همیشه می باشد و در چندین سیوه هشت تا آن  
 وقت که باز میکند و از عیادت و خرفه بضم فاء و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بضم میم و کسر را و فتح آن بستان و کاهای از خرفه نیز بستان را و نهی کرد و کاهای  
 کوچه میان و در شتر خیل آید و طیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من خارف النجیة یعنی در بستان هشت است و طریق که موصی است  
 بدان فافهم و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یقول یوم القیمه یا ابن آدم مرصفت فلم تعدف بدستیکه  
 پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیار شد من پس باین پس نکردی مرا قال یا رب کیف اعوذک و انت دب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت  
 نکردم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از نیازی قال اما علمت ان عیدی فلما مرض فلم تعذر گوید پروردگار تعالی ای امانت تو ای آدمی که بنده خاص من هستی بیار شد  
 پس پرسیدی ای او اما علمت انک لو عدت له لوجدت عنده ای امانت تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا ترودی یعنی رحمت و رضای مرا ترودی یا ابن آدم  
 استطعت انک فلم تطعمنی بگوید پروردگار در قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم ترا تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمتک و انت دب العالمین گوید آدمی  
 پروردگار من چگونه طعام دادم ترا و تو پروردگار جهانیانی و پاک و منزهی از زکری و از خوردن قال اما علمت انک لو اطعمتک لوجدت ذلک عیدی ای امانت تو که اگر طعام میدادی توان بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام را  
 اطعمتک از توبه و حسن طعام ندادی تو او را اما علمت انک لو اطعمتک لوجدت ذلک عیدی ای امانت تو که اگر طعام میدادی توان بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام را







و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتی دیگر است که جز علام الغیوب آنرا ندانند متفق علیه و عنهما قالت مات النبی صلی الله علیه و سلم  
بین حاققتی و ذاقنتی گفت عاشر حلت که آن حضرت سر بر سینه من و حاقه مغاک در میان چشیردن و کتف و ذاقه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود برین و  
مطلع بود شدت موت و یرا فلا اکره شدت الموت لاحدا ابدا بعد النبی پس مکره و نهیدانم ختی مرک را بر ای پیچ یکی بر کمر بعد از پیچ صلی الله علیه و سلم پوشید و نهانند که  
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه و سلم بود مناسب بعلو مقام است و متبادر از آن چنان میداند که آن حضرت را اصلا کفنی در موت نمی بود و  
خایت شدت آن بود که مرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان الموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید و واهل الجناده و عن کعب ابن مالک قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل النخلة من الرزق تغنیها الريح قصه و حال سلمان هسحق قصه و حال شایخ تروزم از کشت است که مثل  
و راجع میکرد انداخته از باد و خام نمایی محمد و تخفیف بهم گویا تازه و تر و تخی بضم تا و فتح فا و کسری می باشد و سینه نصر عهامره و تعد لها مره اخروی می افکنند و می اندازند  
آنرا بکار می و راست و برابر میکرد انداخته و دیگر بچنین سلمان گاهی می اندازد و او را حاد و نه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میکرد انداخته و تندرستی حتی بآیتیه اجله  
تا آنکه می آید و وقت موت و تمام میکرد و مدت حیات او و مثل النفاق کمثل الادره المجذبه و حال مناقق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست  
لا یصیبها شئ ان و حتی که غیر سدان را چیزی از باد و آفتاب از او نفع نمیزد و سکون را و زبانی اینچنین است و ایت و ابو عبیده گفته که وی آرزو است بد و کسر او و نفع  
آن نیز آمد و بعضی درخت ثابت بیخ وی در زمین و عجز و بضم میم و سکون جیم و لیس و ال محمد و جذبه بکسیر درخت را گویند حتی بکون انحصافا مره و احده تا آنکه می باشد  
افتاد آن درخت بر زمین یکبارگی و مناقق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری تا که بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه و عن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تمیله حال مؤمن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند  
و لا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد و ربا و بلا و مثل النفاق کمثل شجرة الادره لا تقهر حتى تستقصه و حال مناقق همچو حال درخت  
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه در دوده نشود و بریده نکند و متفق علیه و عن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر در آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی  
ام السائب برام سائب که صحابیه است و آن حضرت بیدین وی می آمد و در خانه وی در آمد فقال مالک ترفرفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب برده است  
چرا شد است ترا که می لرزی ترفرفین ما خود است زرف الطائر و حتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و می جنباند برای و ابرو و آمده است قالت الحی لا یأکل الله  
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است بکرت نکند خدا روی و می بضم عا تشدیم میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تنسب  
فانها تذهب خطایا بنی آدم و شام کم تب لرزه را که بدستیک تب می برد کنایه از فرزندان آدم را که بکاید هب الکبر خبث الحديد چنانکه می برد و مرده آهنی بر  
و پدیده ی آهن را در واه مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مرض العبد او سافر فکتب له بمثل ما کان یعمل مقیما  
صحیحا و حتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات و اوقات که در حالت صحت و اقامت داشت تو سببیکر در نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد و در مالک  
مقیم و تن درست بود و واه الجناده و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون و مسلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است  
یعنی هر که در طاعون صبر کند و بگریزد و بمیرد شهید مرده باشد و حتی اگر در ثواب متفق علیه و عن ابی هریره و ابن اشیر گفته طاعون مرض عام و واکه کاس  
میکرد بوی هوا پس فاسد میکرد بوی مزاجها و بدنها و فاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون و جمع غالب که اطغای روح میکند تشبیه کرد و بد طاعون از جبت سرعت قتل وی و در قاضی  
طاعون و واکه را بیکدیگر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده و طاعون با بوم و بوم سیه سوزنده زهر دار و با آنچه می آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس کوش یا زان و سیاه  
میکرد اندک در خود را و گاهی سبز و سرخ می باشد و فاسد میکرد اندام عضو را و آنچه در احادیث مذکور شده و بکر بن حنظل از ابن ویرون رقتن ارشده که واقع شده باشد در آن نمی کرده و عید  
نموده و تشبیه فرمود از زحف دوده و بر صبر بران شهادت حکم کرده و او با و موت عام و مرض عام است و مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نسبت و لهذا در احادیث لفظ  
و با و موت عام مذکور شده و اگر لفظ طاعون نیز واقع شده اندام را معنی و با است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصلح اطباء عمل کرده و در غیر آن فرار مباح و هشتم و اگر فرضا بر  
همین معنی محمول باشد فردی از و با خواهد بود و مخصوص بآن و این قائلان احادیث را که در وی لفظ و با و موت عام واقع شود چو خواهد گفت نسأل الله العافیه و عن ابی  
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهداء احنه شهیدان پنج قسم اند المطحون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بر صبر بران جان سپرده و  
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقاء انتفخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را نداده و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمبطون کسی است که بخا شده  
بطن را از اهل حرام و شنبه و در تقوی و وسع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی که رسنه باشد که بعلت کربکی به تیغ هرق و مجاهده جان داده و اسد اعلم و العزق سوم آنکه در  
عزق شده و شکستن کشتی و غیر آن بعد از آن عمل بجهل القای نفس در سنگ کرده و صاحب المصدم چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده بشتر مذکور و هم بکون دلی و این  
کردن و اذاتن بنا و فتح و ال بنای افتاده و هم بکسر دال میت بدم و الشهد فی سبیل الله نیم شده در راه خدا و جنگ اعادی دین و آنکه ظلم گشته شده بی جنگ دخل  
اوست و شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر و حکم کنید و شریک اند و در ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهد فی سبیل الله قلیل و ما ندان یعنی دیگران



كان يعلمهم من الحى ومن الاوجع كلما ان يقولوا وهم ازبن جاس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه مدد های که بخیر  
بسم الله الكبير بنام خداى بزرگ اعوذ بالله العظيم يا مجيم بنام خداى بزرگ من شکر كل عرق لغار ومن شکر النازبهى مدرك پر شده از خون یا رنده خون و از بدی  
کرمی تش رواه الترمذی وقال هذا حديث غریب لا یعرف الا من حدیث ابراهيم بن اسمعيل وهو یضعف فی الحدیث روايت کرده این حدیث را  
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شایسته نشود که از حدیث ابراهيم بن اسمعيل و دهی نسبت بضعف کرده میشود و حدیث و هن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یقول من اشتكى منكم شيئا فمروا به عن حضرت کی که شکایت کند از شما چیزی را از در و بیماری او و اشتگاه اخ له یا شکایت کند برادری مرا حدیثی  
سلمانى فلیقل بس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود و بنا الله الذی فی السماء پروردگار ما خداى است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان  
که تباران و بلند احکم کرد آن حضرت بامیان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این بها نیست که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات  
وفی الارض و قول وی وهو الذی فی السماء و فی الارض آیه گفته اند تقدس اسمک است نام تو ای پروردگار از نعمت نقصان و عدم تاثیر امرک فی السماء  
والارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی فی کل سماء و فرمود و یتنزل الامر من کل سماء و حمتک  
فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مخصوص است بعضی دون بعض که متناهی  
نه کافران اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را بقوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء فاجعل و حمتک فی الارض پس بگردان رحمت  
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حوبنا یا مزمزمه ما را و وجوب بضم ج و فتح آن معنی اثم است و بعضی گفته اند که فتح لغت اهل جهار است و ضم لغت غیایم و بعضی غن و حش  
و جسد و وجع و بلاک و بلائیر آمده و پوشیده نمائند که بعد از این معانی صالح را داده اند و ما را و موجب حوب و اسباب آنست و خطا مانا و بیه زکنا مان ما را و خطایکنا مانی که  
بطریق خطاب و جو و آئید و کاهمی بر مطلق کنایان نیز اطلاق باید داشت رب الطیبین تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت کنایانست یعنی یا مزمزمه ما را تا کنایان پاک  
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل و حمله من و حمتک فرود فرست رحمتی خاص غصم را از غصن رحمتی تو و شفاء من شفاءک و بفرست شفای از  
شفای تو علی هذا الوجه برین در مندی و بنجوری فیبر افس بشود و در کرد این وجع و واہ اود او و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم اذا جازا الرجل یعود مریضا فلیقل چون بنیاید در در حالیکه پرسش میکنی بنیاید پس باید که بگوید اللهم اشف عبدك خداوند از درستی ده بنده خود را بنیکالک  
عد و اما جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان من را و نکایت یعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بعضی ایلامه یا علاج نیز آمده است و بخره و  
سینه هر دو آمده و بخره پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده و همیشه لك الى حيازة یا بر پای و بر برای رضای تو و ادای حق دین  
بسیوی جنازه و تخصیص نکایت عد و موشی جنازه بکار زمین یا سایر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف مرگ بود و در گذار و آنچه غلطی بر پست ارامت اجزاء  
و عا و مله موتی و طبعی گفته که جمع میان نکایت و تسلیح جنازه و حمت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و دشمنانی ایصال رحمت بر دوستان و عا و مله اود اود اود  
علی ابن زید روايت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جده عن شریقی بصری که از تابعین بصره است عن امیه بن عمر بنه و قدیم و تشبهه شمله یا بعد است روايت دارد و عا  
انها سالت عائشه عن قول الله عز وجل کر امیه پسید عائشه حقیقت معنی قول حق جل و علا کاین آیت است ان تد و اما فی انفسکم و تخفوه بحاسبکم بعد الله اگر پدید آید خبر را  
که در آت های شماست یا بنهادارید آن را حساب میکند شمارگان خدی تعالی و عن قوله ویرسد قول وی تعالی من یحمل من یحضر به بر کعبه بدی را پاداش داده میشود بوی باعث بر  
پرسیدن معنی این و آیت آن است که آیت نخستین دلالت دارد که بنکان حساب کرده میشود بنده بچشم خود اندر نفس خود و از خطرات ذنوب و اندیشهای به و آیت دوم حکم میکند که میان جزا و  
میشود بر عمل بتقلیل اکثر پس مشکل شد بر ایشان و تحیر شد مذکر چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از آن نهالت عائشه ما سألنی عنها احد منذ سالت رسول الله پس  
گفت عائشه سوال کرده ام از این محاسبه و مجازات پیچ کی از آن کاه که پرسیدم من پیچید را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این و آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاقبة  
الله الصبدین محاسبه و جزا که مذکور است درین و آیت عقاب کردن خداست بنده را بما یصیبه من الحسی یا پیچ میرسد بنده را از تب و بیماری و النکبه و انکبت نفع نون غنا  
و خشم کرفتن و طاعت کردن و پدید کردن و دست برد و دست خشم از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عقاب نکردن و تخلفی پس اگر کرد  
و نکبت آنچه برسد وی را از خود و بخدا حق البضاعة یعنی صفاتی بد قبیحه تا این صیبت که باره از مال می نهند بنده آزاد و دست پیر این خود که عبارت از این است و عا و مله  
بر نهادن پاره مال در آن فیهند هاپس که میکند وی آن بضاعت افروز هاپس متیرسد و تخیر میکند و فرایا میکند و می طلب آن بضاعت کم شد یعنی آن محاسبه و جزا مؤخره و خشم و عقاب  
در دنیا مؤخره و عذاب و عقاب است و آخرت پس باید که بنده دل بکند و اند و بکین بخرد و بکوش مال کرد و در مسر و باشد که بسبب تخیر ذنوب و دفع رجعات است نظم من تا علین و کریان دان کنم  
ساکت از چشم بدان نهان کنم زان جو شام که کرده نمی مکن گیری تو ذوق چاشنی زان حدیث یخ میگوید ترا از تخفیه و شویم ترا تو زخمی چون چه پر خون شوی پس ز تخفیه بپیر و ن شوی حتی ان الصبد  
لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکبیر تا آنکه بنده هر آینه بیرون می آید از کسان و خود و خفا بگردن می آید پس از خود و در فاسوس گفته که بجز نقره و یا آنچه از کان می بر آید  
از خشم و کابرد و بر جمع الحما گفته که تبر ذنوب ظاهر فیه پیش از آن که سکه زده شود و چون سکه زنده نام و می این است رواه الترمذی و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا



عبدانکبة نیر سید مج نده را مصیبتی و بقی طلیل غیر فافوقها اود و نه پس آنچه بالای اوست یا فرو و اوست احوال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا کس و اول ظاهر  
تر است الا بذنب که سبب کنایه که کرد دست و خطای که از وی رفته است در ویشی را بنده تعلین موشی بریده می نماید و می گفت آه چکنه که کرده ام که جزای آن این یافته ام و  
یعنی الله غفار کثر و آنچه غفور و محسن کند و در میکند از خدای تعالی از وی بیشتر است و قو و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که و ما اصابکم من مصیبة فمما  
کسبت اید یکم و یعفو من کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیت که کرد دست از دستهای شما یعنی ذاتهای شما و معفو میکند خدای تعالی از بسیاری از آن و واه الکفر  
و عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان على طريقه حسنة من العبادة ثم مرض به فسكنه الله من مرضه حتى يموت به فمما  
نیک از عبادت پشیمان شود و قیل للملک الموکل به گفته میشود و مفرشته را که نگاشته شده است بر وی اکتله مثل علفه اذا كان طليقا بنویس برای وی مانند عمل وی در  
وقتی که بود را غیر مقتدی این بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه را که نگاشته شده است بر وی اکتله مثل علفه اذا كان طليقا بنویس برای وی مانند عمل وی در  
یعنی میرانم و عن ابن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء في جسده قيل للملک چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده شود  
ببلاء در تن او گفته میشود و مفرشته را اکتله صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله و طهره پس اگر شفا می  
میشود یا در خدای تعالی بمالعه و پاک میکرد و اذراوان قضیه غفر له و رحمه و اگر قبض میکند و را می میراند می آموزد مر او را و رحمت میکند و را و اها را و ایت  
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة و عن جابر بن حنبل بر وزن کریم انصاری معا و ایت منسوب است بها و یکدیگر از اجداد او بود حاضر شد به  
و مشاهدی را که بعد از اوست و در تقریب گفته صحابی طلیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر اقال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة  
سبع سوى القتل فی سبیل الله شهادت هفت قسم است جز کشته شدن در راه خدا که هفت و کامل تعارف است از ان المطعون شهید است آنکه مرد بطلا و شهادت  
والعزق شهید و صاحب ذات الجنب شهید و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن فروح است که حادث میگرد و در داخل پهلوی نزدیک بد و سینه و  
نشان او تنگی نفس و تب است و اقام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادت مجلی از آن ذکر کرده شده است و للمبطون شهید  
معنی مبطون معلوم شد و صاحب الحرق شهید و خداوند آتش که بنا که آن در آتش افتد و بسوزد و الذی يموت تحت الهدم شهید و آنکه میرد زیر بنای افتاده که تخته  
بروی و سابقا فرقی میان هم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است و المرأة يموت بجمع شهید مذکر و کثیر و جمع بجمع و بعضی کثیر گفته اند و سکون  
میم یعنی مجموع یعنی آنکه میرد و ولادت و بیرون نیاید و ولد وی و آنکه عقب ولادت میرد نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بجز زیرا که بکارت مجموع است در وی مثل ولد و دیده  
و یکرا که دست و سرنیکه جمع مرد و برده نشد و قری او می در آید در بهشت و واه مالک و ابوداؤد و النسائی و عن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه و  
سلم و ایت است از سعد بن ابی وقاص رضی که پرسیده شد آن حضرت ای الناس اشد بلاه کدام آزاد میان تحت تر است اند وی بلا و آزارش قال الانبیا ثم الاصل قال  
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس هر که فاضل تر و تیزتر و نیکتر از اولیا و علما و صلحا بر تقوات مراتب و درجات یستل الرجل علی حسب دینه بکار داند میشود  
مرد در انداز دین وی فاما کان فی دینه صلیا پس اگر باشد در دین خود سخت و درشت اشتد بلا و سخت میشود و بالای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس  
میکند بران و میداند که مبلی حق است در اینجا الطاف خدیه است پس کامل میکند ایمان وی و قوی میکند و محبت وی و کفر میکند و دسیئات وی و بلند میکند درجات وی و  
ان کان فی دینه رقله و اگر باشد در دین وی نرمی و شکنجی هون علیه آسان و سبک کرده میشود بر وی تا بی صبری نکند و بیرون نیاید از نقه دین از جهت عدم  
قوت ایمان و یقین پس البیف قلب وی میکند به نعت و قول وی فاما ذلک لک پس همیشه است از همین و هم بر خیال حتی عیسی علی الاذین ماله ذنب  
تا آنکه میرد بر زمین و حال آنکه خنیت مرا و کلهای بیان حال مردی است که صلب است در دین و واه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی و قال الترمذی هذا  
حدیث حسن صحیح و عن عائشة قالت ما غبط احد ابهون موت بعد الذی و ایت من شدة موت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
گفت عائشه رشک نیرم هیچ کس را با سانی و سکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که با سانی می میرد و بعد از آن که دیدم سختی  
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دیگر رشک بر کسی با سانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موت است تا سانی و واه الترمذی و النسائی و بیان سختی در پیش  
آینده بیاید و عنها قالت و ایت النبی صلی الله علیه و سلم و هو بالموت و عنده قلع فيه ما گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت  
در حالت موت بود و نزد وی قدمی بود که در وی آب است و هوید خلید فی القدر و آن حضرت می در آورده دست خود را در قلع ثم مبیح وجهه پس سرش  
میکرد روی بهارک خود را و می بر آورد دست تر را بر روی از جهت مرارتی که می یافت ثم یقول یتربکفک اللهم اعنی علی منکوات الموت خداوند نمایاری ده مرا بر  
سخت مرگ و علی منکوات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک را و ایت و سکرات جمع سکره بسکون کاف این نیز یعنی سختی و محنت و بی موشی است و  
تکبیر یعنی خفه کردن آید و واه الترمذی و ابن ماجة و شیخ ما جل کرما و محمد البکری المصری قدس علیه سبب سکرات موت بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم جوده متعدد را  
نموده یکی که مزاج شریف نویی حاصل از جوده بود پس احساس و عالم کرد و دریافت از آن که بود و چنانکه فرمودانی لا و حکم کا یو حکم رجلا نیکم چنانکه گذشت که اگر آن تعلق روح بسوی لطیف و

و تعشق بوی قوی و آونی بود پس تالم وی بخارقت وی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه امت است که چون به نیند که نقل روح پاک وی باین صورت است آسان گشت  
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از غیب شریف که با فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد دیگر آنکه آن حضرت  
متولی امور مملکت الهیه و کما شته درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و که ام و امیره مملکت و اسب تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت  
شمره کما شته است که چون در جمیع درگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب بجهت و هر اسی بحال شان راه یابد که چه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی آن  
شیخ خود شیخ علی متقی رحمه الله علیه نقل میگرداند که در وقت وفات میفرمودند که شدت سکران از ناشایده که نیندازد و بکین نشود که آن لازم مقام و منصب طبعیت است  
و دیگر آنکه نازل گردانیده شد بر وی در آن وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت سرانوار عزت ربوبیت که در زمان وی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکمل  
آن حالات بود و این سکران مشاهدات و افاضات بود که سبب خفیه فطریق جمانیت از تحمل آن در صورت سکران و مجاهدات می نمود و این وجه اوجه وجهه است و اوفق به مقام و  
حال شریف اوست و الله اعلم دیگر آنکه اوراک و احساس بقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هبیت و اجلال و معرفت خاب خفی و اسکنات و عبودیت  
در حضرت قرب خانیچه فرموده او هر کلمه باشد از کلمه منزه هر که عارف تر ترسان تر ازین جنت ظاهر شد بر وی آنچه ظاهر شد دیگر استطاعت شوق بآن تعالی روحی طبیعت حامل بود  
بر اسرار و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود بر آید و بر و بر سرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گرد پس ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و مضطرب خفیه  
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال و دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه و سلم از آنکه علاقه محبتی بخصرت علیه  
و این و مثل صور این تعلقات در مراتب جوهری که ساحل تر و صاف تر از همه سرائی است پس ظاهر شد از اینجا طبعی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار  
جل و علا جاری گردانیده و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه و سلم با و صاف عبودیت که شرف اوصاف و اهل محاد اقصاف است و این گالی است خاص بر آن حضرت را  
و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازک مکرره و معانات و مقامات شدائد است و لهذا گفت نزد موت و لذت شریف وی با بر ابراهیم العین تدمع و القلب یخزن و انا علی فراک فخر و  
یا ابراهیم انتی این است آنچه گفته اند و امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی با اهل و اعلا و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا  
حاضر و ضابط و حاوی آن تواند بود و او بر تر از آنست که از بحال و هر چه گویند حکم تاویل و تشابهات دارد و ما یعلم تاویل الا الله و الله اعلم و عن انس قال قال رسول الله صلی  
علیه و سلم اذا اراد الله بعبد الخیر جعل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدی تعالی به بنده خود نیکی را شتاب دهد مرا و راستی کنایه آن دارد دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است  
و مدت دنیا خفیه تر از عذاب است و اذا اراد الله بعبد الشر اساک عنه بذنبه و چون خواهد عذاب بنده خود بدی نگاه میدارد از وی قویست و او میگذارد و او را بنگاه وی  
حق یوافیه به یوم القیمه تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه حق است از عذاب سبب آن کنایه روز قیامت عرب میگوید و فی فلانا قصبه یعنی واد حق ویر تمامه و آونی و واه الترمذی  
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و سبب بزرگی پاداش با بزرگی بلا است هر چند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمام تر و او فرمود عظم  
بضم هین و سکون ظاهر است از تعظیم و ان الله و بد رستیک خدای عز و جل اذ احب قوم ابدا هم چون دوست میدارد و کرد و بی را مبتلا میگرداند و از آرایش میکند ایشان  
و همچنین چون دشمن میدارد و کرد و بی را مبتلا میگرداند و ایشان را و این شق را ذکر نکرد ده از جهت فهم وی از سیاق گفتن من رضی فله الرضی پس کسی که خوشنود بود از خلد و تعالی  
در بلا پس مرا و راست خوشنودی از وی تعالی و من سخط فله السخط و کسی که خشم کرد و راضی نکرد پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخطانده سبب و علامت رضا و  
سخط پروردگار و محبت و عدوت است صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکرد و ند که بچه معلوم کرد در رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند که بنده از خدای راضی است  
خدا نیز از بنده راضی است و اگر سخط است سخط را واه الترمذی و ابن ملجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال البلاء  
بالؤمن و المؤمنه همیشه می باشد بلا بر مسلمان یا بن مسلمان فی نفسه و ذات هر یکی بالآلام و امراض و اذایا و ماله و در مال هر یکی ببلایک و نقصان و ولده و  
اولاد و مرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشود و حتی یلقى الله و ما علیه من خطیئة تا آنکه پیش آید وی خدای را در روز جزا و حال  
آنکه نیست بر وی هیچ کنایه رواه الترمذی و روی مالک بنحوه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن محمد بن خالد السلمی بضم سین  
و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش و جدا و صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا سبقت  
له من الله منزله لم یبلغها بحله بد رستیک بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدمت و درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی تواند رسید  
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلا الله فی خبده او فی ماله او فی ولده مبتلا میگرداند و او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صرح  
ذات ستر یکبار میگرداند و از ابرار بلا حتی یبلغه المیزان المیزان مسبق له من الله تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بر این سبب این بلا و صبر کردن  
بنده را بر توبه که در گذشته است مرا و از خدا و واه احمد و ابوداود از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بر توبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام  
اجل ابو جعفر احمد بن محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله و قدس سره میگوید که بسیار شدم من در ایام گذشته بیاری سخت و چون شفا و ادراک الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در نفس خود آنچه بر  
کردم از این علت در قیادین مدت و میان جهاد و تعلین در سخت پس گفتم بخود اگر چه گردانیده میشدم در وجوبین علت و در آنکه مرا و ت تعلین میبود درین مدت کلام ازین دلیل میگردم

که ام کی را اختیار میکرد پس صحیح شد غم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد و در دکان من برای من اگر است اندوی شرف و عظم اندوی  
 اجر و انفع اندوی عاقبت و آن عظمی و مرضی که تدبیر کرد و لطف پروردگار تعالی برای من و بندگان است خالی از شائبه عجب و ریا و انتقام که این قول که بلا را اختیار کرده و بجهت  
 و این منکر را در رسالت تسلیم المصاب لیل الاجر و الثواب تفصیل بیان کرده شده است و عن عبد الله بن شخبیر کبیر شین مجتهد تشدید خای محمد کسوره و آخر صحابی است  
 بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل بضم میم و کسر شین کسوره شده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد این آدم آرمیزاد و الی جنبه نفع  
 و تسخون منیت و حال آنکه بجانب جلا و است یعنی نزدیک با و متصل با و دست نود و نه مرکب یعنی آفات و بلا یا که اسباب مرکب و هلاک اندان لخطأه المنا و واقع  
 فی الامر محقق بموت اگر خطا میکند او را و میزند بوی مرکب و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی شمول و محاط است ببلا یا و مصائب بی اندازه که خلاصی  
 ندارد از آنها و اگر از خلاص یافتن می افتد در پیری که در دنیا و دوا و بلا یا بی منتها است و در وی از مردن چاره نیست و البته می باید مرد و واه الترمذی و قال هذا حديث  
 غریب و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يود اهل العافيه يوم القيامة حين يعطى اهل البلاء والثواب دوست میدارند و از و میسرند  
 عافیت که در دنیا از بلا یا و مصائب سالم بودند و ز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که لو ان جلودهم كانت قرونت فی الدنيا بالمقارضي شکی  
 پوستهای ایشان بریده و پار و پار کرده میشد در دنیا بکار و واه الترمذی و قال هذا حديث غریب و عن عامر الوام مخفف راحی یعنی تیر انداز و عامر  
 الوام نیز میگوید و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بنده محمول روایت قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
 سلم الاستقام بیا ریحاً را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد و بیماری بر سر او آید و او را خدای تعالی کان کلاه  
 لما مضى من ذنوبه میباید بیماری پوشانده و مرچیری را که گذشت از کفایت وی و موعظه له فیما يستقبل و میباید پند مرا و را آنچه پیش آید از نمان و  
 ان المناق از امر من ثم اعفی و بدست کشد منافق چون بیماری شود و پست عافیت داده شود کان کلاه بعیر عقله اهلله ثم ارسله میباید مانند شتر گریخته و اگر کان  
 او پست را که در دنیا بدیده و علم ارسله پس در یافت آن شتر بجهت عدم تمیز که چر استند و را و اگر کشتند و را و همچنین منافق بخلاف مؤمن که می باید که بیماری کردن وی  
 برای تادیب و تنذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر کردن و قدر نعمت شناختن است فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله و ما الاستقام چه  
 چیز است بیماریها و کدام است من نمی شناسم ترا و الله ما مرصنت خطا بحدی که بیا رشتند و ام من هرگز فقال قم عنای پس گفت آن حضرت بر خیز و در شوارش باطلست  
 من این پیش منی تو از نا ظاهر آنست که آن مرد منافق بود و کذا فی شرح الشیخ و الا باین شدت و درشتی نمی فرمود و واه ابو داود و عن ابی سعید قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم علی المريض ففسوا له فی اجله چون در آید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کساد دهید او را و برید غم و راز  
 درازی مدت حیات او چنانکه گویند غم بخوابی نیست شفا خواهی یافت در از خود بود و عمر تو فی الصرح تغنیس آسایش دادن در هایش دادن از غم فان ذلك لا یرد شیباً  
 و لطیف بنفسه زیرا که بدستیکه تغنیس با رخی که داند چیز را که مقدر است و خوش میگرد و نفس وی و لطیف بخفیف است و باز آمده است و در بعض نسخ لطیف بفسه  
 بتشدید بدن با یعنی خوش میگرد و اندنض او را و واه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حديث غریب و عن سلیمان ابن صرد بضم صاد و قح  
 صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر در یافته و از کشتگان امام شید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شید کشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل بطنه کسی که کشت او شکری میبخشد و در فیصل اول معلوم شد لم یعدب مقوله غاب کرده نشود و او را  
 در کوش و واه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی یوسفی کی از قوم  
 یهود که خدمت میکرد و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود و قرض فانا و النبی پس بیماری  
 آن غلام پس آمد و او را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یهوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را افتقد عند دأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام  
 فقال له اسلم پس گفت مرا و را مسلمان شو فقطر الی ابیه و هو عند یس بخاه که در آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطلع  
 ابا القاسم فرمان برداری کن ابا القاسم را ابا القاسم گفت شریف آن حضرت و یهودی شتر آن حضرت را باین گنیت ذکر میکرد و ند و با سم مبارک که محمد است کمتر یاد  
 میکرد تا طهرم نشود بزرگ این اسم شریف در تورات فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه و سلم و هو یقول الحمد لله الذی اقد  
 من النادر یرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکری خدای را که بر باند او از کشتن و درخ و واه النجادی و درین حدیث جزا استمدا کافر است و جازایات  
 وی بامید واری اسلام وی و گفته اند که اگر خوشی یا حسایکی داشته باشد نمیتوان کرد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد من یضانی  
 و دنیا یا هر دو آخرت و دنیا اشادت است با فضیلت عیادت پیدا و و توبات من الجنة منزله و بگیری تو از بهشت مثل و تو از دنیا و خوش با و بپای رفتن تو با جای می تو و آخرت یا هر دو  
 از حال عیادت کننده و واه ابن ماجة و عن ابن عباس ان علیاً رضی الله عنهما خرج من عند النبی صلی الله علیه و سلم فی و حیدل الذی توفی فی یوم است و است و است



الجماسی که علی را باز نزد آن حضرت در درویشی وی که وفات یافت آن حضرت در آن درویشی الناس پس گفت مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله مکنو صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله با دنا گفت صبح کرد و شکر خدا به شونده از بیماری یعنی احمد که بهتر است امروز او ب آنست که چون از حال بیمار پرسند جواب به بی و خوبی گویند و او اله الجباری و عن عطارد بن ابی و باح بفتح و تخفیف یا تابعی یکی از اعلام علماء و اهل حق امام ابو حنیفه گفت ندیدم من آنرا آنکه دیدم فاضله زوی و بود اسود و اعور مثل اسب بعد از آن اعمی شد و زنی که فوت کرد و از اعمی گفت مات رضى اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت مخالفت مرا این عیال الا دلیک امرأه من اهل الجنة آیا بنمایم ترا فی از اهل بهشت قلت بلی گفت بلی بنما قال هذ المرأه السوداء و گفت این زن سیاه و زنا م و سیاه و اختلاف است فی تعبیر گفته بضم سین و فتح عین و بعض بقیره و سکیره و نفاق و کاف بدل عین و بعض خدیجه و الله اعلم انقت النبی آدین زن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصبر برستی که من صبر زده می شوم نام بیماری مشهور و انی انکشف بتای فواقیه و مدرستیکه من بر بنده می شوم یا می رسم و ملاطفتیکه انکشف عورت پس گفت بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تا هم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت و لک الجنة پس گفت آن حضرت اگر میخواهی صبر کنی و با شکر ترا بشت و ان شئت دعوت الله ان یعافیک و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد فقالت اصبر لکست آن زن صبر میکنی و بهشت میخواهم فقالت انی انکشف فادع الله ان لا انکشف پس گفت من بر بنده می شوم و می رسم از بر بنده پس دعا کن خدا را که بر بنده نشوم فلما عالجها پس دعا کرد آن زن را مقفی علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تدبیر و امید ثواب آخرت و بر علاج امراض به عاده و التماس و عن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الکلب فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم و ایت است انی بن سید انصاری که از تابعین است و ایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدما که گفت که مردی آمد و او را موت داد از آن حضرت فقال دخل هنیئاً له مات ولم یبطل عمره کوارا با دما و را که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و محبت و ای تو عجب از تو ما مید و یاک چه دانانید ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من شیء الله که میباید این که خدای تعالی می میراند و می آرد او را به بیماری پس گفتات میکرد و از وی از بندهایی وی بنبر میباید و او را و او مالک مرسل و عن شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی و الضابی بضم ما نسبت است بصلح بن اوس تمام و بعد از دست اختلاف است که صحابی است یا تابعی و ایت است ازین و کس انها که ایشان دخلا علی رجل مریض یعوده انه در آمد بر روی در حالی که عیادت میکنند آن مرد در افتاد لاله پس گفت مرا که کیف اصبحت چگونگی صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنحیه گفت آنرا صبح کرده ام متلبس و محبوب بنحمت و حال خوش دارم قال شداد بشربکفا و ات السیئات خوش خبر و خوش حال باش بخلصتها میگوید شده به بیماری است و حط الخطایا و بفرود آمدن کنایان فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیر که مرئی شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی میگوید اذانا بالتبلیت عبد من عبادی مؤمن قوی من مبتلا کرد اتم یعنی به بیماری بنده از بنده کان خود را که مؤمن است فحمدنی علی ما ابتلیت به پس شاکند آن بنده را بر مبتلا کردن و ایند من او را فله یقوم من مضجعه ذلک پس بدستی که آن بنده بر پیغمبر و از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است کیوم ولد تعمله من الخطایا پیچور و ز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزله از کنایان و یقول الرب و میگوید پروردگار تبارک و تعالی بملائیکه که کتاب اعمال اندا قیدت عبدی و ابتلیت من بنده که در بنده خود را به بنده بیماری و مبتلا کرد و ایندم و آنرا بش کردم و او را فاجر و الله ما کنتم تجرون له و هو صحیح پس ادر کنید و بنویسید و ثبات گردانید برای وی از اعمال چیزیکه میباید که می نوشتید و اجرائی کردید برای وی در حالی که وی تن درست بود و اجر و انفع نهمه و سکون چیم مراست انما اجر بعضی را ندن و مجری و ادن و طغیه و هم و واه احمد و عن عائشه رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذ اکثر ذنوب العباد و لم یکن له ما یکفرها من العمل من یسار میگرد کند گناهان بنده و نمی باشد مرا و اعلامی نیک که پیشتر آن کنایان را و بر بنده آنها ابتلا الله بالحنن لیکفرها عنه مبتلا میگرداند آن بنده را خدای تعالی با نده و تکیف کند آنها را از ان بنده و واه احمد و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضاً لم یزل یخوض الرخه کیکی پرید بیماری را همیشه می در آید و شامیکند برای رحمت را و غرق میگرد در آن خوض باب در آمدن حتی میجلس تا آنکه می شنید فاذ اغمس فیها پس چون می نشیند و فرو رود در بیماری رحمت و غرق میگرد در آن و واه مالک و احمد و عن ثوبان مولای آن حضرت همیشه در خدمت میبود و در غرضان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمن روایت میکند که آن حضرت گفت وقتی که برسد یکی از شما راست فان الحمن قطعه من النار پس بدستی که تب پاره است از آتش فلیطعن بها عنه بللایا پس باید که میلزد آن آتش را از خود و آب گفته اند که این مخصوص است بعضی انواع تب که حادث است از حرارت چنانکه متعادل مجاز است و چون بیان آن حضرت طایع حسانی را به تبع و طلیل است و مقصود صلی از منصب نبوت بیان طایع روحانی است استقصا نکرد در تعلیم نوع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و اغلب است و وقوع آن در آن بلاد و الله اعلم و تحقیق این کتاب طلب مثنی یا بدی شرح قول آن حضرت الحمن من فیج جرم الیه و مناسب کن بود که مصنف این حدیث را هم در کتاب ذکر میکرد و در آن حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب من نیست بعد از آن بیان طایع روحانی فرمود و یقول خود طلیستصح فی فخر جاد پس باید که گفته بدجوی روان و لیستقبل جزئیه و باید که پیش آید روان شدجوی با یعنی همان جانب میفتد که آب میرود و جریه بفتح جیم کسری فقول پس میگوید بسم الله نام خدا فادم دین جوی اللهم شف عبدک خداوند شفا بده بنده خود را و صدق رسول الله صلی الله علیه و آله است که این پیغمبر خدا را که این طایع فرموده است و خبر داد است که یکبار این طایع گفته شفا یا بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس کذب فی بعض النسخ

با مدادیش از برآمدن آفتاب و لغیص فيه ثلث غصات ثلثة ايام و باید که غوطه زند در وی سه غوطه سه روز پس بان غلیظ متع و یضاح و دست و این چهار تا احتمال دارد  
که سه غوطه در سه روز باشد هر دو یک غوطه و احتمال دارد که هر دو سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فحسب پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج کن فان لم یبرأ فی  
حسب فمبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فمتبع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تکاد تجاوز ستا باذن الله پس بیشک  
آن هم نزدیک نیست که بخزد در روز را بدستوری خدا و جل و اه الترمذی و قال حدثت غریب و عن ابی هريرة قال ذکرک المحی عند رسول الله  
کنت ابو هريرة و ذکر کرده شد تب راز و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خضبا و جل پس دشام که از آمدی قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تبها فانها تنقی الذنوب  
و شام کن تب راز را که وی و در میکند گمان را که کا تنقی الذنوب خبث الحدید و میکند آتش چرک پس را بکافتن و مقتضای این شکر گذاری است بر آن و لذت شام  
کشته اند که و طیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت انجبت تضمن و الطاف خفیة را و لیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را ببل شکر ساخته و او را بن حاجه و عنه  
قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عاده یضاهی ان یشر فان الله یقول و هم از ابی هريرة است گفت که آن حضرت عیادت کرد و بیمار را که تب داشت  
پس گفت خوش باش زیرا که بدستیکه خدی تعالی میگوید همی ناری انسلطها علی عیدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میکارم آن را بر بنده من که  
مؤمن است در دنیا لیکن خطه من النار یوم القیمة ناسبت بخش آن بنده از آتش و در رخ روز قیامت عوض آن رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی  
فی شعب الایمان و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول روایت است از انس که آن حضرت گفت کبریه  
تعالی میگوید و عزتی و جلالی سوند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا برون نمی آرم هیچ کس را از دنیا و دید انفعوله که میگوید و من  
خدی استوفی کل خطیئة فی عقیقه تا آنکه تمام میگردد چیزی بر کنایه را که در کن اوست بسقم فی بدنه و اقا در فی دقه بسبب بیماری بدن وی و ثقی در ذوق وی و من  
و یفتحن و اقرار کبریه سنده و سکون ناف یعنی گمان که از وی بوجود آمده جزی آزار بر در دنیا بیماری و فقر میدهم پس مغفود بکردار و از غلب کثرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری را  
کفر و نوب اند و اه و ذین و عن شقیق قال موصی عبد الله فعندنا ههنا نفق که از کبار نفقات تابعین و از علمای عالمین است و زمان شریف آن حضرت را دید و از ایشان  
روایت مشرف شاره و از ایشان مخصوص این معهود است بیمار تند عبد الله بن مسعود پس عبادت کردیم و را فجعل هیکی پس کرستین گرفت ابن مسعود و شریف  
فحوقب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بکمان آنکه از بیماری و محبت حیات دنیا می کردید فقال انی لا ابکی لاهل المرض پس گفت ابن مسعود  
از بیماری لانی زیر اگر من و در بعض نسخ انی لی لام بدستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول میگوید المرض کاه و بیماری افکار  
کنان را و انما ابکی انه اصابنی علی حال فقرة و منکریم که از جهت آنکه رسید بیماری را بر حال فقر و ضعف که حال پرست قرت قیج فاو سکون ناستی و لم یصحب فی  
حال اجتهد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه کیست للعبد من الاجرا اذا مرض زیرا که نوشته میشود و مر بنده را از مرد و می که بیمار میشود و ما که  
له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مرا و پیش از آنکه بیمار گردد و دفعه منده المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی در وقت مدح  
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت بیماری و ضعف کم است کم می نویسد و کاشکی از جوانی بیمار میشد کم عمل بسیار می نوشتند تا جای می کشید که چون در مرض بود عمل  
نویسد که در وقت می کرد پس فضیلت دینی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه نمی میکند کتاب عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض دین را کثرت  
عمل میبود نوشته میشد عمل بیستی بعد در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از ثباته ریا و سمع و عجب فافهم رواه و ذین و عن انس قال کان النبی روایت است  
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را که پس از سه شب رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان  
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز که فی شرح الشیخ جهمر علماء برانند که عیادت بعد  
بر زمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و او ای او که سلبین علی است متروک است و اجماع گفته اند  
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مرضی که بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استحال ثبات است و فیه مایه و عن عمر بن الخطاب قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخلت علی مریض فزید عولت چون در کانی بر بیماری پس بفرما و را که دعا کند تا فان دعا کند عا و الله لا تکتبه و انما  
بیمار مانند دعای مستحکات و شاید که این جهت آن است که بنده در مرض قریب است از دعا حق و بر است تا احکام بشریت از اکل و شرب و حصول خداداد طهارت باطن بایست  
تو به عالم غیب و اندم در رواه ابن ماجه و عن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس و طهه الضحی فی العیادة عند المريض گفت ابن عباس از سنت  
سگی کردن نشستن و کم کردن بایک و فیراد عیادت نزدیک بیمار بصداء و قای مجیمه مجتهدین نمی آواز و در نسخ تحریک و لیکن هر دو ضبط کرد و فیه و بین و صد و در  
بمخفی فرما کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس را شدلال بر قلت صحب و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تکرر لفظه و احتمال  
که بسیارند آوار صحابه و اختلاف ایشان قوامی بر خیزید و در شویا پیش من پس معلوم شد که آواز و فیراد از بیمار کرده است لفظه لام و عن حماد و طای و حماد و طای  
اصوات مبهمة مضموم بود معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و سلم یا دانشا الله تعالی رواه و ذین و عن انس قال قال رسول الله صلی

عليه وسلم العيادة فواق ناقه يماري بسي تعد زمانا في است كميان دود وشيدن شتر ماده است و مراد به دود و شيدن گشت که چون بجا رود و شيدن مانگی جبر ميکنند چنانچه  
 پستانهای ناقه را ماسس ميکنند و بدست مي زنند يا بچا و را بجا ننداشير و دایه فواق بضم فاء و فتح نيز و است و في روايه سعيد بن المسيب مرسل و در روايت سعيد  
 ابن المسيب که از کبار تابعين است بطريق رساله آمده است افضل العيادة سرقة القيام فاضلترين عيادت شتاب بر خاستن است و بسبب دهی خوف طالع  
 کوفت بجا است و لکري دوست دوست و اورا خوش می آيد شستن و حکایت کردن آن ديگر است اين داخل عيادت نيت محبتی است که با وی ميذارد و حق عيادت علی  
 العموم همان قدر است فافهم رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهي روايت  
 از ابن عباس که آن حضرت عيادت کرد مروی را پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم چه ميل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهي خبز و گفت بخبر من که  
 قال النبي گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم من كان عنده خبز فليبعه الى اخيه کسی که باشد نزد وی نان کند پس باید که بفروشد بسوی برادر خود ثم قال النبي  
 صلى الله عليه وسلم اذا اشتهي مريض احدكم شيئا فليطعمه و قتی که بخواد و ميل کند بياي یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را اما داشتهای صادقی است  
 و آن نشان محبت است و نيز گاهی زبان نمی کند بعضی بجا را ن را خوردن از آنچ ميل دارند اگر اندک باشد تقويت ميکند طبعيت را و صحت می آورد و ليکن چیزی که ضرر و غالب باشد  
 و با بجلد اين حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طبيعى گفته که اين مبنی است بر توكل يا تو ميدي از حيات و در حديث آمده است که بزورنده بيايد بجا را ن خود را طعام و شراب  
 زيرا که خدای تعالی بخوراند و می نو ثا نديا شتر را و ابن ماجه و عن عبد الله بن عمر و قال توفي رجل بالمدنية من ولد ابيها گفت مروى مدینه از آن کسانیکه  
 زائده شده بودند مدینه یعنی در مدینه نيزانید و هم در مدینه تر و فصلی عليه النعمان پس نماز کرد و بروی پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال پس گفت آن حضرت يا لعنه ما تشتهي  
 مولد های کاش می مرد اين مرد در غير جای زائيدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند عجا و چراست اين حکم اين آرزو و يا رسول الله قال گفت اين اجل  
 اذا مات بغير مولد فليس له من مولد الى منقطع ثوبه درستی که مروى چون می ميرد در غير مولد خود نماز گرفته ميشود و او را از مولد وی تا بريد شدن نشان پای وى يعنى تا کفا  
 که منتهی شد است مروى و مرده است و طبيعى گفته که مراد با ثمر مدت حيات است يعنى تا موضع قطع اجل وى و معنى اول که ناکفيم ظاهر تر است و مال اين معنى هم بيان است تحت  
 الجنة اندازده کرده و ميشود اين مسافت در بهشت ظاهر يعنى اين می داند که بقدر اين مسافت او را در بهشت جاس می دهند اما اين را نخواهد بود چراين مقدار از مکان در جنت سحت  
 جنت اعتبار ندارد و اگر چه در حديث آمده است که جای يکيازبان در بهشت بهتر از دنيا است اما را و اينجا بجا لغه در ثواب است بلکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده ميشود  
 و مقدار اين مسافت مخصوص نيت يعنى که در مولد کرده و طبيعى گفته که مراد آنست که گشاده شود در قبر و مقدار باين قبرى وى و مولد وى و گشاده ميشود درى بسوی بهشت فافهم  
 رواه النسائي و ابن ماجه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد و فى الصريح  
 غربت و درى از جاي خود اهل تحقيق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بکرم و غربت بدل که مشا را ليد است بقول وى صلى الله عليه وسلم در حديث ديگر که فى الدنيا کما کتب  
 و عابرسيل و عند نفسك من اصحاب القبر و اين حاصل ميگردد و تحصيل موت ارادى و فکر تعلق بما سوى الله و تفصيل وى چنانکه در سال حضرت شيخ عبد الوهاب متقى که در  
 فصل غربت و غرناو شده مذکور است رواه ابن ماجه و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات مريضا مات شهيدا اين چنين  
 واقع شده و در نسخ و تفسير داده اند من بعض من مات غريبا و بعض گفته اند الصواب ما بطل و نوشته اند که در سنن ابن ماجه اين حديث در باب ما جاء فيمن مات مريضا و در باب انك  
 سر حلا سلام بغير اى کافران نشسته و اصل آن از راه انجيل است يعنى اسان سبتن و مستعجب جنگ کافران نشستن و وقت قلته القبر و نگاه داشته ميشود از قهر و عذاب وى و در  
 بعض نسخ او قى و کله و يا يعنى و او است يارای شک يا تو يع است و غدي و ويح عليه برزقه من الجنة و داده شود در باره و شبانکه يعنى شب و روز زرق وى در بهشت و را  
 و هم است يا کناير نرغم است چنانکه قرآن مجيد در باب بهشتيان فرموده است و لهم رزقهم فيها بكرة و عشيا و ابن ماجه و البيهقي في شعب الايمان و عن العواض بحس  
 عين و باى موحده و ما و محمد بن ساريه بين حله و را و باى تحتانيد اصحاب ضعف است از آن کسانیکه نازل شده است دشمن ايشان لعل الذين اذا ما اتوا تكلهم الاية ان رسول الله  
 و ايت ميکنند که پيغمبر صلى الله عليه وسلم قال گفته است يختص الشهداء و المتوفون على فر شهيد يکبار ميکنند شهيدان و آنها که ميرانيد شده اند بفرنگند نيا و باطن  
 خود يعنى آنها که در خانه خود مرده اند و شهيد نشده اند و بنا خصوصيت ميکنند بسوی پروردگار و ما غر و جل فى الذين يتوفون من الطاعون و کسانیکه ميرانيد شده اند از  
 طاعون فيقول الشهداء من اخواننا پس ميگويند شهيدان اين که بطاعون مردگان از خطه بردارن مانده و از مانده قتلوا کما قتلوا کشته شده اند چنانکه کشته شده ايم با بجرحت کار دوست  
 چنانچه مرده اند و ميگويند که اهل طاعون کاهى می دريند که کسی ايشان زنده زده است و لند طاعون نام کرده اند از طعن يعنى نيزه زدن اينجا محل طاعون يعنى متعارف میان طبائنا سب  
 زخمها فافهم و يقول المتوفون اخواننا و ميگويند ميرانيد شده کان بر فرش ايشان بردارن مانده ما قوا على فر شهيد کما متنا مردن بر فرشهاى خود چنانکه مرديم با فيقول و بنايس  
 بگويد پروردگار ما تابک و تعالى انظر الى جراحهم و کاه کيد بر شياى مرده شده کان بطاعون فان اشتهت جراحهم جراح القتلين پس اگر مانند است و بنايس  
 ايشان ريشاى کشته شده کان را فافهم و معهم پس ايشان از کشته شده کان اند با ايشان مانده در مرتبه فاذا جرحوا هم قتلوا شهيد جراحهم پس ناکاه جراحهاى  
 بطاعون مردگان تحقيق مانده است جراحهاى کشته شده کان را فافهم و معهم پس ايشان از کشته شده کان اند با ايشان مانده در مرتبه فاذا جرحوا هم قتلوا شهيد جراحهم پس ناکاه جراحهاى



عليه وسلم قال العاد من الطاعون كالفاد من الوحف روایت است از جابر که آن حضرت فرمود که ریزند از طاعون همچو ریزند از جنگ کافران است و زخف در اصل یعنی خف  
 بود که است و نام لشکر و زنده سوی دشمنی جنگ که یا ایشان ترسیدند از دعام و هجوم غیریه می روند و الصابور فیه له لجر شهید و صبر کننده در طاعون و بگریزند از آن و از او  
 اگر شهید است از این حدیث معلوم میشود که که تحقیق از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرما از زخف و اگر اعتقاد کند که اگر بگریزد و البته می میرد و اگر بگریزد سلامت میماند آن خود کفر است  
 و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون اگر شهید است اگر چه فرود آید و او را احمد باب تمی الموت ذکره باب در بیان آن روی مرکب و یا که آن را بجا آوردی مرکب  
 بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا نماندن مکرده است زیرا که آن علامت بی صبری و استواری است از تقدیر الهی و از راضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بقای الهی  
 تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نغم آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکر و همت از جهت خوف خودی و ذکر موت  
 نهایت است از خوف و خشیت حق و عمل بقضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یادداشتن آن بی عمل خیری نیست بلکه نماندن که سبب قنوت قلبی  
 چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بخلت سال اله العاقیه **الفصل الاول** من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمي احدكم الموت اذ و تخذی از شمار مرگ با  
 اما محسنا یا اینکه میباشند آن یکی نیکو کار فاعلم ان یزداد خیرا پس شاید که زیاد کند نیکی زیادت حیات و اما ماسیما و یا اینکه میباشند بدکار فاعلم ان یتعذب پس شاید که  
 طلب کند رضای خدای تعالی توبه و تلافی این حاصل معنی اخبار است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده است و او را النجادی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم لا يتمي احدكم الموت ولا يدع به من قبل ان یاتیه آذ و نکند یکی از شمار موت را و داند که بخت پیش از آنکه بمیرد و او را الله اذ امانات انقطع اهل به رستگاری  
 و قتی که میرد بریده میشود امید و طمع و می از ثواب و در بعض روایات علمه و این ظاهر تر است و مال هر دو یکی است زیرا که مراد باطل اینجا طمع ثواب عمل است و اصل مذموم است  
 که باعث بر فتنه و تصور در عمل صالح گردد و و الله لا یزید المؤمن عمره الا خیرا و بد رستگاری شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر و می گزیند یکی را و او را مسلط و من  
 انش قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمي من احدكم الموت من ضرا صابه باید که از و تخذی از شمار مرگ را از گزند دنیا و می که بر سر دمار فانی کان لا بد لها  
 فلیقل پس اگر سبب التبه از و نکته موت را پس باید که بگوید اللهم احیی منی ما کانت الحیوة خیر لی خداوند از زنده دار ما و ای که باشد زندگی بهتر و تو فانی اذ امانات  
 الوفاة خیر لی و میران مرا و فتنه باشد مردن بهتر و متفق علیه و من عبادة بن الصامت بضم عن و فتح موصی صوابی مشهور است از انصار و احوال او را بگریزنده است  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقاء خدا را دوست دارد و خدای تعالی لقاء او را و من که لقاء  
 الله کرده الله لقاء و کسی که ناخوش دارد لقاء خدای تعالی ناخوش دارد و خدای تعالی لقاء او را مشهور است که مراد بقای خدا موت است و تحقیق آن است که مراد لقاء  
 خدا بازگشت به آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالی و عدم مرگ و دنیا و رضایحیات دنیا و اطمینان بدان که موت اگر چه قول عائشه رضی الله عنها و انا لنکره الموت موهم  
 آنست پس محبت لقاء خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله دوستی هالت عائشه پس گفت عائشه او بعض از واجه یا گفت بعض از واج مطهره آن حضرت  
 تنگ را و نیست انا لنکره الموت بدستیکه با هر آنکه کرده و ناخوش میداریم موت را حکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد لقاء است  
 و حکم طبیعت محبوب باشد و باطل تمنی می باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقاء حق و دوست تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه توکل و در سلطت محبت ارادی  
 اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت حکم طبیعت نیز پیدا میکند چنانکه فرمود و لیکن المؤمن اذا حضره الموت فیرضوان الله و کراهته و لیکن مسلمان و قتی که نزدیک  
 شود او را موت بشارت داد و میشود او را براضی بودن خدا از روی و کرمی و اشتیاق وی تعالی او را چنانکه مریدان الذین قالوا ربنا انعمت علینا ما نزل علینا من الملائكة الا آتیه فاولان است طلیس  
 احب الیه ما امانه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر سوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی موت و رفتن آن عالم فاحب لقاء الله و احب لقاء الله پس دوست میدارد و نماند  
 لقاء خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقاء او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرو و ان الکافران اذا حضر بلقاء محمول و بدستیکه کافر و قتی که حضور کرده میشود و یعنی حاضر  
 میشود او را موت بشیر بغداد الله و عقوبته خرواده میشود و بغدب خدا و نذر دادن وی تعالی مراد از طلیس علیه شئی آکره اما امانه پس نیست هیچ چیزی که بر او  
 وی از چیزی که پیش اوست فکوره لقاء الله و کوره لقاء الله پس ناخوش میدارد کافر لقاء خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقاء او را پس کوره و محقوت و مغضوب و مبغض است  
 جان میرو و متفق علیه و فی روایه عائشه رضی الله عنها و الموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقاء خداست و وسیله و مقدمه دوست و از این کلام معلوم میشود که  
 موت غیر لقاء است چنانکه گفتیم و من ابی قتاده انصار رایت انضیای صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او را زنده بر پا داشتند و زنده شده و دوست و اقا پس آن  
 حضرت با رجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود آن کان میحدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مر  
 علیه بمجازة کذرا نیده شد بر وی جنازه برضیم قال مستریح او مستراح مننه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است  
 از وی قالوا پس گفت صحابه یا رسول الله ما المستریح والمستراح مننه معنی مستریح و مستراح مننه و کلام مذابینا فقال پس گفت آن حضرت العبد المؤمن یتبریح  
 من نصب الدنيا و اذا هالک رحمة الله بنده من من صالح راحت میا بیک از تعب و رنج دنیا و کار دنیا و اهل آن میرو و میرسد سوی رحمت خدا و العبد العاجز یتبریح من  
 الصبار و البلاد و الشجر و الدواب و بنده فاستی راحت می یابند و می یابند کانی شده و در حقان و بر زمین جنبه کان و خلاص میشود و شری و تفرات عباد و ظاهر است که با ایشان

از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود و فحور و ظلم حاصل نمیکرد و فساد در عالم و آخلال در ارکان و اجزای آن و فاجر بسخوش میدارد  
 اله تعالی او را پس ایضا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز از داشته میشود بشومی گناهان وی بآدمان را و چون میبرد میبارد و زنده میکند و زمین و هر که  
 و هر چه در زمین است متفق علیه و عن عبدالله بن عمرو قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبى كفت ابن عمر كفت ان حضرت دوش را در بعضی نسخ بمنکبی تشدید بلفظ تشبیه یعنی گرفت هر دو دوش را فقال پس گفت کن فی الدنیا کما کن فی الخریب باش در دنیا که تو غریبی و از جای خود و افتاده و عاجز  
 بسبیل طله راه کنی و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب کسی ساکن میشود در بلاد و غربت و مقیم نمیکرد در آن و کان ابن عمر یقول و بود ابن عمر می گفت اذا اصبت غلاما  
 الصبح چون شام کنی پس انتظار ببر صبح را که تا وقت صبح زنده خواب بود و اذا اصبت غلاما متظرا المساء و چون صبح کنی پس منتظر باش شام را که تا وقت شام زنده خواب ماند  
 بیت غنیمی شماری شع و صل روانه که این معامله تا صبحم بخوابد ماند و خذ من صحتك المروضا و بگیر از تن درستی تو توشه بلای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان یا  
 تندرستی را و عمل کردن در آن میت غنیمت دان جوانا و دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد و من حیوانك لموتك و بیکرانه کانی خود توشه بیکر  
 مرک خود و راه الجاری و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلاثة ايام یقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی  
 سه روز می گفت لا يموتن احدکم الا و هو یحس الظن بالله سیایه که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد و کان خود را بخدا و امید دارد و گرم و مغفرت او را و اعتقاد کند بر وعده  
 گرم وی و راه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در سدن نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن  
 کان نیک کردن اعمال است یعنی نیک بکنند اعمال خود را در حیات تا نیک گرد و کان شما بخدا نزد موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بگردد و کان از نزد موت و نیک گفتن  
 که حقیقت را آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد و صاحبش را از عمل و باعث گرد و بر گناهان آن امید نیست بلکه  
 آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد کان خود و پیرو دکار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت کان خود را به پروردگار نیک میکرد و عمل را و  
 عمر بن منصور به بعضی از بزرگان خود نوشت که تو را زاری اهل خود را بدار زاری عسر خود و آرزو با داری سدی فضل خود آهین سرد میگوید کار نیک کن و امیدوار باش الفصل  
 الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انبا انکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین يوم القيمة انکم اهل بیت شاهی و شاهی  
 شمارا که بصیت نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت و ما اول ما یقولون له و بصیت نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی را مؤمنان روز قیامت که خودی  
 را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدستی که خدای تعالی میگوید مؤمنان را اهل اجبتهم لقائی آیاد و دست میدارد به شما ثمالی را و پیش آمدن شما  
 فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری و دست میدارد بقای ترا پی پروردگار را فیقول لهم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز و دست میدارد بقای مرا و بعضی نسخ  
 صباچ لم از بنیم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای ترا پی پروردگار را فیقولون و دوست داشتید لقای ترا پی پروردگار را فیقولون و مقتضات پس میگویند مؤمنان امید و استیم  
 ترا از گناهان ما و پوشیدن تو به بیای ما را فیقول قد و جبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما مغفرت من چون حاصل غنی نمود  
 مغفرت کی بود و کفایتی کرد فافهم رواه فی شرح السنه و ابونعیم فی الحلیة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر اذکر کمال  
 اللذات الموت بسیار کنید یا ویران کننده و قطع کننده لذت یا ناله موت است مفهوم از کلام طبری آنست که با دم از دم است بمال حطه معنی ویران کردن و انداختن  
 و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم و لیکن استری در معات گفته که با دم بذال مجیده است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و تحقیق تصریح کرده است بسبلی که  
 و ابیت بذال مجیده است و عفرانی گفته که با نراست بذال مجیده کفایتی حاشیه کتاب رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ابی مسعود النبی صلی الله  
 علیه و سلم قال ذات یوم لا صحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیاران خود استجیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب است  
 است که شرم آید داشت قالوا نالنجی من الله گفته صحابه بدستیکه ما شرم میدیم ز خدا یا نجی الله یعنی که بجای می آیم و امر و نواهی او را می اطاعتیم و الحمد لله و سب  
 و سایش است از خدا یا بر توفیق دادن وی ما را بدان و بصیت حق استیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استیا اینچنانکه  
 کان می برید و میکشد بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامه اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان گردان حضرت صلی الله علیه و سلم این  
 کلام مختصر جامع و مفید و لکن من استجی من الله حق الحیا فلیحفظ الرأس و ما عینی و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع  
 و تواضع کردن و غیر حق را بجز و سر کشی کردن بروی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد و چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مرا از اسرار حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه  
 و فکر و فطرت و لیحفظ البطن و ما عینی و باید که نگاه دارد و سلم را از اهل حرام و شبهه نگاه دارد و چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشت وی را بخل بدینچه گنجایش  
 ندارد و جل باین از معرفت حق و احکام دین و از یاد گرفتن و اسوی حق و بعضی گفته اند آنچه جمع کرده و باطن و متصل است بطن فرج است و دست و پا می باید از نافرموده نگاه دارد و  
 لیکن الموت و فیکه یا که در مرکب با و اللمی و یاد دارد و پوشیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کنند شدن و هر که بداند که دنیا فانی است ز بکند دوی و ترک دهد لذت  
 شهوات آن را چنانکه فرمود و من اراد الآخرة ترک دنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک نماید و بایش دنیا را من فعل ذلک خدا استجی من الله حق الحیا پس کسی که





آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلام عرب از برای شک و تردید است و سعد بن ابی وقاص از عسکر مشهور است پس در قول آن کنت خلقت الخیرة چنانچه  
 آنجا شاید که صد هجری از پیش از شهادت باشد یا دخول کلمه تر و دشارت بعظم شأن این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد و رواه احمد و ابن حنبله بن مصرب بضمیم و فقهنا  
 بجه و کسر و ای شده تابعی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمد بر خباب بن نفیع خاسی حمیه و تشدید موصوفه اولی که صحابی قدیم الاسلام و مجاهد و ریاست نزد  
 کرده و کلمه و وفات یافت مدتی است و ثلثین و نماز گزار و بروی علی بن ابی طالب و قد اکثوی سجاده حال آنکه دلیغ سوخته بود و خباب را بر پشت های از بن خود و قال پس گفت خباب  
 لو لا انی حضرت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول می گفت لا یقین لحدکم الموت باید که از نو کنید یکی از شمار مرگ القنیت  
 هر آنکه از نو میکند و میگوید آنرا مالک و می رضی الله عنه مضطر گشت باز روی موت زار بنی خضر دنیا دی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که در غیب آن کرد و در شریعت اگر آن  
 آن اختلافی هست چنانچه تحقیق آن در باب الطیب یا یا از جهت نه انگیزی و مالدار می که پرسیدند تو عاقبت آن و لهذا گفت و لهذا در آنچه مع رسول الله تحقیق دیدیم و  
 دانستم من خود بلا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما املک درهما که مالک بودم یک درهم را و ان فی جانب بیتی الان لا و بعین الف درهم و بدرستی که در  
 خانه من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت خباب که راوی این حدیث است ثم اتی بکفته بعد از آن آورده شد و خباب گفت او را که تمامش نفیس بود و فلان و آه بکی  
 و قال پس هرگاه که دیدی که من را بگریست و گشت اگر چه جائز است در شرح لکن حمزه لم یوجد له کفن لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و هم رسول خدا بود و صلح و رعیتی  
 غیر یافته نشد برای او کفن الا بوده و ملهء که چنانچه زبون که مددی خطای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه انا جعلت علی و امه قاضی من قبل  
 و انا جعلت علی قد میوه قاضی من و امه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر روی کوتاه می آمد از پایای وی و چون گردانیده میشد پاشی  
 از کوتاه می آمد از سر وی حتی مدت علی و امه و جعل علی قد میوه الا دختر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پای او و فرج کبر سینه و سکن  
 ذال حمزه و کسرهای مجرب که بوی شرف مشهور است که بوی شرف خانه میسازد و در قبر با کار بر نه رواه احمد و القومذی الا انه لم یذكر ثم اتی بکفته روایت کردند بن  
 حدیث و احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر کرد این قول را که ثم اتی بکفته تا آخر حدیث و البیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در  
 بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده و او را موت و نزدیک رسیده چنانکه حکم عادت یقین کرد که میبرد و گفته اند علامت اختصار آنست که سست شدن پایای است  
 که اگر ایستاده کنند پایا را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی بیان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خستین بسبب منقبض شدن خستین و مراد باقیال عامه  
 از یقین لا اله الا الله و استرجاع باناسه انا الیه و احجون و دعا کردن بخیر خواندن تسبیح و آنچه میگوید ملائکه برای مومن و کافره وقت از برای روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیان  
 الفصل الاول من ابی سعید و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله تلقن کنید مرده های خود یعنی آنرا که  
 نزدیک بودن رسیده اند که طریقه را تلقین شق است از تلقین یعنی سرعت فهم و تلقین همانندین و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلام است و حضور کسی که حاضر شده است و او را  
 موت بی آنکه تکلیف کند او را بخواندن آن رواه مسلم و عن ام سلمه رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض و قتی که حاضر  
 شوید شایسته را و الیته یا میت را یعنی آنکه نزدیک موت رسیده و کلمه او برای شک و راسیت اگر مراد بر بعضی محقر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقو لیا  
 خیرا پس بگوئید خیرا یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشعاف و مغفرت قال الملائکه یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوید  
 شما و دعا میکنید رواه مسلم و عنها قالت قال رسول الله و هم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم تصیبه مصیبه  
 نیست هیچ مسلمانیکه برسد او را مصیبتی مصیبت سختی و اندوه رسد و کسی فقیر ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بکفایت آن نزد رسیدن مصیبت  
 و بیان تفصیل آن کرده و آن که ام است ان الله و انا الیه و احجون بدرستی که وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و  
 سوال و حساب و ثواب و عقاب وی بازگردند کانیم اللهم اجر فی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون سینه و ضمیم و بفتح سینه بعد و کسبیم و معنی هر دو یکی  
 است یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من و اخلف لی خیرا منها و خلیف و بدل کردن برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفقا من درین مصیبت و اخلف  
 بفتح سینه و سکون خا و کسر لام از اخلاف یعنی که دانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از عیش آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث  
 است میفرماید بخوبی این را هیچ مسلمان فی مصیبت لا اخلف الله له خیرا منها اگر آنکه خلیف و بدل میکردند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات  
 سلمه قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمه ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرده و بقصد امثال  
 امر و احراز این خصلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است تا ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن و فضیلت ابی  
 سلمه میگوید اول بیت ها احوالی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مراد هجرت  
 ابو سلمه است از حبشه بعد از آنکه از مدینه هجرت کرد از مدینه حبشه بستران از حبشه مدینه و ام سلمه را وی بود درین هجرت و ابو سلمه سپهر عمر آن حضرت بود و بیت  
 عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم اتی قلنا پسر بدرستی که من با وجود این استعجاب و این خجالت گفتن کلمه لا اله الا الله مرئی فی آخره فاخلف الله لی رسول الله







فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان تا جمعی آشنایان که در دنیا که اشتیاق آنها را میسرند احوال ایشان می پرسند فقیولون دعوه فانه كان في فلان فلان  
میگویند بخدا یا یا یا پروردگار و در تعب جواب نیز از زیر آردی بود و هم دنیا و آخرت را بخیر و بدی می آید تا راحت یابد و حال خود بدی یا نیکای پر سید فقیولون قل مات ما تمکیر میگوید بعد از آن  
بحال خود می آید تحقیق مرده است آن فلان که شاز احوال وی می پرسید آید یا نه است پیش شما فقیولون پس چون خبر میدهند که وی مرده است در میان خود و از نمی شنید میگویند  
ارواح مؤمنان بیک دیگر قد ذهب به الی امة العا و به تحقیق مرده شده و بسوی ما در وی که آتش و دوزخ است و آتش و دوزخ را دیگر آن نسبت به دوزخی ام خوانده است  
که فرموده فاصبر و به اعتبار احاطه و اشتغال قرب و اتصال و ان الکافر اذا حصرو به یستی کافرو حق که اختصار کرده میشود و حاضر میشود و در موت است ملائکة العذاب  
می آیند و در فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکه برای مؤمن هر چه میسر می آید در سجده و سکون بین پلاس فقیولون اخرجی سلخه مسخوطا طلیک العذاب  
پس میگویند فرشتگان بر روح کافر بیرون آید تا خشود و ماضود می کرده شده بر توبی عذاب خدای عز و جل قخرج کانن و هیچ جیفه پس بیرون می آید روح بر جنازه  
همچو کند ترین بوی مرده را بوی گرفته حتی فاقون به باب الا و من تا سخن می آید و از نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بر آن حدیث سابق و احتمال دارد  
که از آسمان زمین با سفل سافین می آورده باشند اقال الطیبی فقیولون ما انتن هذه الریح پس میگویند و عجب کند است این بوختی یا قون بهار و اوح الکاه و تا آنکه  
می آید و از نزدیک اوح کافران و واه احد و النساء و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل من الانصار کنت  
بیرون آیم با آن حضرت در جنازه مرده ای از انصار فانتبها الی القبر و لما یلحد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده شده یعنی دفن کرده نشده مجلس و رسول الله  
پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جلسنا حوله و تشتمیم ما کرد آن حضرت کان علی رؤسنا الطیر بان منیت و ادب و قار سفر و افکنده و ساکن که کویا که بر  
سر می آید پند و هشتم اند که اگر بر جبین و بچپ و راست بگریز آن پند می پند و عیالین هیئت و تشتمن صحابه و حضرت رسول صلعم و احادیث بسیار آمده و مذکور است و  
ید و عود و نیکت به فی الا و من و در دست آن حضرت چوبی بود که میگوید و عیالین بآن چوب و عیالین عادت تفکر و عیالین میباید فروغ و آمد پس در دست  
سر مبارک خود را فاعال استعید و بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوید بعد از عذاب قبر و عیالین بآن چوب و عیالین عادت تفکر و عیالین میباید فروغ و آمد پس در دست  
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقال من الآخرة برستی کند مسلمان و قنم که میباید در بر یکی از دنیا و میباید در وی و در دنیا و آخرت  
نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آید بسوی فرشتگان از آسمان که در دنیای ایشان غیبت است کان و جو هههه الشمس کویا که دنیای ایشان آفتاب است  
معهم کفن من کفان الجنة ایشان کفن است کفنای بهشت و حوط من حوط الجنة و حوط است از حوط بهشت و حوط با طیبیت کفن و دن و ابدان فکند حتی مجلس و اهل  
الطیبه و آن سخن پیش ازین فرشتگان از بیت دور تا داری بهر ثم می می ملک الموت علیه بتری آید فرشته موت که فراموش است بران میت حتی مجلس هند داسه تا آنکه می نشیند در سر فقیولون  
ایتها النفس الطیبه اخرجی الی مغفرة من الله و رضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آید بسوی آخرش از دنیا و رضای غنیمت و وی قال کنت آن حضرت قخرج قیل لک  
القطرة من السقا پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود و چنانکه روان میگرد و آب از شک سقا بکسین شک فیلخذ هابس میگوید ملک الموت آنرا فاذلخذ هابس  
فی ید و طرفه عین پس چون میگوید ملک الموت آنرا نمی آید از آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک یک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد با عوان خود  
که در دست ایشان کفن بود می سپارد و حق یاخذ و هاف یجعلوها فی ذلک الکفن و فی ذلک المحوط پس میگوید فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حوط و میخرج منها  
کاطیب نخته مساک و جدت علی وجه الا و من بیرون می آید نان روح را همچو خوشترین و میدن بوی مشک که بافته شده است بر روی زمین قال کنت آن حضرت  
فی سعد و ن بهابس بالا میبرد فرشتگان آنرا فلامرون یعنی بجای ملأ من الملائکة پس میگویند فلان بن فلان است با حسن اسم الله تعالی کذا اسمی و نه بهایی فلان بن فلان  
الطیب که آنکه میگویند که میت این روح پاک و کیست صاحب و فقیولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است با حسن اسم الله تعالی کذا اسمی و نه بهایی فلان بن فلان  
او را بیکو ترین اجماعی می گویند فلان بن فلان را در دنیا چنانکه لقبها که دلالت بر روح دارد و حتی یلقونها الی السماء الدنیا تا آنکه میبرند و وی تا آسمان که فرودترین آسمانها است فیتقیون  
له پس طلب در کشا و ن میگویند فرشتگان برای وی فیتقیهم پس کشا و میشود برای ایشان فیتشبهه من کل سماء مقرب هابس میباید یکسند و او بدی او میر و خازن آسمان مقربان که با  
که در آن آسمان غالی السواء لقی علیها آسمانیک متصل است آن آسمان را حتی یلقی به الی السماء السابعة تا آنکه با فرسیده میشود آن روح تا آسمان هفتم فقیولون الله پس میگوید خدی و روح جل  
اکتبوا کتاب عیدی فی علیین بنو سید نامه بنده را و طلیک نام مرضعی است در آسمان هفتم و اعیده و الی الا و من و باز گردانید و بسوی زمین یعنی بوی بدن وی که دفن است  
دنه من فانی منها خلقتهم زیرا که من از من پدید کرده ام و میارز و فيها اعیدهم و دنه من باز میگردانم ایشان را و منها اخرجهم تارة اخرى و از زمین بیرون می آید ایشان را و دیگر  
چنانکه نخستین بار گرد آورده بودم از آن قال کنت آن حضرت فتعادر و روحه فی جسد هابس باز گردانیده میشود روح وی در تنی قیامتیه ملک آن پس می آید میت را و در فرشته  
فیجلسا نه فقیولان له پس می نشاند و راس میگوید مرده را من راکب کیست پروردگار تو فقیولون فی الله پس میگوید وی پروردگار من در است فقیولان له ما حلتک  
پس میگویند ما را چه میت من تو فقیولون جینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فقیولان له ما هذا الرجل الذی بهت فیکم پس میگویند میت حال این مرد که در تنه  
شده است و شما و فرستاده شده است بسوی شما کفایت از آن سخن گفتن آن حضرت صلی الله علیه و سلم فقیولون هو رسول الله پس میگوید میت وی خیمه فرستاده شده است و دست

فیقولان له وما علمت پس میگوید آن دو فرشته مراد او چیست و بیل و انشور سالت ویرا از کجای میگوئی و میگوید میگوئی فیقول قرات کتاب الله پس میگوید آن کتاب خدا را که قرأنت و محضر است قأمنت به و صدقت پس ایان آورد و میبوی و راست کدو انتم و را بنیاد و طریقی است یکی اثبات نبوت بجهت و اثبات قرأت قرآن بقول وی صلی الله علیه و سلم دیگر اثبات قرآن بآثار و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر و وجه بانی است فیما حدی مناد من السائس آفا زمید و آواز دهنده از آسمان ان صدق عیدی که راست گفت بنده من فافوشوه من الجنة پس فرشت کرد انید بنده مراد پسند ازید برای وی فرشی از بهشت و افروش بفتح نمره و قطع اوست و فرش افکندنی و اللبوه من الجنة و پوشانید و را لباسی از بهشت این نیز بفتح سمره و قطع اوست و الحقواله بابا الی الجنة و بکشاید برای وی دی بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأنته من و حها و طبعها پس میآید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی ففیصح له فی قمره مدبوره پس کشاده کرد و پیشه برای وی در کور وی ناداری بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت و یأنتیه رجل جن الوجه و میآید او را مردی پیکور وی حسن الثیاب نیکو معا طیب الریح خوشبوی فیقول البئر بالذی یسرك پس میگوید آن مرد مرده با دریا با بچه شادمان کرد و از تر و ابشار بعضی مرده داد و و بعضی شاد شد و نر آمده و هذایومك الذی كنت توعد این روز است که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مراد من انت کیستی تو فوجهك الوجه پس روی تو روی کامل بدن و جمال و کمال است میگوید بالجنی را و در روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدن و میسر و این چنین پس وی را که بسیار دینی را و بشارت دهد بدن فیقول پس میگوید آن را و اهلک الصالح من عمل نیک تو ام که تمثیل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة و ب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگار را بر پا کن قیامت را حتی ارجع الی اهل و مالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و در جوار و لیکن چون دانست که جای بعد نبوت نیست که مبعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از آنجا که اقالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهل و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آن روی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را باین چنانکه میگوید و تمی میزند مسافر می که حاصل شده است او را انعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت و ان العبد الکافر اذا کان فی اقطاع من الدنيا و اقبال من الاخرة و بدستیک بنده کافر وقتی که میباشد و بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملائکة و سوا الوجه فرود میآیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسات فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکنند ثم یحیی صلات الموت حتی یجلس خد و اسه فیقول یسری آید فرشته مرک تا آنکه می نشینند و در روی پس میگوید ایها النفس الخبیثه اخرج الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشی خودی از خدا قال گفت آن حضرت ففرق فی جسد پس بریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرو و در اعماق آن و ناخوش میگرد بر آمدن را و میخواهد که برآید از جنت ترس آنچو میبندد از قبر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید بنشاط و سرور و خوشی بشا به افوار و آثار و اثار لطف و کرم ففتیرت عیها پس یکشد ملک الموت آن روح را بکنیزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود و پنجم از آن چیزی از آن پنجم بوی محبیه همچین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروج شدت و قوت چنانکه بیرون میآید با وی چیزی از آن عروق چنانکه در روایت آید و درین غایت ایلام و از حاج است و سفود بقیع بین و عمل و تشدید فابروزن نور آهنگی که کباب کرده میشود بوی کوشش و باقی میماند با وی بقیه از کوشش سوخته و چون او را از پنجم تر شده بکشاید چیزی از آن خوا پس پدید فایخذها پس میگرد ملک الموت روح کافر را فایخذها ثم یلقی عوها فی بده طرفه عین حتی یجعلوها فی ثلاث المسوح و یتخرج منها کائنات من رجیفه و جدت علی وجه الارض فصعدون بها فلا یبرون بها علی ملائکة الا قالوا ما هذا الروح الجبیت فیقولون فلان بن فلان باقیع اسماء التي کان یسمی بها فی الدنیک حتی ینتیج الی السماء الدنیا فیتفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از آن که گذشت ظاهر شده است بمجمل آنکه حال کافر بر عکس حال مؤمن است مگر آنجا فیلعلو فی ذلک الکفر بود و اینجاست فیلعلو فی ذلک المسوح یعنی میگرداند از آن پلاسات آنجا که طیب نغمه مسک بود و آنجا که متن رجیفه آنجا که الروح الطیب بود و آنجا که از الروح الجبیت آنجا که اسامه بود و آنجا باقیع اسماء ثم قرا و رسول الله پسر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده میشود در کافران و از برای آسمان و در نر آید بهشت را حتی یلیل الجمل فی صم الخیاط تا آنکه در آید شتران صخامت در سوراخ سوزن آن تنگی فیقول الله پس میگوید ندی عز وجل اکتبوا کتابه فی سمجین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در سمجین که نام جای است در تحت زمین مغم که پایان ترین زمین است بر خلاف علین که بر آسمان مغم است فطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختی سخت ثم قرا پسر خواند آن حضرت این آیت را و من یشک بالله و کسی که شرک آورد بخدا فکا ناخو من السماء پس کویا بر روی آقا و از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در خضیف کفر و شرک افتاد فخططفه الطیر پس میربانند او را بر بندگان و هلاک میگرد و اندک تمثیل است از هوای مرده که بریشان میگرد و اندک هلاک میگرد و اندک در وادی خدا لان او تهوی بالمال و یحیی اندازد او را بادی مکان تحقیق در جای دورا شارتست با خدا حق شیطان را در خلالت و در افتادن از مقام قرب و وصول تشریف اول محض فاد هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز و قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات یعنی ایشان متوقع نیستند و جوار دیگر دانند که مکن است خلاص ایشان متوجه و لیکن بعید است که اقال البیضاء وی فقار و روحه فی جسد و یأنتیه ملک ان فیجلسا نه فیقولان له من ربك فیقول هاهاه لا ادری فیقولان له ما ذیك فیقول هاهاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاهاه لا ادری





شستن تمام بدن است و بعض گفته اند بسبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و مو است پس شستن کرد و بموت چنانکه ساز حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود  
 بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص کشتن بر حال نجاست مرتبه موتیه  
 بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیکرد و بغسل و مسح نمیکرد و نماز حاصل وی بعد از غسل و در روایتی از امامی هر چه آمده است که آن المؤمن لاینجس حیا و لایسأ الا برین زیادت  
 درین حدیث بصحت رسد واجب که در ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف لغت در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست  
 که شواست که اهل الشیخ ابن امام و مضمضه و استنشق در غسل میت میت نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام محمد بخلاف امام شافعی و کتفین کفن یا ختن مرد و اگر کفن  
 در اصل صرف استن و کفن بختیقتن جائز مرده الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل نعنه فغسل نعنه و رویت  
 است از ام عطیة انصاریه که از کبار صحابیاست و آن حضرت غزاسیکرد و محمرو حان را اندوای مسیکرد و بیار از آن ترغیص می گفت و آمد بر آن حضرت و غسل میدادیم و فخر و  
 که رغب باشد و جبر الی العاص بن ربیع ایام کثوم زد و عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهد است فقال اغسلوها ثلثا او خمساً او اکثر من ذلك پس گفت  
 آن حضرت غسل دهید اما سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که و ترا باشد چنانکه در روایات آمده است آن ولایت ذلک اگر مصلحت می بینید شما و نیک اند و احتیاج باشد  
 بدان و با سرف نکند بماء و سدر بشوید آب و بر کهای درخت کنار که در آب میخوشانید که آن او غسل است در تطهیر و تطیف و ارجل فی الآخرة کافورا و بگویند  
 در مرده آخری کافورا و شیان من کافورا یا چیزی از کافور شک را و سیت در لفظا که کافور گفته باشیامن کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهره  
 کافور اند و کوفیان میگویند که کافور در خواگسند و بعد از غسل و خش کردن بدن مالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگرد و در زمندی حدیثی نیز برین باب  
 روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو لطیف طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این قول احمد و حنبل است و بعضی آنرا  
 علم کرده و هشتم آنکه مشک را برای میت فاذا فرغتم فاذا غنی پس چون فارغ شویید شما از غسل پس بخرید ما و اعلام نماید فلما فرغنا ذناه پس بر کاه که فارغ شدیم ما اعلام  
 کردیم آن حضرت را فالحق الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما بده خود را و حقوقی معای و موط و کسر ترا آمد و سکون قاف یعنی از آن و بعضی بنیاد را بر سر داده و مراد اینجا  
 از آنست و قال اشعرنها ایاه و گفت آن حضرت شعار گردانید برای وی این از آن را یعنی زیر کفن او بخند تا برگشت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشند از جهت  
 اتصال وی بشعر یعنی موی و در اینجا استحباب تبرک است لباس صاحبین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز چنین بوده و فی روایتی دیگر این چنین آمده که  
 بغسلها و ثلثها او خمساً او سبعا و شویید و رطاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید اگر بکنند کرده است و سرف و ابدان بمیلنها و آغاز کنند و غسل اعضا  
 از جانبهای راست وی و مواضع الوضوء منها و انکه انگیزد کمالی و وضو یعنی اعضای آن از وی و قالت فضضوها شحرها ثلثة قرون و گفت ام عطیة پس یا قیتم موی  
 او را سه کیوه فالتینا هاهنا پس انداختیم آن کیوه را پس پشت دی شاید که این نیز بامر آن حضرت یا اذن دی بوده باشد صلى الله عليه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرح و سه  
 اعلم متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشة که آن حضرت کفن کرده شد در سه  
 جامه که کنار در داده اند و لغاف است یمانیة تخفیف یا منسوب بین بعضی جامهای سپید جمع ابیض سحولیه بفتح سین منسوب بسحول که نام قریاست ازین و بعضی سحول قصا  
 گویند و سحول یعنی شستن است یعنی غسل و مقصود بدانجامه ها و بغضم سین نیز گفته اند بجمع سحول که جامه سفید پاک است از زینب اما نسبت بجمع شاذ است و بعضی گفته که  
 بغضم نیز نام قریاست من کرسف از زینب بود و آن جامه ها و کرسف بغضم کاف و سکون را و ضم سین فطن یعنی تلبیس فیها قمیص و لاعاماته نبود در آن سه جامه پراهن و نه  
 و تسار ظاهرا برین عبارت مدین است که قمیص و عمامه و کفن آن حضرت نبود و بعضی تأویل میکنند که مراد آنست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود  
 پس مجموع کفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که تحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اندک کرده شافعی و نزد ما بر سنت کفن سه  
 جامه است لیکن اگر کرده است از آن در های قمیص و عمامه و سحمان کرده اند از آن بعضی متأخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمار بجانب روی اندازند و پشت چنانکه در حالت حیات  
 در او طرغافاف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب قبایه است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان کفن احدکم لخالها و لیجن  
 کفنه چون کفین کنیدی از شمار در درو پس باید که نیک کنی او را و چنین کفن آنست که تمام باشد و لطیف و مخفی اسراف و تزیین و نو و شسته و در آن برابر است اما آنچه مسرفان  
 کنند بر او و بکرام و کرده است شد حرمت و کراهت و رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس قال ان رجلاً کان مع النبی کفتم بن عباس که مردی بود با پیغمبر صلى الله  
 علیه وسلم و قصته فاقته و هو محرم پس انداخت او را ناله و شکست کردن او را و حال آنکه وی محرم بود و فعات پس مرد آن مرد و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر  
 صلى الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدر بشوید و را آب و بر کنار و کهنه و فی ثوبیه و کفین کنید او را و در دو جامه او که در حرام پوشیده بود و لا تمسوه بطیب و  
 نساید و را بوی خوش و لا تمسوه و ادا سه و پوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فانه یبحث یوم القیمة ملبیا پس بدستیکو وی را بخندید و شویید و از قبر لیکو بایان  
 متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرار کفین کنند اما ام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن  
 حضرت صلى الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه کفین کرد و بجهت ضرورت بود که بآن جامه نداشت و اما عدم من طیب و تزیین مخصوص وی بود و از آنرا هر کس بطریق تشبیح کرده و

و سنن کبر حدیث خباب و باشد که گویند حدیث خباب بن معمر و شدید موعده که در آن حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر و ف باب جامع المناقب  
که در کتاب در مناقب صحابه کورستان شاد الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یلعن الله المصلحین شیاطینکم البیاض  
یوشید از جامای خود سپید را فافنها من خیر شیاطینکم زیرا که جامای خید از خطبه بهترین جامه های شانند و گفتوا فیها موتکم و گفتین کنید در آن مردی خود را و من خیر الکالم  
الاخذ و از بهترین مردهای شانند است بکسر سهره و میم شک سره فانه منبت الشعر زیرا که وی میروید میوی مرگاز و یجولو البصر و روشن میکند بیانی را و واه ابو داود  
و القز مذهب و در وی ابن ماجه الی موتکم و روایت کرده است ابن ماجه باللفظ موتکم و ذکر کحل و اندک کرده است و عن علی بن فضال عن رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا تغالوا فی التخن کران با نخید در کفن فانه یسلب سلبا سو یعاس بر تنیک کفن و بوده میشود یعنی کنه میگرد و در بودنی شتاب یعنی زد و کشته و کفر  
شود پس چه حاجت فحاشست و کرانی بها است مقصود نهی از تند و اسراف در کفن است و واه ابو داود و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اندک وصیت کرد و گفتین وی در و جامه که پوشیده بود  
و گفت که بشوید اینها را و گفتین کشید مردان زیرا که زنده محراب تر است بجامه نو و گفت اینها برای یم و زده آب و تراب اند و عن ابی سعید الخدری انه لما حضر الموت  
دعا بشیاب جلد و غلبها و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد و اموت طلبید جامه های نو پارس پوشید آنها را ثم قال صحبت رسول الله یتکفیت شینم پیغمبر خدا را  
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت میت بیعت فی ثیاب الدنیا عیوت فیها مرده بر نخیزه میشود و در جامای وی که می میرد در وی و واه ابو داود و ظاهر این حدیث آنست که  
ابو سعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و ما و این حدیث ظاهر است که بجهت در جامه می باشد و این شکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است  
که خسر کرده میشود مردم بر بنه تن و بر بنه پا و کلام بدین باب بسیار است و جمله از آن در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد شتاب در  
حدیث اشغال است که میسر و میت بر آن اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال به ثیاب از جهت طاعت مراد اعمال خفا که به ثیاب و در تایل قول حق همانست که شتاب فاعلم انما  
فاصله ابو سعید رضی الله عنه جامه های نو پوشید برای نفاقت و طهارت پوشید و درین میان لکن این حدیث را خطو کرد که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده بود و تایل حدیث است  
که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است و آنکه بجهت شتاب و لبس شتاب چه بد آورد و مقصود ابی سعید ایهام حمل بر ظاهر نیست و از جهت کمال حرص بر اقبال ظواهر که در حقیقه مراد و دیگر  
فافهم و اند علم و عن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر الخفن المحللة بهترین کفن هله است که عبارت از واه از راست از بر دامن ظاهر  
مراد آنست که کفن باید بر ثوب و احد اقتضا کرد و و جامه بهتر اند و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است و خیر الاضحية الکبش الاقرن و بهترین قربان  
کبش شاد که آنرا چها که بگذرد که جثه وی عظیم میباشد و در اغلب فرم می باشد و در روایات آمده است که فدای دلبرایم علیها السلام آن بود و ظاهر اسوال و مجلس در کفن  
و انچه قریب افتاده باشد ازین جهت جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند و اسد علم و واه ابو داود و الترمذی  
و ابن ماجه عن ابی امامه و عن ابن عباس قال مر رسول الله صلی الله علیه و سلم یقتلی احدان ینزع عنهم الحلیل  
و الجلود بختکان غزوه احد که کشیده شود و از ایشان آهین و پوششها که از جنس پوست باشد و آن بد قوا بد ما تهم و ثیاب هجره امر کرده و دفن کرده شود بخونهای ایشان  
و جامهای ایشان و واه ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن سعد بن ابی هیم عن ابی هیم عن عبد الرحمن بن عوف انی بطعام و کان صائما ریا  
است از سعد بن ابی هیم از پدرش ابی هیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی بود و وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب  
ابن عمیر و هو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر و غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی برده تخمین کرده شد در یک چادر و کوفته ای که آن غطفی را سه بدت رجلاه اگر پوشید  
میشد سروی پدید میشد هر دو پای وی و آن غطفی و جللاه بد او آسه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پدید میشد سروی و واه قال و کان میسر ما و ابی هیم عبد الرحمن بن عوف را گفت  
این را نیز و قتل حمزه و هو خیر منی و کشیده شد بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن و وی نیز باین حالت بود تا آنکه بشد بر پاهای او گاه و پوشیده شد باین چنانکه در فصل  
ثالث از باب ثمنی الموت از حدیث حارث بن نصر که شدت ثمن بطلان من الدنیا ما لبسنا تر فرخ کرده شد ما از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف  
رضی الله عنه است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما از دنیا آنچه داده شد شک را و است در عمارت و لحد خشنا ان یكون حسناتنا عملت  
لنا و تحقیق رسیدیم که باشد ثواب نیکیهای که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما چیزی نباشد ثم جعل میکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگوید حق  
تو ان الطعام تا بماند طعام را بخورد و آنکه روزه دار بود و واه النجاشی و درین حدیث دلیل است بر آنکه ضرورت هر چه را کفن میسر کرد و حسنات آن است و مصعب ابن عمیر رضی  
الله عنه و فضلالی ایشان بود و از اهل مد بود و از شهدای احد است و در جایب است از تنمیزین مردم بود و طعام و لباس و چون سلمان شد بعات زهد و زید و قهر خیا که در وقت  
که یکبار از آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد پوست کوفت و دیگر سبب پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدی تعالی الی و را باین  
دیدم و را بیک که دارد و پدر وی او را از خوشترین طعام خورانیده و بر وی حله میدیدم که بد و است در همی از زید محبت خدا و رسول خدا و ابان حال گردانیده و حمزه بن عبد المطلب از  
اسد صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه که او را اسد شریف خوانند نیز از اهل مد و شدیدی احد است و ابی سعید بن عبد الرحمن بن عوف هر دو را بزر خود خواند و گفت که ثیاب این حال از دنیا و فتنه ها  
این چنینم و تم میگیرم و این را بر تم است بر حال ایشان یا حضرت بر حال خود فافهم و دنیا بجهت میگذرد که عبد الرحمن بن عوف و غیره و شتاب است که فصل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بزر





شما جنابه را پس بایستید که چه جنابه کا فر باشد متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال دأینا رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فقمنا وقد عقدنا يداي في  
الجنابة كفت أمير المؤمنين علی رضی الله عنه ویدیم ما آن حضرت را که ایستاد یعنی در جنابه پس ایستادیم تا میرساند بهت وی و یدیم ویرا که نشست پس نشستیم این را دو معنی است یکی  
آنکه ایستاد آن حضرت بیدین جنابه تا ایستادیم و چون نشست و در وقت از نظر نشست تا نشستیم دوم آنکه آن حضرت چند کاه ایستاد و بعد از آن نشست و معنی ایستاد پس  
ایستادن امری واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر و او مسلم و فی رواية مالك والشافعي داود قام في الجنابة ثم عقد يداي  
آن حضرت بجهت دیدن جنابه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل برده معنی است و ظاهر در ثانی است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
من اتبع تشييد و در بعض من تبع جنابة مسلم ایما نا و احتسابا کسی که پس روی کند جنابه را مسلم نیز بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و گمان معبود  
حق بصلی علیها و باشد بادی تا آنکه بجزا را نماز بروی و بفتح لام بصلی نیز روایت است یعنی تا آنکه بجزا را نشود نماز بخواند و اول اقوامی و ظاهر است و غیر غ من دفها و تا آنکه نماز  
کرد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع من الاجور بقیرا طین پس بدستیکه وی باز میکرد و بد و قیراط از اجر یعنی اجزا مضاعف است و قیراط دوازدهم حصه از دینار  
باین حساب نصف و اقی باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعضی میست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع و اقی باشد کل قیراط مثل احد بر قیراط آن جان مانند  
کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و من صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط و کسی که نماز کرد از دست بر کرد و پیش از آنکه دفن  
کرده شود پس بدستیکه وی باز کرد و یک قیراط از اجر یعنی اجزا نصف اول است متفق علیه و عند ابن النبی صلی الله علیه و سلم یعنی للناس الجنابة فی یوم الذی  
مات فیہ و هم ازانی میره است که آن حضرت خبر داد مردم را که بخاشی که پادشاه جسد بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورد و به حضرت و هجرت کرد و صحابه نزد وی و خدمتگزاران او را  
و بخاشی لقب پادشاه جسد است و نام این بخاشی احمد بود و مشهور در بخاشی فتح نون و تخفیف یحیم و تخفیف یاست پس چون در جسد مرد آن حضرت مردم خبر داد و از مردن وی همان روزی که  
بخاشی در آن روز و خروج جسد الی المصلی و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید خضف بهمه پس مناسبت مردم و کبر اربع تکبیرات و تکبیر بر آورد و چهار تکبیر متفق  
علیه و ابن مدینی متمسک شافعی است در جواز صلوة جنابه بر غائب و امیکونیم که بخاشی نسبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه بر داشته شد بر روی آورده شد  
نزد آن حضرت یا کشف کرده شد و بر داشته شد بر روی آورده شد و وی و ریت امام کافی است و از آن حضرت در غیر بخاشی مثل معاویه مزی که در مدینه مر حو آن حضرت بتوبه بود و بر زمین حار شده  
جعفر ابن ابی طالب که در غزوه مؤتة شهید شد بدین ناز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم  
و الا آن در مریض شریفین زادها الله تشریفا و تعظیفا متخافست و بعضی خفیه نیز میگویند و عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه با دیافته روایت میکنند  
از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین که فرامست و بی نظیر وقت بود و قال گفت کان زید بن ارقم یکبر علی جنازة نازار با دو زید بن ارقم که از صحابه صحاب  
است تکبیر میکند بر جنازه یا با چهار تکبیر و اندک کبر علی جنازة جنسا و بدستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فبالله پس رسیدیم اورا که تو همیشه چهار تکبیر میکردی امروز چرا  
پنج تکبیر گفتی فقال کان رسول الله پس گفت زید بن ارقم بویخیر خدا صلی الله علیه وسلم یکبر های می گفت پنج تکبیر یعنی ایها پنج هم میکند و اندک اربعه اتفاق دارند بر چهار  
تکبیر و آن حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آنرا چهار است و بر همین است قرار و در شرح  
زیاده ازین کلام کرده شده است و او مسلم و عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرا فانتحه الکتاب روایت است  
از طلحة بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز کرد مردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند بن عباس فاتحه الکتاب را فقال  
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است و او البخاری بدانکه علما خفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که صلوة جنازه قرا  
فاتحه نیست مگر آنکه به نیت ثناء و دعا بخواند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنيفة و مالک و ثور است و عمل صحابه در حقیقت  
آمده و مطحا وی گفته شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه در صلوة جنازه بطریق ثناء و دعا بود و نه بوجه قرائت و نزد شافعی بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی این  
شرعیت قرائت است نه وجوب آن و گرنه آن گفته است که واجب است و مراد بمنت در کلام ابن عباس طریقه مسلک در دین است و طریقی نیز چنین گفته و الله اعلم و عن عوف بن  
مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة فکف عوف بن مالک اشجی که صحابی است و اول مشاهیر است نماز کرد آن حضرت بر جنازه و غنطت من  
د فانه پس یاد گرفت من چیزی از دعای آن حضرت و هو قول و آن حضرت می گفت و ینخوان این دعا اللهم اغفر له و ارحمه خدا و یزید مرا و ارحمت کن مرا و عافه  
عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر مفرله و اگر می دار معافی او را و تزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش همان فرود آمد و بنسبند طعام  
و مسح ما دخله و فراخ کردن جای درآمدن او را که قراوست و اغسله بالما و الثلج و البارد و بشوی او را آب و برف و ثلج یعنی انواع مطهرات کنایت است از کمال حضرت  
و تمام آن و نقه من الخطایا کما تھت الثوب الابيض من الدنس و پاکیزه کردن او را از کثافات و پاکیزه کردن او را از کثافات و پاکیزه کردن او را از کثافات و پاکیزه کردن او را از کثافات  
من داره و بیل کن او را مری در آن عالم بتلزل مری و درین جهان و اهلا خیرا من اهله و اهل خانه بتلزل اهل خانه و فی الصراط کسان و کسان مری و جای و ذوق خیر من  
در وجه و خفی بتلزل خفت می و در وجه و در آن عالم بتلزل مری و درین جهان و اهلا خیرا من اهله و اهل خانه بتلزل اهل خانه و فی الصراط کسان و کسان مری و جای و ذوق خیر من







از ایشان فرموده احد در يك جامه و بعضی گفته اند كه مراد ثوب واحد و ثوب واحد است زیرا كه جائز نیست بر بنده كردن آنها چنانكه طاعت كرد و بیشتر فرمود و خطای گفته جائز است بلكه ضرورت جمع كردن در يك جامه چنانكه در يك قبر ثم يقول بعد از آن می گفت و می پرسید آن حضرت ایضا اكثر اخذ القرآن كذا می كزین و بیشتر است از وی گرفتن قرآن را و باید داشت آنرا فاذا اشیر له الى احد هما قلده فی اللحد پس چون اشارت کرده شود مرآن حضرت را بسوی یکی از آن دو كه بیشتر است از وی هر قدر نماز پیش میگرد و او را در حدیثی در جانب قبله گویا میامام است از جهت بودن و اقرار و قال انا شهید علی هو لادوم القيمة و فرمود من گواهیم بر بنیاد روز قیامت كه در روز خدا كشته شد و اندو امر بد فقهید ما نهم و امر كرو آن حضرت بدفن كردن ایشان با خونهای ایشان و لم یصل علیه و نماز كزار در ایشان و لم یصلوا الوضوء و نشد در واه الفجادی و ازین حدیث معلوم میشود كه شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترك صلوة اختلاف است جابر و دیگران نیز كه راه فرموده امام مالك و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد و قول است و مشهور و متجاوز به مذہب وی عدم صلوة است و بقول غیر است و كذا درن و نماز كردن از جهت تعارض اول و در و واجب اندیشه میكند كه اختلاف است میان شافعی كه منع صلوة بر شهید نزد شافعی جزی است یا معنی عدم و وجوب و از كلام امام احمد ظاهر میشود كه سبب است واجب و متكأن افه درین باب این حدیث است كه در كتاب مذکور است و دلیل امام ابو حنیفه احادیث كثیر است كه در باب صلوة بر شهید آمده است مخصوصا در قصه احد و میگوید كه آن احادیث ثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم است بر نافی و كونی كه جابر در آن روز مشغول بود بانكه پدر و خال وی كشته شده بودند و بعد بخانه بود تا تدفین كند و ایشان را بعد بنده بر دوشته و در و آنها كه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده كرد و اذ اثبات آوردند و عثمانی كویك كه حاكم از جابر فرمود و حاكم صحبت كرده كه چون آن حضرت بر سر حمزه آمده و حال او را از انچه اعدای دین بوی كرده بودند دید فریاد زد و بكراست و مردمی از انصار كه حاضر بودند جامه خود را بر وی انداخت و نماز كردند و شیخ ابن الهمام زیاده كرده كه پس نماز كزار در بر شد و نهاد میشد نماز ایشان در جانب حمزه و نماز كزار ده میشد بر ایشان پس بر داشت میشد و بجای خود كه داشته شد حمزه را نماز بر شهیدان و گفت كه حاكم روایت كز این حدیث را ز جابر و وی صحیح الاسناد است و با جابر و ایات در جانب صلوة بر شهید راجع تر غالب تر است و الله اعلم و عن جابر بن سمرة قال كنت مع رسول الله علیه و سلم فمروا بمسكین و كنت جابر بن سمرة كه از انصار پیغمبر است كه آورده شد نزد آن حضرت اسپ بی زین فر كبد حین انصرف من بخارة ابن كذا پس سوار شدن حضرت آن اسپ را پس كام بركشتن از خبازه ثابت بن الد صاحب كزارها راست و اما در وقت رفتن همراه خبازه سوار نشد و فرمود طاعت كیاده میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرة روایت میكند كه وقت بركشتن سوار شد و نحن نمشی حوله و حال آنكه ما پیاده میرفتم كم كرد آن حضرت در واه مسلم الفصل الثاني عن الحقیة بن شعبه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الراكب یسیر خلف الجنابة و الماشی عشی خلفها و اما ماها و عن یمنها و عن بیا وها قریبا منها کسی كه سوار است میرو پس خبازه و اگر پیاده است میرو پس خبازه و پیش خبازه و میرو و جانب راست وی و جانب چپ وی ترك از وی و السقط یصلی علیه و یحتمل تمام كزار شكافاده باشد نماز كزار ده شود بر وی سقط طاقان و افتادن بچنانچه تمام از شكم سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده و یدعی كوالد به بالمخضرة و الرحمة و دعا كرده میشود در نماز برای ما و روی بگوشش و رحمت و قنار بر سقط از و ما و نزد شافعی بر تقدیر نیست كه آواز كند و ظاهر كرده و از وی خبری كه دلالت كند بر حیات مانده بختش با آواز چنانچه در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بن حنبل استمال و بطور علامت حیات نیز كزارده شود از جهت این حدیث كه مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر كه یمن معنی آمده است و گفته است كه چون چهار ماه بگذرد و در شكم اگر چه در وقت خروج زنده نماند و بر وی زیرا كه درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنكه وی مرده گردد و غلظت خبازه بر روی باشد و الله دیگری گویند كه در حرف مرده آنهمی گویند كه زنده از شكم بیاید بعد از آن میرو و واه ابو داود و فی رواية یحیی و الترمذی و النسائی و ابن ماجه اتفاقا حدیث ابن جبرین واقع شده حال الراكب خلف الجنابة و الماشی حیث شاء منها و الطفل یصلی علیه سوار میرو پس خبازه و پیاده هر سو كه خواهد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز كزارده شود بر وی بدین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر از همان سقط است و الا نماند كزاردن بر طفل چه سخن است و تواند كه طفل محمول بر حقیقت باشد و ذكر او برای آن باشد كه کسی توهم كند كه چون وی مرده و مخوف راست نماز كزاردن بر وی حاجت نباشد و الله اعلم و فی الصبیح عن الغبيرة بن زیاد و در مصابیح روایت كرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند كه این تخریف است و در یافته نمیشود كه از كجا واقع شده و كی را كه شافعی نمیشود و مغیره بن زیاد اصلا در صحابه و نه تابعین و این حدیث مر و بسیت از مغیره بن شعبه و در معنی ابی داود و از زیاد بن جبرین ابی عن الغبيرة بن شعبه و اتفاق شده و كویا بعض نسخ در آن خطا كرده و بعد از آن قید كرده بوی کسی كه اعتنا نیست بر او با بعلم حدیث كه اهل التوریتی و الله اعلم و عن الزهیری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابابكر و عمر میمشون امام الجنابة و اهت است حدیث هر ی از اسلام پیش ما بن عمر است كه یمن آن حضرت را و ابوبكر و عمر را كه پیاده میفرستد پیش خبازه و واه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه قال الترمذی و اهل الحدیث كانه میرو و نه مرسلا گفت ترمذی و محمد بن كویا میبندند این حدیث را مرسلا كه راوی آن زهری است یا سالم كه از ابی بصیر اندا و در تابعین این حدیث بر فروع است كونا بن عمر است كه صحابی است و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجنابة حنيفة و الجنابة من واه بكر و شهید است كه عدم غسل بر وی رواه و لا یقتضی و جنازه پس روی بكنند این تا كی است و در فتن پس جنازه باز كند و میفرماید بلیس معهما من اعتد بها عنیت حنيفة و واه الفجادی و واه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه قال الترمذی و ابو جلد الراوی و رجل مجهول











از جمله اقرباء است ز سنی یعنی مادر اختیار کردیم و دیگران شق گذاشتند و بعضی گفته اند که مادر بغیر از پدر و مادر و غیره از سنی نیست و حکم است قابل احسان  
 بخلاف بلاد دیگر و طبعی گفته اند که این حدیث اخبار از کائنات واقع است که همچنین خواهر ششیم از سنی است و واه الترمذی و ابودود و النسائی و ابن ماجه  
 و واه احمد بن حنبل و ابن عبد الله و عن هشام بن عمار بن النبی صلی الله علیه و سلم قال یوم احد روایت است از هشام بن عمار که مراد او پدر و را  
 صحبت است و حدیث او در بصره است روایت میکند از وی حسن بصری و غیره وی که از حضرت گفت روز غزوۀ احد که جماعه از صحابه شهید شدند اخضر و او سحوا  
 بکنجه قبر و او فراخ کند و اعطوا و معاک کنند و از اینها معلوم میشود که احقاق در قریه است زیرا که در وی حیانت میت است از ضیاع و مروی اندام محمد آنست که  
 مقدار احقاق تا شش ماه و میان بالا است و هر چه زیاده بر این کند افضل است و مگر مقدار شش ماه کمی کند احسن است که انی مطالب المؤمنین نقل عن المحیط و احسنوا و احسنوا و احسنوا  
 کنید عمل در هر سوای کردن قبر و تظیف از خاک و خش و غاشاک و مانند آن و بعضی گفته اند که احسان کنید بسوی میت بماله در رفی در شست و شوی وی و تمیز و کفین و بردن  
 و دفن و آوردن و دفن کردن فی الشیخ و ادقوا الاثین و الثلثه فی قبر واحد و دفن کنید و کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت  
 درست نیست و قد مو اکثرهم قرآناً و تقدیم کنید در قریب جای قبل کسی را که بیشتر است قرآن وی و واه احمد و الترمذی و ابودود و النسائی و در وی ابن حنبل  
 الی قوله و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی و احسنوا و عن جابر قال لما کان یوم احد جلوت عمتی بالجی لتدفنه فی مقابره فاکت جابر به که بود روز جنگ احد و  
 گفته شد در وی بعضی مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود و او در دهم من و ده پدر مرا تا که در کورستان ما که در بقیع بود فدای منادی و رسول الله پس آواز داد و از او  
 بغیر خدا صلی الله علیه و سلم رد و القتل الی مصلحهم باز کرد و اندک کثرت از اجزاء ایشانی یعنی بجای که در آنجا کشته شده اند و در هر جا دفن کنید و واه احمد و الترمذی  
 و ابودود و النسائی و الداریمی و لفظه للترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قفص جابر و پیش  
 معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز همان موضع بر کرده اند مگر آنکه مرده را آوردن عجمه جابر پیش را را و او آورده باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه  
 نود و بیست و دو دفن کرد و طبعی گفته اند که اگر ضرورتی باشد جاز است و بی ضرورت و انبورد در رتبه تفصیلی است امر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مرده کشته شد  
 او را پیش از دفن و تسویه لیس الی نیست تا یک و ذیل زیرا که مسافت در مقابل باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبره هر بلدی که مرده است در وی و طایفه  
 رضی الله عنه و در قتی که زیارت کرده بر درش راجع الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه مرده بود وی در یک مرده را که پس نقل کرده شد بلکه گفت اگر میبود من حاضر در وقت هت تو نقل می  
 ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست بنفش در مدت قصیر نه طبعی مگر بعد و عذر آنست که ظاهر شود که از رخ منسوب بود یا بجز  
 او را شیخ و چندین اصحاب در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را بجز کند و زراعت کند میرسد و از آنرا که حق مرده در باطن است  
 نه در ظاهر و از جمله آنست که در عهد مالکی یا جاز کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که منفق است کلمه مشایخ و زنی که دفن کرده شد پسروی و غیره بود و وی غائب بود  
 پس بی خبر می کنند و میخواهند نقل کنند کجایش ندارد که نقل کنید پس تجزیه بعضی متاخرین آنرا اختیار ندارند و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود با اتفاق و دفن کرده نشود  
 در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصه انبیا است صلوات الله و سلامه علیه و سلم جمیع بلاد نقل کرده شود بمقام سلیم و دفن کرده نشوند و کس در یک قبر که ضرورت است  
 عن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل رأسه کیده شد آن حضرت یعنی در وقت نماز و در قریب جانب سر و سل و رفت کشید و  
 و بیرون آوردن آن برمی خواهم کشیدن ششیر و کار و در آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جازه در پان قبر ستر پیرون آورده شود از جانب سر  
 و آورده شود و قبر و منسوب شافعی این است و سنت نزد آنست که نهاده شود جازه بجانب قبل از قریب چنانکه باشد یا باین جازه بجانب پان و قبر و سر وی بجانب سر و بر آورده  
 شود میت و نهاده شود و قبر و همچنین می در آورده آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرده را در قریب چنانکه در حدیث آئیده بیاید و در جمره آن حضرت انقدر سرعت نمود که از جانب قبل  
 و آورده شود زیرا که قبر شریف مصطفی سجد است و واه الشافعی و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل قبر الیلا و هم را بن عباس است که آنحضرت را  
 قبر را در شب گویند که آن قبر عیسی و و الهادی است که از احباب فضا است و اسلام و اقصای غریبی است که از قوم خود که بخت آید و ایمان آورد و فاسد جله بسوای پس از فرشته  
 شد برای آن حضرت چراغی فلحظ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبل و قال و کنت و حجت الله محبت که ترا خدای تعالی ان کنت لا واهاملاً  
 للقرآن تحقیق بودی تو او را بسیار خوانده قرآن را و او را بمعنی تفسیر کثیر البکاکیر الی عمار بن زرم دل اندوکیدن و واه الترمذی و قال فی شرح السنه اسناد  
 ضعیف و در مذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و زین ثابت که بر او زینین ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن  
 در شب درست است و بعضی کرده اند از حدیث ابن عباس و النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون میرد  
 آورده میت را در قبر داخل بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میکت این کلمات بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و علی سنه رسول الله بکرت  
 بجای ملت و واه احمد و الترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند این حدیث را بن در روایت و در وی ابودود و النسائی و روایت کرده اند و واه احمد و الترمذی و ابن  
 جعفر بن محمد بن ابیہ مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم حتی علی المیت ثلاث حیات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر طریق اصالی که آن حضرت خاک انداخت











انجست نخت واقع شدن در کل و جنبه باین چیزی شک با و از کذا فی القاموس و در صراح گفته آ و از سلاح در رفتن مد زمین فضاخت عینا پس اشک بسیار میخیزد هر چه  
 آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا یصیت این کرستین از تو و اشک میخیزد که تو بان فوت و کمال حال میگری فقال پس گفت آن حضرت  
 هذمه و حقه جعلها الله فی قلوب عباده این اثر هر بانی و نری است که گردانیده و نهاده است از اخذی تعالی در دلهای بندگان خود فاما یرحم الله من عباده الوهاد  
 پس رحمت و مهربانی نمی کند از تعالی از بندگان خود و مکر رحمت کند کان و مهربانان را متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشکی سعد بن عباده و شکو  
 له گفت ابن عمر میباشد سعد بن عباده و بیماری که مرا و او را و شخص نسبت نزدی که بیماری بود فاما النبی پس آمد و را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یوحده در حال کعبه  
 میکند آن حضرت و را مع عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس بر کاه که در آن آنحضرت بر سعد بن عباده  
 و حقه فی فاشیه یافت و را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود و از کلبیت ارشدت مرض و اندوه و درد است و فاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و و کیومرود را  
 اندر و غیره و ازین جهت قیامت را فاشیه گفتند و در صراح گفته فاشیه قیامت و در و بیماری شکم و بعضی گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جامه است که احاطه کرده بود و او را  
 و گردوی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بشاهه نهی حال وی بطریق استخفاف قد قضی تحقیق میزاید شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شد  
 است چنانکه در کرمه و قضی خبر است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نمروه است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت  
 عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلما رأى القوم بکاء النبی پس بر کاه که دیدند آن کرده که پیغمبر اصلی الله علیه  
 و سلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیه نمی شنوید یعنی بشنوید از آن حکم شرعی که خدای تعالی عذاب  
 نمیکند با شک چشم و لا یحزن القلب و نه باند و دل و لکن یعذب بهذا و لیکن عذاب میکند بفعل این و اشارت الی السانده و اشارت کرد بلفظ نه اسبوی زبان خود  
 او و یوحی را میگوید این یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مرتب بر فعل زبان میگرد و اگر نوحه کرد درین باب یا نهی فاشیه گفت مستحق عذاب کرد و اگر حدیث گفت و ترجیح کرد  
 مستوجب رحمت ثواب شود و ان المیت لم یعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این حدیث شرح حدیث عائشه  
 بسیار متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس منا من ضرب الخند و دوشق الجیوب و دخی بدعی  
 الجاهلیة نیست از اهل طریقه یا کسی که بزند رخسار را و او را که کند بر میانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و شور متفق علیه و عن ابی بردة بن نعم با و سکون پس  
 ابو موسی اشعری است از ابی نعیم قال اعنی علی ابی موسی گفت پیروش شد ابو موسی که پدر او مستحق غمی بفتح و قصر پیروشی اغا پیروش کرد اندین غمی علیه و اعنی علی نعیمین استعمال کرده میشود  
 بلفظ مجهول فاقبلت امراته ام عبد الله تصبیح برونه پس میشن آ و زن وی که گنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه او از نمیکند یکجا و در نه بفتح او تشدید نون آ و از اگر که در وی بر جیح  
 یعنی که اندین آ و از در حلق ثم افاق پیروشش آمد فقال لم تعلی پس گفت ابو موسی مزین را آ یا نمیدانی تو و کان یحید ثعلبان رسول الله و بود ابو موسی که حدیث میکرد و خبر میداد  
 آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است انما بری من خلق و خرق من نیرام کسیکه بشرد موسی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند او را خود را بگریه و پاره کند  
 گریه را متفق علیه و لفظه سلم و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یغری امتی من امر الجاهلیة لا یتوکرو  
 چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیکند نهانها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در جهبا و حسب آنچه شمار و در دافعات و خصال و ثفر  
 و محبه که در وی و در پلادن و است و الطعن فی الانساب و مدح کردن و عیب گرفتن در نهایی مردم چنانچه فخر و مدح منسوب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم  
 نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است مگر با سلام و کفر و الاستسقاء بالجحوم و طلب آب باران کردن بتار یا یعنی توقع امطار در وقوع نجوم و در نازل خود چنانکه گویند  
 و قی که گویند در فلان منزل باید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است طرأ نوبه که او این منع و زجر است از تسک بقوا عذ نجوم و اعتقاد با حکام آن و النیاحه چارم  
 نوحه کردن در ماتم و قال و گفت آن حضرت القاتل تحت الذم تنب قبل موتها تمام یوم القیمه زن نوحه چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم توبه بزد و استیاده کرده  
 میشود و در قیامت یعنی در موقوفه یا را نخیه میشود و علیها سر مال من قطران و حال آنکه بران زن پراهنی است از قطران نفع قاف و کسر طرا و سکون نیز آمده و در سختی  
 که دوشیده و کشیده میشود از زحمتی که معروف است بعد از آن نخیه میشود و سوخته میشود و در چراغ و طلاء کرده میشود بدان شران گریستن و این سخت تر است و شتمنال نار هار طوق  
 و در و من جوب و بر وی است پیرین از جرب نفعیم و کذا نام رضی است مشهور که آن را اگر گویند و ربع پیرین زن و بر مال پیرین خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود  
 برتن وی که و خارش پس انان طلاء میکند بقطران تا زاده کرد و الم و سوزش و بعضی بدین مناسبت عمل نیاحت و برای آن جرب گفته اند که چون ناخه خارش میکند در وی را چهار که میگرد  
 جامه را طلاء گردانیده و شپش بگریه میزنند که بران نخرانیدن و پاره کردن و نیز خارش میگرد و بختان زفت آنکه خود دلهای مصیبت زدگان را و جرات میکند در دلهای ایشان را پس خطاب  
 که میشود با نوحه سب آن باشد و الله اعلم و الله مسلم و عن انس قال مر النبی صلی الله علیه و سلم با مرأة بکى عند قبر و روایت است از انس گفت که زشت آن حضرت  
 برنی که میگرد و زدی فقال پس گفت آن حضرت آن زن اتقی الله و اصبری پیرین که آن زن فرموده و شکایتی کن قالت گفت آن زن آن حضرت الت عنی فانک مسلم  
 بصیبتی بکی و شو ازین زیرا که تو بصیبت زده نشد و مصیبت من و لم تعرضه و نشاخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انما النبی پر گفته شد آن زن اگر این سخن گفت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم فانت باب البکاء علی آمان من بعد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علم بعد عده بوابین پس یافت آن زن نزد آن حضرت و بانا از آنجا که برود ملک و اموال و مایع یافت از آنکه آن کو بادر نفس خود خونی و جیتی یافته بود و کان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملک و سلاطین خواهد بود و او را مجال داد که بر وی بخوابد و ناله کرد و گفت ای خدایا این مرد را که تو پیغمبر خدائی تا استیصال امر تو میگردم و بیانی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند الصلوة الاولى محتوم و نیست صبر کنز کوفت غنیمت که اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت است و بعد از نشستن آن وقت خود بصورت صبر میکنی و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجاست و نصیبت که سخت است بر دل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائد و بلاها پس میزند بر وی و می شکند آنرا و صدم بخی پسیدن امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این خنی اظهار است و لیکن مخفی اول البکاء است متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا میوت مسلم ثلثة من الولد یقلع النار فی برده مسلما فی راسه کس از فرزندان پس در آید آتش و وزخ را الا تحلقه القسم مکرری حلال کرد و ایندن و کشادن سوخته که حق سبحان تعالی در قرآن مجید در و درندگان آتش را یاد کرده و فرموده که وان مکلم لا واد با و هیچ یکی از شما نیست که آنکه در آید و وزخ را اگر چه در آتی باشد مثل برق جبهه و دایره پند و عوب میگوید اگر چه میگوید که بخت تحت القسم یعنی همان قدر که بوی از عده سوخته بر آید و در وی دانی فعل که یکبار در آن لطیف کند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در روز خونی در آید مگر بکلی قدر که سوخته راست کرد و متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النسوة من الانصار و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت مر حاجت زنان را از قبیل انصار را میوت لاحد لکن ثلثة من الولد یفتتبه فی مری از شما را سوخته از اولاد پس میزند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة که گفته اند که در آید بهشت را خالت امراة منهم و ایشان پس گفت زنی از میان این زنان یاد کس هم میرند یا رسول الله یعنی بفرما که کس میرند یا و کس مخصوص بکس باشد قال گفت آن حضرت او ایشان یاد کس میرند و این احتمال دارد که همین ساعت و می فرود آمده باشد تو همان حضرت بدرگاه صمدیت حق بآ آن حضرت دعا کرده باشد و بموقف جابت رسیده و راه مسلم و فی رواقه لهما و در روایتی بخاری و مسلم را چنین آمده که ثلثة لم یلحقوا الجنة غیره کس که نرسیده اند بزه و گنا هر ایغی بلخ نشسته اند که فعل آنها گناه باشد و بران بزه مرتب گردد و صغیر بیزیر که زمان با طفال هر و شفقت زنده دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و طهق اند ایشان بخلا کبار و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول الله ما لصدی المؤمن عندی جزا و میگوید خدا می نیست مرند و مسلمانان از من یاد اش اذ اقبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و میرانم دوست خاص او را که بی شائبه تکلف و در دوست میبازد و چنانچه پسر و جوان از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پسر میزند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مکرر بهشت را و راه البکاء فی الفصل الثانی من ابی سعید الخداری قال قال رسول الله گفت لعنت که ده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الناحية زن نو که کننده را و المستعنه و کوش دارند و بنوع و شنونده آنرا بوجده رضا و لفظ اینست را بجهت آن آورد که نو که کارزار ناست یا مرد او حمله نموده و نفس ناست است تا مردان را نیز شامل باشد و و در اول ظاهر تر است رواه ابو داود و عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر کار شکر است مرسلان اگر برسد و را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت تایش میکند خدا را و سپاس میگوید و او را و ان اصابته مصیبة حلاله و صبر و اگر برسد و را سختی و اندوه و شایستگی و شکیبایی میورزد بشو و ضعات حال و جلال و لطف و قدر و پر از مقصود و سبب از ایزاد و نوازل و حوادث بر بنده تعریف است و چون معرفت حاصل شد صمد لازم آن است فالؤمن و جوفی کل امره پس مسلمان نزد داده میشود و در همه کار و در همه حال وی نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرضعها الی فی امراته تا آنکه در بستر بگریه و می نندازد و در زن خود صحبت مودت و رحمت با دای افقده اجماع که در بظاهر از قسم شہوت و حفاظت است و لیکن در حقیقت ادای حق است و لذت فرمودان از زوجات ملک حاقول مشایخ شاذ لایست المقصود و مرفقه الحق لا یمنعها النفس و درین اشارت بنا کنید و تائید ثبوت اجراست و در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه خطو و عادات عبادات عبادات تقصیر می نیست را چه مباحات اگر چه در بظاهر از قبیل شہوات باشد لیکن با اعتبار اشتغال آن بر نیت تقرب کلم سجایات میگیرند و عبادات عبادات میگردند و راه البقی فی شعب الايمان و من انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان یبانی فیست یسئلان فی کما که او را و در است باب یصعد منه علیه است که بالامیر و ملائکه آن محل و در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه و رزقه و در است که فرود می آید از آن در رزق و در زمی و میرسد بستر از آن زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون می میرد و مسلمان می کند آن هر دو بر وی تحقیق یا مرد که به اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر است و حدیث در مخفی و ان است و انما علم البکاء باب صعد و از جنت آنکه مشرف میشد بان و کردی در رزق بسبب آنکه رزق چون بود بر عمل صالح پس هر دو میگردند بجهت حرمان ازین سعادت و فقیران این نعمت فذلک قوله تعالی پس این کردی در صعد و رزق تر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که کار کار فرزان نمی کرده است و فرموده فابکت علیهم الساء الا ان پس نکرست بایشان آسمان و زمین این در شان کار فرزان است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان منعم میگردد و اگر گفته شود که در صعد و در رزق هر دو در آسمان آن پس کردی زمین از جنت و انکما است جانش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول از آن است می گردید چنانچه در ترجمه اشارت بدان کردیم و راه الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له غوطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو غوطه از امت من می دزداد و از آنها





ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند حدیث عائشه باینکه وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبدالله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببكاء الحی علیه وحال  
آنکه ذکر کرده مرعانه که عبدالله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بکریستن زنده بروی تقول میگویند عائشه یغفر الله لانی عبد الرحمن یا من ذنای تعالی  
بی عبدالله بن عمر است و این کلام در جای میگویند کسی نمی گفته و ظاهراً میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما الله لم یکن اب آگاه باشد  
بدستیکه وی یعنی ابن عمر علامه دروغ نگفته است و چون گوید دشمن وی اعلی وارفع است از آن ولکنه نعی ولیکن وی فراموش کرد دست آنچه از حضرت شنیده و او خطا  
یا خطا کرده است و شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود آنها مرد رسول الله این است و چنین نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
علی یهودیه یکی علیه هارون بود که برده بود کریمه میشد بروی فقال انهم لیكون علیها پس گفت آن حضرت بدستیکه ایشان میکنند بروی وانها لتعذب  
فی قبرها و حال آنکه تحقیق وی پیرانیه عذاب کرده میشود در قفسش پس آن حضرت در خصوص یهودیان دیگر در حکم وی واینها بود و در خصوص وی هم گفت که وی  
سبب بجای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کاfran است و ایشان میکنند و او را عزیز میدارند و مردم میدانند و وی خوار و طعون است از ایشان  
عمر فهد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریزندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آیند باینکه متفق علیه و عن  
عبدالله بن ابی ملیکه لعنه الله علیه و سلم لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت عثمان بن عفان رضی الله عنه مکره مرد و دختری عثمان بن عفان و  
بکره فحننا الشهد هابس آدمیم تا حاضر شویم جنازه او را و حضر ها و حاضر شد و از ابن عمرو بن عباس فانی لجالس بینهما پس بدستیکه من هر آنکه نشسته ام  
میان ابن عمرو بن عباس و بعضی نسخ وانی و او دو صحیح بخاری نیز همین است و این اظهار است در معنی فقال عبدالله بن عمر لعمر و بن عثمان وهو موأجهه  
پس گفت ابن عمر در سپهر عثمان را گرد نام و عمر و است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا انتهى عن البكاء آیا بازمی داری یعنی زمان را اگر گزیند فان رسول الله زرا که حشر  
خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه بدستیکه مرد و هر آنکه عذاب کرده میشود بکریستن کسان وی بروی فقال ابن عباس  
قد کان عمر یقول بعض ذلك پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی الله عنه میگویند بعضی این سخن را که ابن عمر میگوید بعضی محبت آن گفت که شاید عبارات کم و بیش واقع شده باشد  
یا عمر همچنین میگویند که بعضی بجا آمده چنانکه ابن عباس خواهر گفت ثم حدثت بترحدث کردن عباس فقال صدقت مع عمر من مکلفه بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت  
وی از آنکه بسوی مدینه و این در آن سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته شود حتی اذ اکنا بالبلد تا آنکه بودیم با برادر و زن صحابه فتح موده و سکون تختانیه نام  
موضع است میان مکه و مدینه فاذا هو مرکب تحت ظل سحرة پس ناگاه عمر طالب و ملاقی است بسوان در زیر سایه دخی که نام وی سهه است فتح سین و منعم  
قال اذهب فانظر من هؤلاء المركب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را بر و پس بین کیستند این سواریان فقظرت فاذا هو مصیب پس نگاه کردم من بین نگاه  
مصیب روی من است و سواریان دیگر نیز همراه او اند قال فاخبرتة گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر که مصیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب  
فوجدت الی مصیب پس باز آمد بسوی مصیب فقلت ادخل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر رضی الله  
عنه فلما ان اصیب عمر دخل مصیب یکی پس برگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر مصیب قتل را آمد مصیب در حالی که میکرد بر مصیبت عمر یقول میگوید بدو  
واصاحبا و ای برادر و ای یار فقال عمر یا مصیب انتکی علی پر مخ کرد و مرا و از گریستن و گفت ای مصیب آیا تو میکشی بزمن و قد قال رسول الله و حال آنکه  
تحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بكاء اهله علیه و بعضی بجا برای آن خواهد بود که منعوع گریه است که باید به پنج  
و خرج بود و مادر داشت که بکاشطه تعذیب است اگر خواهی تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشة فسكت  
ابن عباس برگاه که عمر ذکر کردم ترا یعنی گفت و کوی عمر و مصیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مرعانه را فالت یوحى الله عمر پس گفت عائشه ترس کند  
خدای تعالی مرا چنانچه با حق گفته بود یغفر الله لیک و مرعانه نکرد که منی از حق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله ناین چنین است بخداوند ملحت  
رسول الله حدیث نکرو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فهدیه زیرا که حدیث صحیح است بی شبه و اختلاف  
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکاست مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این مراده کافر است و او در عذاب است گر یکند یا نکند و بر تقدیر که بر خدا  
مختار نکرده است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مصححین را اگر زبان علم دانگند واضح تر میگردد و که کلمه باز در این عبرت برای سببیت است و نزد عائشه برای ملائمت است  
و اگر فرضاً مسلمان را در قبر عذاب باشد و تحاران کریر خواهد بود اما عائشه میگوید که در و این حدیث در کافراست و این است معنی قول عائشه که گفت ولكن ان الله تعالی  
یزید الکافره عذاباً أبیاء اهله علیه ولیکن بدستیکه خدای تعالی فرو ن میکند کافرا را عذاب بباکای اهل وی بروی و این عبارت دلالت میکند که مراده کافر که زیر سبب افزونی  
عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافرا ضعیف است بگریه و بعضی وصیت میکردند بگریه و نوحه و ناشروع و دیگر سببیت گریه مرعانه را بجهت این است و بعضی معتقد  
میکنند که عذاب بسبب گریه در آنجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و رضی شده چنانچه رحم جملیت بود و قائل بعد از آن عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت  
گریه ایل میت در عذاب و ارجا که میرا بدو قالت عائشه رضی الله عنها بحکم القرآن بس است شهدا قرآن میفرمایند ولا تزوروا زوره و زور اخروی و برینند و هیچ نفس بار بردارد

با نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسد و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسد و می چکند که گناه است که او را بداند عذاب کند قال ابن عباس غلب  
 ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که واللہ اضلک واکب وذا یخفون ویکبرون واین تقریر است برای نفی مذمت ابن عمر که میت عذاب کرده میشود  
 بجای اهل و می بر وی زیر آن بجای آدمی و ضحک وی و نوحه و شادی وی از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میکند و اندر وی آنرا پس او را اثر عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد  
 بود که ضحک و بجای اختیار می باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخل نباشد فافهم و الله اعلم قال ابن ابی ملیکه فاما قال ابن عمر شینا پس نکت این عمر در بیان  
 سخن چیز را و طر مکت و قبول کرد و متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد سیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود خطیه مجتهد و بیکر آنرا بزرگ تر و عالی شان است  
 تر از وی باشد چنانکه نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر کرد و قبول کند و سالت کرد و تا نزاع و جدال زیاد نکرد و عن عائشه رضی الله عنها قالت لما جاء  
 صلی الله علیه و سلم قتل ابن حارثه و جعفر و ابن رواحه گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن جعفر  
 در غزه و مویه چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای غمخواران ایشان یعرف فیه الحزن شایسته میشود  
 در آن حضرت غم و اندوه و انا انظر من صاخر الباب و من یبک و میگردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است و او را روی بقول یعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب  
 شکاف باب را ظاهر از آن حضرت در آن وقت کسی بیکانه نبود فاما و دخل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مردان نساء جعفر بدستیکه زبان جعفر و ذکری که  
 و ذکری که مردان جعفر را که بسیار میکند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آنرا که باز دارد زنان را از کزیه فلن هب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اناه  
 الثانیة پسترا آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطحنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیاوردند از کزیه بگفت و فقال اینهن پس باز گفت آن مرد که برو و باز از ایشان  
 از کزیه فاما و الثانیة پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت واللہ غلبنا غلبه و کذبنا علی ما را یا رسول الله فرمعت پس کان بر و عائشه و بعض  
 نسخ زعمت بلفظ تکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس و نسیم انه قال که آن حضرت گفت آن مرد فاحث فی افواههن التراب پس منید از در و پهنای  
 ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بجا و زور آوردن بران عائشه میگوید هفتت پس گفتم با دل خود خطاب آن مرد را و غم الله انکاف بنفک باله خدی تعالی بنی ترا  
 کنایت است از غمخواری و امانت لم تفعل ما امرک رسول الله بخدی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که باز داشتی زنانست از کزیه و لم تترك رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر بیخ مکر که هر بار آمدی و گفتی که آنها با من نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید متفق  
 علیه و عن ام سلمه قالت لما مات ابوسلمه قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابوسلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت من غریب و محب  
 ارض غریبه غریب است ابوسلمه و در زمین غریب است زیرا که از کزیه بگشت بجهت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با همگی گفت و گوی نداشت لاکینه بکاء  
 یحدث حنه البتة بکرم او را که بیک حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد و بکس نکرد است فکنت قد تهیأت للبعاء علیه پس بودم من که  
 بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابوسلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امراة توید ان تستعد فی ناکه پیش آمد زنی بخواجهنن کیاری دهم و موافقت کند بان  
 گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن حضرت اتویدین ان تلج علی الشیطان آیا بخوای توای زنی که  
 در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است و اخذای تعالی از آن خانه دو بار بیکار بد آمدن و اسلام و بار دیگر بجهت بیکبار  
 بجهت از کزیه حبشه و بار دیگر از حبشه مدینه یا در روز و بار آمدن و اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بقیال باشد و گفت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن  
 حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از کزیه پس گریه نکردم بعد از آن و او مسلم و عن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت سال بود قال اغشی علی  
 عبدالله بن رواحه گفت نغان بیوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزدیک بر دیوار رسیده و اگر چه وی رضی الله عنه در بیماری نرفته است بلکه شهید شد  
 در غزه و مویه فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد و خواهر او که عمرة نام داشت که میگریست و میبخت و لجلاله ای کوه و اکذا و اکذا ای چنین ای چنین بعد و علیه  
 در حالتی که میشارد بر وی اوصاف و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تبخ فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق بکاء میگریست و بوش آمده طاقت  
 شینا الا قیل لی کذلک یعنی تو بچیزی از آن اوصاف را که گفته شد بطریق تحریر و این چنانکه گفتی زاد فی روایه زیاد کرده است در روایتی این عبارت را  
 که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگرست عمره بر وی و نوحه نکرد این یک توجیهی است که مرفوع عمره و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب بکاء و لم  
 علیه گفته اند رواه البخاری و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من میت یموت کف ابوسمی شنیدم آن حضرت را  
 که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فقیوم با کهمه پس می ایستد که گریسته و قوم فقیول پس میگوید آن گریه کننده و اجلاله و اسیداه و انخوذ لک ایامان و انخوذ لک  
 در نوحه و تبخ میگوید الا و کل الله به ملکین که گریه میکند از خدی تعالی بر وی و فرشته را و می سپارد و کار او را بایشان میفرماید که می خباند و دفع میکند آن میت و او هنوز  
 مشیت بر سینه زدن از تاب قی قیوم و یقولان و میگوید بطریق اینا اهکذا کنت آیا چنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر  
 حسن و عن ابی هريرة قال مات میت من آل رسول الله مریرة و از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاجتمع النساء بیکن علیه پس جمع شدند زنان در طایفه







میدارند از نعمت شکر میگویند خدا را و انصاف به ما میگویند و احتساب و صبر و اوجون برسد ایشان چنانکه میگویند که ناخوش میگردانند از انبیت امید ثواب میدارند و  
 میکنند و لاهل و لاعقل و حال آنکه نیست ایشان را بر داری و آهستگی و عقل و تدبیر این تا کی مفهوم احتساب و صبر است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل خلاص و  
 طلب رضای حق تعالی باشد نه علم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که اورا علم و عقل نیست چنانکه فرموده فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا  
 لاهل و لاعقل و لاعقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب را ایشان را و حال آنکه نیست علم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیه من حلمی و عقلی  
 میدهم من را ایشان را از علم خود و عقل خود که اقل و ممکن است که گفته شود که معنی لاهل و لاعقل آنست که مدعوش شدند و رفت عقل ایشان از نسبت صدمه مصیبت و با وجود  
 آن صبر میکنند و احتساب بنمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثم و الله اعلم و اها و است کردن برود و شده  
 البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پیوستگی امتحان و وقایع دنیا  
 و جزآن از فوائد و عده در آن دعا و اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که به تبع میرفت و سلام میداد  
 اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد بابل قبور در غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر اینها علیهم السلام شکر شده اند از بسیاری از نعمها و میگویند نیست زیارت کبر  
 برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از اشخاص صوفیه قدس الله سرهم و بعض فقهاء حرمه علیه  
 و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند اما مشافعی گفته است  
 قبر موسی کاظم تریاق مجربست در حاجت دعا و راجع الاسلام امام محمد غزالی گفته بر کاسه کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ  
 که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کوفی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیای شریعه و مقصود حصه نیست آنچه خود دیده  
 و یافته است گفته و سیدی احمد بن رزوق که از اعظم فقهاء و علماء و مشایخ و یا مغربست گفت که در شیخ ابوالعباس خضری از من پرسید که امدادی قوی است یا امدادیت من  
 گفت قوی میگوید که امدادی قوی تر است و من میگویم که امدادیت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در ساطع حق است و در حضرت اوست و نقل در جمعی از این طایفه بیشتر  
 از آنست که حصه و احصا کرده شود و یا قه نمی شود در کتاب و سنت و اقوال و سلف سالک که سنا فی و مخالف این باشد و در کتب این را تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث  
 که روح باقی است و اورا علم و شعور بر اثر آن و احوال ایشان است و اینست و ارواح کاطیله و در نزد شیخ در جواب حق ثابت است چنانکه در بیات بود و یا بیشتر از آن و اولیا  
 که زما ت و تصرف در کوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خدا غشانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در  
 جلال حق و بعد از حیات پس اگر داده شود مرادی را چیزی بواسطه یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در دنیا باشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و  
 تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نعم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته شده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر هشتمی کی در شرح حدیث ابن  
 الیهود و النصاری اتخذه و اقبر را بنیایم صاحب گفته است که این بر تقدیر نیست که نماز گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتحاد مسجد در جوار  
 پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی به بقصد تعظیم قبر و توجیه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد و نوازی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قبر و مجاورت آن روح پاک را  
 حرمت نیست در آن و در آخر باب چیزی باید متعلق باین سخن و تمام کرد در این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جاد و قصصه قلمای بدر و الله اعلم و از جمله آداب زیارت است که  
 بجانب قبر پیشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح کند بر ابدست و بوسه دهد و پانزده مرتبه بخواند و روی نجاک نمالد که این عادت نصاری است  
 و قرأت قرآن نزد قبر کرده است نزد ابی حنیفه و نزد محمد کرده نیست و صدر الشهدا کی یکی از مشایخ خفیه است قبول محمد افکرده و قوی بهم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که  
 مکره و قرأت قرآن بوجه است و اما مخافت لا باس باست اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره نجا که ملک برین یاست و فرقی نیست در میان هر دو مخافت در ظاهر و  
 از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابن حجر که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص و نیت بار و بخشد ثواب از برای میت و واضح آنست  
 که میرسد میت و در بعض روایات آمده که بخواند نیت و یا زده به قبل و بوسه دهد بعد از آن بشنید زیارت و جمیع فاضل زیارت از روی های دیگر خصوصاً در اول روزه  
 و همچنین است شعارف در جریمین شریفین زادها الله تعظیما و کثیر فیرون می آیند و در روز جمعه بطلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود بر میت  
 در روز جمعه علم و ادراک بیشتر آنچه داده میشود در روزهای دیگر و اما اینکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه الناس از منع زیارت  
 روز جمعه و اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکرر و است پی سپردن فوراً بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود و از نیت بعد از رختن او  
 عالم تا هفت روز و تصدق از نیت نفع میکند ابی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن حدیث صحیح خصوصاً آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد میت  
 مکر صدق و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کند از وی یا نه و الله اعلم الفصل الاول عن زیارة  
 بضم بافتح را که از شاه میر مجاهد است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شمارا پیش ازین از زیارت کردن  
 قبور فرمود و هاپس زیارت بکنید الآن و آن علم اول را منقح انداخته اند که سبب نهی قرب عباد جاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میکنند و میگویند

در بعض روایات  
 آمده است که  
 در بعض روایات  
 آمده است که

اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند و در نسخا و بعض گفته اند که حضرت مردان راست و زمان باقی اند بر بنی مکر در زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعض گفته اند که حضرت شامل است رجال را و نسخا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کنا و خدای تعالی زنان زیارت کننده و قبر را و آنکه فائده ما با حجت میگویند که در و این حدیث پیش از حضرت است و الله اعلم و نهیم که عن الحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بودیم شمار از نخا و داشتن کوشتهای قربانها بالا می آید فاسکوا ما بد الکم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود و شمار را یعنی ناگاه خوش آید شمار را و قرار گیرد برای شما بران و سبب نهی از نخا و داشتن لحوم اضاحی زیاد و بر سبب و احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تقصیر بدیشتند پس باید تصدق کرد و نگاه داشت بعد از آن چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماز حضرت کرد و نگاه داشت تا آنوقت که خوش آید و نهیم که عن التبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بودیم شمار از از ناخن نبید مکر در مشک فاش و بوی الا سقیة کلهما پس بنوشید الآن در هر مشک چه غیر آن پس مراد با سقیة ظریف است و سبب در نهی کردن غیبه جز در مشک آن بود که مشک سر میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیکرد و بنید و دران و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند نمیکرد و پس شاید که نمکر دود و حرام شود و بودیم دم قریب العدا و تحريم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از آن که امر تحريم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماد پس در هر طرف که بجنبه فخر و زاری و تندیست و مسکونته خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از آن چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکورا و نوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظریف خبر باقی بود پس نهی کرده شد از آن و جانزد داشته نشد مکر در مشک و در آخر تجویز کرده شد و هر ظرف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظرف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی غیبة آنست که خرمایا یا خوراک و فخر و آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا کرد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر کرد و سخت و مسکون شود حرام است و در کتاب الاشرار تفصیل ترازین معلوم خواهد شد و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال زاد رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر امه فبکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و دیگر کسی را که در آن حضرت ایستاده بود ندید یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه آید و نه فقال استاذنت و لبی فی ان استغفر لها پس گفت طلب از من که می پروردگار خود را آنکه طلب از زمین کنم برای ما در خود ظلم بود پس از آن کرد و نه فاشنا ذمته فی ان از خود قبرها پس طلب از من کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبرها و فاذن لی پس از آن داده شد مرا افزود و القبور پس زیارت کنید قبرها را فانهما تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را و رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی بطریق متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان يستغفروا للمشکین و الاکثان اولی قری و قول وی سبحانه و تعالی و لا تسأل عن اصحاب الجحیم بر قرارت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام و الدین بلکه تمامه آباء و اعمات آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ائمه و ایشانرا در اثبات آن سه طریق است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا اگر ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان قدرت بوده و در پیش از زمان نبوت یا اگر گفته اند که در اندیشه خدای تعالی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعی وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحجیح کرده اند از آن بعد و طرق و این علم که یا مستور بود و از متقدمین پس کشف کرد و از تافه تعالی بر متاخرین و اندیخص بر جمعه من یشاء یا شامن فضل و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه مسائل تصنیف کرده اند و از آنرا بدلائل اثبات نموده و از مشبه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم مخفی در آن کرد و بهم در اینجا بایز کسبیت و الله اعلم و عن بريدة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر و ان حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی قبر این کلمات السلام علیکم اهل الدیار و من المؤمنین و المسلمین سلام بر شما ای اهل سرایان مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا معنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و یا رجوع داراست و از نام نانی که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال و در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را رسد کان و پیوسته کا نیم و استعمال انشاء الله یا بحجت تبرک و رغبت است چنانکه بیاید بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بحجت شک یا در وفات بر ایمان یا با عبادت قرب و وقت بیت که رخصا بود که با هم روی میرسد آن وقت که ما هم روی می فرسالت الله لنا و لکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و رواه مسلم

**الفصل الثانی** عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبو بالمدنیة که شدت آن حضرت بقبر را که در مدینه بود و فاقبل علیهم و وجهه پیشانی شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود و فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور و یغفر الله لنا و لکم یا ماز و خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان مانید و ما در پی شما میسیم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشة بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائش از آن حضرت میخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع میبوی و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم یا قوم مؤمنین سلام با بر شما ای اهل سرای مؤمنان و اناکم ما توقعون غدا مؤجلون و آمد شمارا چیری که وعده کرده شد به شما فرمای قیامت مدتی معین صلت داده شده آید شما و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را رسد کانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الخرق و لاهل بقیع عرق و لاهل بقیع العرق بحجت آن گویند که بقیع نام زمینی که مدوی درختان باشد و غرق یعنی حجره و قاف نام نوع دفنی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود و رواه مسلم و عن عائشة قالت



کیف اقول ههنا عائشة است گفت و پرسید از آن حضرت چه گویم و چه خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواهد عائشة این پرسیدن که چه گویم مذات  
قبور و این ولالت دارد و بر جاز زیارت مرثیه را در آن حدیث لعن پیش از خصمت بود و قال قولى گفت آن حضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و  
یرحم الله المقدمین منا و المتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما پس ماندگان را و آنان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم و عن محمد بن النعمان  
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است و در حالتی که میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من زانو  
قبر ابویه اولحد هام فی کل جمعة کسی که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را هر هفته غفوله و کتب بر او آفریده شود و در آن کس راه نوشته شود و در دیوان اعمال کی  
کنده بر پدر و مادر و بر بکبر بانگی کردن بر پدر و مادر صد حقوق و بر بقیع و همچنین باز نیکنده بایشان صد عاق و در بعض روایات هفتیه بود و دادن قبر پدر و مادر نیز آمده است  
رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل او و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور  
فزور و هافاها تزهده فی الدنیا و تذکر الاخرة پس بدینیک قبر و دیدن آن بانی رغبت میکرد اندر دنیا و نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است  
اینکه تعلقی بدنیاست و یاد میدهد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر نیست که آنجا باید رفت از آنجا معلوم میشود که در قبور بصفت عورت و حیرت باید بود و فاضل و ذلیل  
نباید بود و بیت بر زمین که همی میگذری ساکن رو که عیونست و خطو است و قد و د است و خود این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر  
آرامه عادی و نمود رواه ابن ماجه و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعن زورات القبور و روایت است از ابوهریره که آن  
حضرت گفت لعنت کند خدای تعالی زمان زیارت کننده را که در زیارت جریع و منزع و نوحه و بکا و ندیه بسیار میکند رواه احمد و الترمذی و ابن حنبل  
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و قال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی و کنت ترمذی که این حدیث بود پیش از آنکه  
رضعت کند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی زیارة القبور و زیارت قبور فلما رخص دخیل فی رخصته الرجال والنساء و پس هرگاه که رخصت کرد آن حضرت  
در آمدند در رخصت و مردان و زنان و قال بعضهم انا لکرمه زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آن حضرت مکره نداشت زیارت قبور مرزنان  
لقلة صبرهن و کثرة جنهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری ایشان پس رخصت نزد این بعضی مخصوص بر مردان خواهد بود و تم کلامه تمام شد کلام تمام  
و تا اینجا کلام او بود و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله گفت عائشه بود من که می در آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر  
خدای صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز مدفون شده بود در وی و انی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی دور از بدن و اقول انما هو زوجی و ابی  
و میگویم بل خود آما اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر  
پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا و انا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدن آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من  
جامه های من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن عمر که بیکان بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است قهرام  
میت تر زیارت وی خصوصاً صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد بلیغ است مرزبان

کنند کان خود را بر اندازد ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام

شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله

علی خیر خلقه محمد و آل و اصحابه و اتباعه

جمعین هدایة الطریق الحق

و محیی علوم الدین و لاجل

ولا قوة الا

بالعظیم

بعون الله تعالی و الله که صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمه مشکوة شریف که از تصانیف مولانا شیخ عبدالحق دهلوی است در بند بر مبنی در کارخانه محمد حبیب  
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب غلام فام ذوی المجد و الاحرام فخر الحاج حاجی شیخ عبدالوهاب ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه  
المستغرق فی بحار رحمت الله الملك المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله له و نهایت سعی و اهتمام در تصحیح آن نموده و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شهر  
ذو القعدة الحرام سنه سیمیه ی نبوی بکیر اود

دو صد و هفتاد و هفت

بسم الله الرحمن الرحیم









